

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد ۱

الگوهای کودکان سرزمین من
چند مصاحبه با دانش‌آموزان دبستانی درباره تحول‌های
روانی - اجتماعی آنان

/ دکتر مرتضی منطقی /

/استاد دانشگاه خوارزمی/

فهرست مطالب جلد اول

- ۱- مقدمه ۷
- ۲- گزارش مصاحبه‌های میدانی با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی ۳۳
- مقدمه ۳۳
- ۲-۱- مصاحبه با هومن، ۸ ساله ۳۷
- ۲-۲- مصاحبه با حسین (با نام مستعار حسین نخود)، ۱۲ ساله ۴۵
- ۲-۳- مصاحبه با تینا، ۱۱ ساله ۵۱
- ۲-۴- مصاحبه با ملیکا، ۱۲ ساله ۶۸
- ۲-۵- مصاحبه با اسماء، ۱۲ ساله ۷۸
- ۲-۶- مصاحبه با ریحانه، ۱۰ ساله ۸۲
- ۲-۷- مصاحبه با شایلین، ۱۱ ساله ۱۱۴
- ۲-۸- مصاحبه با زهرا، ۹ ساله ۱۲۶
- ۲-۹- مصاحبه با مهسا، ۱۱ ساله ۱۳۵
- ۲-۱۰- مصاحبه با دنیا، ۱۲ ساله ۱۵۴
- ۲-۱۱- مصاحبه با سیاوش، ۱۰ ساله ۱۶۶
- ۲-۱۲- دُرُسا، ۹ ساله ۱۷۲
- ۲-۱۳- مصاحبه با آراد، ۱۰ ساله ۱۷۷
- ۲-۱۴- مصاحبه با فردین، ۱۱ ساله ۱۹۰
- ۲-۱۵- مصاحبه با آوا، ۷ ساله ۲۰۳
- ۲-۱۶- مصاحبه با فرشته، ۱۰ ساله ۲۱۵
- ۲-۱۷- مصاحبه با امیرحسین، ۱۰ ساله ۲۲۰
- ۲-۱۸- مصاحبه با آرمیتا، ۷ ساله ۲۴۰

۱- مقدمه

از عصر حاضر با عنوان عصر جهانی شدن و انفجار اطلاعات یاد می‌شود. اگر چه جهانی شدن در درجه نخست معطوف به فرآیندهای اقتصادی بود، اما در ادامه، با پیشرفت فناوری‌های ارتباطی جدید، افزایش کنش‌های متقابل جهانی، تسهیل جابه‌جایی و مانند آن‌ها، سایر ابعاد علمی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را نیز پوشش داد و به مفهومی جامع‌تر بدل شد. ابعاد مهم جهانی شدن را می‌توان در تحول‌های اقتصادی (نظیر جهانی شدن اقتصاد و تجارت آزاد، جهانی شدن بازارهای مالی، جابه‌جایی گسترده کالاها در مرزها)؛ علمی (مانند انقلاب علمی، افزایش دانش فنی، مبادله نسبتاً آزاد اطلاعات، خدمات اطلاع رسانی سریع)؛ اجتماعی (نظیر اثرگذاری افراد و گروه‌ها بر حکمرانان در فضای ارتباطی جدید، تضعیف سانسور توسط حکومت‌ها، طرح گزینه‌های جایگزین به جای گزینه‌های مورد نظر و پیشنهادی دولت‌ها) و فرهنگی (مانند رشد فزاینده وسایل ارتباط جمعی که فشردگی زمان و مکان را در برداشته است، رخ نمودن فرهنگ مسلط جهانی، توفیق نسبی بعد فرهنگی بر ابعاد اقتصادی و سیاسی در عصر حاضر، پیش‌برد اهداف اقتصادی- سیاسی- اجتماعی سلطه‌گران جهان)، ردگیری کرد، اما اگر مرکز ثقل بحث، روی تحول‌های فرهنگی جهانی شدن قرار گیرد، مشاهده خواهد شد که غرب به عنوان صاحب فناوری‌های ارتباطی جدید، با گسترش فضای مجازی و سایه گستر کردن آن در جوامع مختلف بشری، از این شاخصه مهم جهانی شدن در عرصه فرهنگی سود برده، در عمل دست به تسری، گسترش و تحکیم ارزش‌های فرهنگی خویش زده و این در حالی است که دیگر مناطق جهان به دلیل عدم برخورداری از امکانات مشابه، در عمل با متزلزل شدن و تضعیف فرهنگ بومی خویش مواجه شده‌اند.

در شرایط اخیر با تحقق اهداف صاحبان فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، در عرصه‌های فرهنگی، خود به خود دیگر اهداف اقتصادی، سیاسی، عقیدتی آنان نیز به میزان زیادی قابل حصول و دسترسی می‌گردد.

در توصیف فضای مجازی باید بیان داشت، فضای اخیر به شکل بالقوه واجد فرصت‌ها و تهدیدهای گسترده‌ای است و باید برای کاربری بهینه از آن دست به بسترسازی‌های فرهنگی لازم زد. منطقی (۱۴۰۰ الف) با اشاره به تاریخچه ارایه فناوری‌های ارتباطی جدید به جامعه بشری در همین رابطه می‌نویسد:

«بررسی تاریخچه ارایه فناوری‌های ارتباطی پیشرفته به جامعه دلالت بر آن دارد که با ارایه هر فناوری ارتباطی جدیدی به جامعه موجی از بیم‌ها و امیدها در پی آن پدید آمده است و در حالی که برخی از مسوولان از تهدید بودن آن یاد کرده‌اند، افراد دیگری از فرصت‌های فناوری مورد نظر سخن گفته‌اند. گفتمان ایده‌های مخالف و موافق فناوری‌ها در غرب، سرانجام به این راهبرد انجامیده است که با افزایش و ارتقای بهره‌وری شهروندان از فرصت‌های فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، خود به خود عرصه کاربری نامناسب از این فناوری‌ها تحدید شده، در مجموع شهروندان قادر به استفاده مثبت از این فناوری‌ها گردند. در راستای اندیشه اخیر، حتی کشورهایی که به فیلترینگ اعتقادی ندارند، در صدد «بسترسازی فرهنگی» برای کاربری مثبت و بهینه از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته برآمده‌اند و در این راستا به انجام مواردی مانند: تولید ادبیات فاخر برای فضای مجازی، پاسخ مناسب به برخی از خلاءهای اجتماعی موجود (نظیر تهیه پویانمایی‌های جنسی برای کاربران متقاضی این دست از اطلاعات)، ارتقای سواد رسانه‌ای کاربران (تا جایی که در برخی از کشورهای غربی، بحث اخیر به صورت یکی از مباحث درسی نظام آموزش عمومی درآمده است)، انجام اطلاع‌رسانی‌های لازم به اولیا و کاربران، تهیه ابزارهای کنترل کننده (تبلت، تلفن همراه، اینترنت و ماهواره) برای اولیا، اعمال نظارت (در اتاق‌های گپ اینترنتی و مانند آن)، تدوین قوانین منع آسیب و ایدای کاربران فضای مجازی، تدوین قوانین خاص برای حمایت از کودکان، نوجوانان و جوانان کاربر فضای مجازی، ایجاد خطوط مستقیم برای تماس اضطراری با مسوولان برای ایجاد محیطی امن‌تر (در اتاق‌های گپ اینترنتی و مانند آن)، درجه‌بندی محتوای رسانه‌ای، تشویق سازمان‌های مدنی برای حضور، اعمال نظارت، مداخله و اثرگذاری فعال در فضای مجازی؛ ایجاد صندوق حمایت از مراکز پژوهش در حوزه رسانه‌های نوین جهت ارایه خدمات و به اشتراک نهادن دانش، منابع و امکانات مورد نیاز پژوهش‌گران؛ ایجاد کتابخانه، موزه و محصولات علمی جهت کاربران فضای مجازی و مانند آن، دست زده، کوشیده‌اند با بسیج امکانات لازم از پزشک و کتابدار گرفته تا وزارتخانه‌های مختلف (نظیر وزارت آموزش و پرورش، آموزش عالی، ارتباطات) و حتی کلیسا، روشنگری‌های لازم در جهت کاربری بهینه از فضای مجازی را در جوامع خویش پدید آورند.

علاوه بر بسترسازی‌های فرهنگی اخیر، «مدیریت فضای مجازی» و «تدوین قوانین لازم جهت کاربری مناسب از فضای مجازی»، مد نظر مسوولان جوامع مختلف قرار گرفته، کوشیده‌اند با اعمال مدیریت مناسب از سویی و تدوین قوانین لازم از سوی دیگر، محیط فضای مجازی را حتی الامکان پاک نگاه دارند... .

اما برخلاف تجربه بشری پیش‌گفته که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان در برخورد با فرصت‌ها و تهدیدهای فضای مجازی با بسترسازی فرهنگی، تدوین قوانین لازم، مدیریت فضای مجازی و تولید محتوا، در صدد کاهش تهدیدهای فضای مجازی و افزایش فرصت‌های آن برآمده‌اند،

اولیای فرهنگی ایران در مواجهه با فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، به صرف آن که امکان کاربری نامناسب از این فناوری‌ها وجود دارد، به طور عمد به دیده نفی و انکار با این فناوری‌ها برخورد کرده‌اند و روند ممنوعیت کاربری از ویدیو در اوایل انقلاب، به روند ممنوعیت کاربری از ماهواره و برخی از شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه انجامیده است، حال آن که برخلاف تصور اولیای فرهنگی کشور، فناوری‌ها انتخاب نبوده، تحمیل هستند و در شرایط اخیر باید برای کاهش آسیب فناوری‌ها و افزایش فرصت‌های آن‌ها، با استفاده از تجربه بشری، دست به بسترسازی فرهنگی برای کاربر کاربران از آن زد.

رویکرد اخیر خود به خود امکان بسترسازی فرهنگی جهت فضای مجازی را به میزان زیادی محدود کرده است. مضاف بر این، خلاء قانون‌های لازم برای کاربری مناسب از فضای مجازی و برخورد با کاربری‌های نامناسب از این فضا، امر مهم دیگری است که در جامعه به وضوح ملاحظه می‌گردد و با وجود برخی از اقدام‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی در دهه هشتاد و تشکیل شورای عالی فضای مجازی در سال ۱۳۹۰ و گذشت قریب به یک دهه از عمر این شورا، ماحصل چندانی در جهت تولید ادبیات فاخر، مدیریت فضای مجازی و تدوین قوانین لازم جهت کاربری بهینه از این فضا، به جامعه ارایه نگردیده است و شورای مزبور در همایش‌های سالانه خود، با طرح موضوع دست نیافتنی «دستیابی به اینترنت پاک»، هنوز از مرحله شعار دادن به عمل نرسیده است.

در بررسی فراز و فرودهای مواجهه و برخورد مسوولان فضای مجازی و در ادامه مردم با مقوله اخیر، می‌توان شاهد فرازهای مشخص زیر بود.

- برخوردهای مبتنی بر نفی از سوی برخی از مسوولان ایرانی (که بیش تر هم روحانی هستند)،
- برخورد مسوولان دیگری که غالباً از منظری تخصصی و علمی نفی فناوری را چاره‌ساز ندانسته، پیشنهاد تغییر رویه نفی به بسترسازی فرهنگی در امر فضای مجازی را دارند
- مقاومتی که از سوی مردم در برابر تصمیم‌های اتخاذ شده مسوولان در سطح جامعه مشاهده می‌گردد.

با بررسی چگونگی برخورد با فناوری‌ها از آغاز انقلاب تا به حال، ملاحظه می‌گردد که برخورد با فناوری‌ها از آغاز انقلاب وجود داشته است. متوقف کردن ماشین‌ها در خیابان‌ها و گشتن داشبورد آن‌ها برای یافتن نوار موسیقی، اولین فرازهای مخالفت با فناوری‌ها بعد از انقلاب به شمار می‌رود. در سال‌های آغازین دهه ۶۰، داشتن نوارهای ویدیویی وی‌اچ‌اس یا فیلم‌های خارجی نامناسب، جرم محسوب شده، شواهدی در دست است که برخی از این دست افراد در وزارت فرهنگ و ارشاد

۱. همایش‌های اخیر به شکل سالانه در سال‌روز تأسیس شورای عالی فضای مجازی، در هفدهم اسفند ماه هر سال برگزار می‌گردد.

اسلامی شلاق خورده‌اند. در ادامه روند اخیر، اعلان ممنوعیت ویدیو توسط مجلس شورای اسلامی، اقدام مهمی در مخالفت کلان نظام با فناوری‌های ارتباطی جدید بود (منطقی، ۱۳۸۳ الف).
 ملاحظه مواضع قوه قضائیه در برخورد با فضای مجازی، حکایت از آن دارد که مسوولان قوه قضائیه طی دهه‌های اخیر مجدانه بر فیلتر کردن بسیاری از سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی تأکید داشته‌اند. اهتمام اخیر چنان شدید بوده است که حتی قوه قضائیه به دلیل فیلتر نکردن اینستاگرام، علیه وزیر وقت ارتباطات اعلان جرم کرد و وی را به دادگاه فرهنگ و رسانه کشاند (نشریات داخلی، ۱۳۹۹/۱۱/۶).

نیروی انتظامی نیز هم‌زمان با اتخاذ تصمیم‌های مبتنی بر تحدید کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید، به شکل‌های گوناگون، از جمله عملیات هوایی راپل بارها دست به گردآوری دیش‌های ماهواره‌ای مردم در شهرهای مختلف زد و این دیش‌ها را زیر لودر و بولدوزر خرد کرد.
 ممنوع اعلان شدن برخی از شبکه‌های اجتماعی، فراز دیگری از اقدام‌های کار گروه مصادیق مجرمانه و فضایی کشور بود. دستور فیلتر شدن شبکه اجتماعی چینی وی‌چت و چند سال بعد، دستور توقیف تلگرام در ایران، از جمله این موارد به شمار می‌روند.

نظام آموزش عمومی کشور نیز در تاریخ ۱۳۸۵/۸/۱۷ با استناد به یکی از قوانین آموزش و پرورش که ورود اشیای تزیینی را به مدارس ممنوع اعلان داشته است، ممنوعیت تلفن همراه را اعلان داشت و از آن پس (تا قبل از بروز کرونا در جامعه)، ورود تلفن همراه توسط دانش‌آموزان مقاطع مختلف به مدرسه جرم انضباطی تلقی شد و خاطیان مورد تنبیه قرار گرفتند.

هم‌زمان با اقدام‌های سلبی، برخی از مسوولان فرهنگی با طرح تهیه موتور جست‌وجوگر ملی (با نام‌های یوز و یاحق)، یا اینترنت ملی، سعی در ارایه پاسخ مثبتی به تقاضای مردم در دسترسی به فناوری‌های ارتباطی پیشرفته داشتند.

مرکز پژوهش‌های مجلس در برآورد اردیبهشت سال ۱۳۹۹ خود خاطرنشان می‌سازد، تا سال گذشته حدود ۱۹/۰۰۰ میلیارد تومان صرف اینترنت ملی شده است.

همان‌گونه که پیش‌تر از آن یاد شد، در برابر مسوولانی که عمدتاً سنخ روحانی داشته، با فناوری‌های ارتباطی جدید از منظر سیاسی برخورد می‌کردند، مسوولان دیگری هم وجود داشتند که بیش‌تر از زاویه علمی با مسأله فضای مجازی و فناوری‌های پیشرفته برخورد کرده، فیلترینگ را چاره اساسی کار ندیده، روی بسترسازی فرهنگی تأکید داشتند.

علی جنتی وزیر وقت ارشاد، در نشست که با فعالان رسانه‌های دیجیتال داشت، درباره فیلترینگ اظهار داشت:

«امروز انتقال آزاد اطلاعات به راحتی صورت می‌گیرد و ما نیز چاره‌ای جز تسهیل دسترسی آزاد به اطلاعات نداریم و باید از این فضا بهره‌برداری کنیم. نه فیلترینگ می‌تواند جلوی دسترسی انتقال

اطلاعات را بگیرد و نه راه‌های ممانعت برای ارتباط با دهکده جهانی کارساز واقع می‌شود» (اعتماد، ۱۳۹۲/۹/۳۰).

واعظی، وزیر وقت ارتباطات، در مصاحبه‌ای که با خبرنگاران داشت، در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران درباره دلایل فیلتر شدن شبکه اجتماعی وی‌چت، بیان داشت:

«وی‌چت یک شبکه اجتماعی چینی است که تقریباً توانسته در مقابل شبکه‌های اجتماعی غربی قد علم کند. این شبکه ۴۰۰ میلیون عضو دارد و یک درصد این اعضاء را ایرانیان تشکیل می‌دهند. فرق این شبکه با شبکه‌های دیگر وجود people nearby است و آنچه که در کمیته تعیین مصادیق مجرمانه برای توقیف آن مدنظر قرار گرفت، وجود این آی‌کون است.

من فکر می‌کنم راه‌حل برخورد در این روزگار با توجه به پیشرفت تکنولوژی این چنین نیست و ما باید کارهای فرهنگی کنیم و از نظر تکنولوژی خود را توسعه دهیم و اجازه دهیم مردم خودشان تصمیم بگیرند» (ایسنا، ۱۳۹۲/۱۰/۴).

سعیدرضا عاملی، دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی، در مصاحبه‌ای درباره مسأله فیلترینگ در کشور اظهار داشت:

«فیلترینگ ناقص باعث شده که بیش از ۳۰ میلیون فیلترشکن در کشور اضافه شود و قبل از فیلترینگ، این حجم از فیلترشکن در کشور وجود نداشت. لذا یک تصمیم که برای صیانت از فرهنگ و ارزش‌های اسلامی اتخاذ شده بود، به ضد خودش تبدیل شد. در این امور باید یک همه‌جانبه‌نگری و عزم در اقدامات وجود داشته باشد تا در مسیر سلامت اجتماعی و صیانت از فرهنگ اسلامی قرار گیرد.

آذری جهرمی (وزیر وقت ارتباطات)، در مصاحبه خود ضمن اذعان به بی‌نتیجه بودن فیلترینگ تلگرام در ایران گفت، این اقدام رشد پیام‌رسان‌های داخلی را دچار وقفه کرده است... به مزایه گذاشته شدن پیام‌رسان سروش در اسفند ماه ۱۳۹۸ نشان داد که مردم به پیام‌رسان‌های داخلی بی‌اعتماد هستند (نشریات داخلی، ۱۳۹۹/۱۱/۹).

گذشته از مواضع مسوولان روحانی و تخصص‌گرای پیش‌گفته، تأمل در رفتار مردم در این زمینه بسیار آموزنده است. به این معنا که مردم جامعه، برخلاف مردم اوایل انقلاب که به دلیل سرمایه اجتماعی بالای نظام از سویی و وجود جنگ از سوی دیگر و پیشرفته نبودن فناوری‌های ارتباطی جدید، بیش‌تر رویه تبعیت از مسوولان نظام را پیشه خود می‌کردند، طی دهه‌های بعد، با کاهش

۱. تابناک در خبری با عنوان سه پیام مهم رفع فیلتر وی‌چت پس از ۱۸۴۲ روز می‌نویسد:

پس از توقیف تلگرام، رأی موافقان فیلتر وی‌چت بر مبنای قاعده دفع افسد به فاسد تغییر کرد و برای پاسخ به نیاز مردم، پیام‌رسان وی‌چت رفع فیلتر شد و این در حالی است که قابلیت Shake این پیام‌رسان (که به همین دلیل هم توقیف شد) گسترش یافته و علاوه بر آن قابلیت Friends radar هم به آن افزوده شده است (تابناک، ۱۳۹۶/۱۰/۱۶).

سرمایه اجتماعی نظام از سویی و ضعف محتواهای فرهنگی تولید شده داخلی از سوی دیگر و خاصه به سبب پیشرفت قابل توجه فناوری‌های ارتباطی جدید، روبرو بودند و بر همین مبنا به تدریج رویه تبعیت از امر و نهی‌های مسوولان ارشد نظام را تغییر داده، مقاومت فرهنگی در برابر آنها را پیشه خویش کردند (منطقی، ۱۳۸۳ ب). به عنوان مثال، اگر چه پلیس بر مبنای تصویب طرح ممنوعیت ماهواره در سال ۱۳۷۳ در مجلس شورای اسلامی، به شیوه‌های مختلف دست به جمع‌آوری تجهیزات دریافت شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای می‌زد و طبق قانون، افرادی را که یک بار ماهواره آنان جمع‌آوری شده و مجدداً دیش ماهواره نصب کرده بودند را به دادگاه معرفی می‌کرد، اما با این همه وزیر وقت ارشاد از رشد ۷۱٪ کاربری از ماهواره در جامعه خبر می‌دهد (اعتماد ۱۳۹۲/۹/۳۰).

واعظی، وزیر وقت ارتباطات نیز گزارش می‌دهد، با فیلتر شدن وی‌چت، طی ۴۸ ساعت، ۲ میلیون نفر بر روی گوش‌های خود فیلترشکن نصب کردند (سایت تحلیلی خبری عصر ایران، ۱۳۹۳/۴/۲۹).

سه ماه بعد از فیلتر شدن تلگرام، عبدالصمد خرم‌آبادی معاون وقت دادستان کل کشور در امور فضای مجازی، گزارش می‌دهد: «بر اساس آماری که مرکز ملی فضای مجازی در تاریخ نوزدهم تیر ماه ۱۳۹۷ اعلام کرده است، تعداد ۳۰ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر از طریق فیلترشکن‌های تگرام و تلگرام طلایی، فیلتر شبکه اجتماعی تلگرام را دور می‌زنند».

روزنامه جوان وابسته به سپاه پاسداران، در مقاله‌ای که در روزنامه ۸ دی ۱۳۹۹ خویش منتشر ساخت، می‌نویسد: آمار کاربران تلگرام نشان می‌دهد که «فیلترینگ تأثیری در استفاده از این پیام‌رسان در بین ایرانیان نداشته است» و در حالی که پیام‌رسان واتساپ با ۴۷ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در صدر پیام‌رسان‌های مورد استفاده ایرانیان است، تلگرام با ۴۷ میلیون و ۲۵۰ هزار کاربر دومین پیام‌رسان مورد استفاده ایرانیان است و در کنار این دو پیام‌رسان، مهم‌ترین رقیب داخلی آنها پیام‌رسان سروش است که تنها دو میلیون و ۸۰۰ هزار کاربر دارد».

همان‌گونه که پیش‌تر از آن یاد شد، مواضع مبتنی بر نفی و انکار مسوولان از سویی و مقاومت شکل گرفته در اکثر افراد جامعه از سوی دیگر، تنها دغدغه‌های فضای مجازی ایران به شمار نمی‌روند و مقوله‌های دیگری مانند تحول‌های ارزشی و هنجاری نوجوانان و جوانان و پیشرفت سریع فناوری‌ها که اساساً مقوله فیلترینگ را که به شدت مدنظر مسوولان ایرانی است را بی‌اثر می‌کند، از دیگر مقوله‌های مهمی هستند که در محاسبات فضای مجازی ایران باید بدان‌ها توجه جدی معطوف داشت.

درباره تحول‌های ارزشی و هنجاری شدید نوجوانان و جوانان ایرانی (که حکایت از کم‌اثر یا بی‌اثر بودن قریب ربع قرن سرمایه‌گذاری روی فیلترینگ فناوری‌های ارتباطی پیشرفته است)، باید بیان داشت که برخی از مبتذل‌ترین سلب‌بیتی‌های ایرانی با به نمایش نهادن رفتارهای مبتذل خودشان، رکوردهای اینستاگرام را به لطف طرفداران پرشور ایرانی خودشان جا به جا کرده و این رکوردها را

از آن خود کرده‌اند. به عنوان نمونه، وقتی تتلو برای پخش آهنگ «کی فکرش رو می‌کرد» از طرفدارانش خواست تا ۱۰ میلیون کامنت برای وی بگذارند تا او آهنگش را پخش کند (و البته در ادامه این میزان را به ۱۲ و ۱۶ میلیون افزایش داد)، طرفداران وی ۱۸ میلیون کامنت برای وی گذاشتند و به این ترتیب رکورد کامنت‌های اینستاگرام را شکستند (اصلاحات پرس، ۱۳۹۸/۷/۱۹). در اقدام دیگری گفت و گوی زنده (لایو) تتلو و ندا یاسی که در آن از زشت‌ترین مسایل ممکن یاد شد، رکورد ۶۲۵ هزار تماشاگر را از خود بر جای گذارد و رکود لایوهای اینستاگرامی را شکست (ایران گلوبال، ۱۴ آوریل ۲۰۲۰).

سایه مانکن نیز پس از آن که با مستمسک قراردادن فیلم ابد و یک روز، فراز سمیه نرو در این فیلم را در آهنگ مبتذل خویش که با یک هنرپیشه فیلم‌های مستهجن اجرا کرد، در فضای مجازی به اشتراک نهاد، تنها طی ۲۴ ساعت ۱۰ میلیون بازدید کننده را معطوف به خود کرد (ابتکار، ۱۳۹۹/۱۲/۱۴).

نگاهی به آمار فالوورهای سلبریتی‌های ایرانی که دارای بیشترین فالوورهای ایرانی هستند، تأیید مجددی بر آن چه از آن یاد شد بوده، به لحاظ فرهنگی دورنمای نامناسبی را برای کلان نظام ترسیم می‌کند!

حضور ۲/۳ میلیون شرکت کننده ایرانی در سایت‌های قمار، مورد مشابهی است که گزارش شده است (اعتماد، ۱۳۹۹/۱۰/۱).

اگر چه مسوولان در برخورد با اعداد و ارقام شگفت آور اخیر و مانند آن جانب سکوت را پیش گرفته و به سادگی از کنار این آمار و ارقام می‌گذرند، اما رفتار اخیر نباید به بی‌توجهی ناظران و پژوهشگران به این رخداد‌های معنی‌دار اجتماعی بینجامد.

هم‌زمان با تحول اخیر، پیشرفت‌های فناوری‌ها سبب شده است که اساساً مقوله فیلترینگ کم رنگ شده، در آینده نزدیک فیلترینگ به دست فراموشی سپرده شود.

خبرگزاری‌ها گزارش می‌دهند، شرکت استارلینک با شروع سرویس اینترنت فضایی خودش، ۴۰۰ ماهواره را در مدار زمین قرار داده است که به زودی این تعداد به ۸۰۰ مورد افزایش یافته، در نهایت

۱. این افراد به گزارش سایت Palaz.ir به قرار زیر هستند:

حسن ریوندی (۱۷/۵ میلیون فالوور)، مهناز افشار (۱۴/۶ میلیون)، دنیا جهان‌بخت (۱۳ میلیون)، رامبد جوان (۱۱/۷ میلیون)، گلشیفته فراهانی (۱۱/۶)، محمدرضا گلزار (۱۱ میلیون)، ابراهیم حامدی -ابی- (۹/۵ میلیون)، سحر قریشی (۹/۳ میلیون)، الناز شاکردوست (۹/۱ میلیون)، آرمین زارعی -آرمین ای‌اف‌توام- (۸/۹ میلیون).

البته لازم به ذکر است که برخی از سایت‌ها -ناظر ana.Press- در این زمینه، با حذف آمار ایرانیان آن سوی آب، سعی در ارایه آمارهای متفاوتی می‌کنند که بالطبع این آمارها مخدوش بوده، منطبق با واقع نیست.

به ۱۲۰۰۰ ماهواره خواهند رسید که وظیفه ارسال اطلاعات اینترنت را به اقصا نقاط زمین برعهده دارند.

بهارنیز (۱۳۹۹/۱۲/۱۵) نیز از حضور اینترنت ماهواره‌ای در آسمان ایران طی چند ماه آینده خبر می‌دهد. اما هم‌زمان زمره‌های طرح صیانت اجتماعی در جامعه به گوش می‌رسد.

گذشته از آنچه از آن یاد شد، گره خوردن برخی از خلاءهای اجتماعی با فضای مجازی در ایران از سویی و عدم توجه به برخی از فرآیندهای اجتماعی موجود در جامعه، نظیر شکل‌گیری نوعی از مقاومت منفی در برابر مسوولان و اولیای فرهنگی از سوی مردم، کار را به آنجا کشانده است که سردرگمی مواجهه مسوولان با فضای مجازی در کشور نزدیک به ربع قرن (از آغاز بحث ماهواره در سال ۱۳۷۳ در مجلس تا حال حاضر) برسد.

در مقوله فضای مجازی نگارنده بر این مسأله اذعان دارد که گوشی‌های هوشمند از بدو نصب برنامه‌های مختلف روی آن‌ها، پیشاپیش مجوز مرور تمامی اطلاعات صوتی، تصویری و متنی کاربر را از وی گرفته و در عمل تمامی اطلاعات او (و جامعه وی) را به سمت سرویس‌های اطلاعاتی غرب تخلیه می‌کنند، اما همان‌گونه که از آن یاد شد، باید به این نکته توجه داشت که فناوری‌های ارتباطی پیشرفته یک انتخاب نبوده، بلکه یک تحمیل است.

به بیان دیگر، صرف نفی فناوری‌های ارتباطی که از سوی برخی از مسوولان ارایه شده و مورد تأکید قرار می‌گیرد، راهکار مؤثری نیست، همان‌گونه که به سبب کاهش قابل توجه سرمایه اجتماعی، دل بستن به جایگزین کردن «کامل» شبکه‌های اطلاع‌رسانی داخلی، برنامه موفق نخواهد بود، اما در این میان می‌توان با بسترسازی‌های فرهنگی لازم، ضمن اطلاع‌رسانی به کاربران (اعم از کودکان، نوجوانان، جوانان، اولیا و اولیای آموزشی و فرهنگی جامعه)، در باب خطرهای بالقوه کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید، آنان را از سویی در جهت به حداقل رساندن آسیب‌های فناوری‌های ارتباطی جدید و از سوی دیگر به حداکثر رساندن منافع آن‌ها یاری رساند، زیرا رویکرد مبتنی بر نفی و انکار فناوری‌های جدید خودبه‌خود امکان بسترسازی فرهنگی جهت فضای مجازی را به میزان زیادی محدود خواهد کرد.

از آنجا که فضای مباحث موجود درباره فضای مجازی در سطح جامعه، کاملاً سیاسی شده است، رویکرد این کتاب (و سایر کتاب‌های این مجموعه)، رویکرد تربیت مغز بنیان^۱ انتخاب شده است تا مباحث مطروحه، فارغ از مواضع سیاسی موجود در جامعه درباره فضای مجازی، پی گرفته شود.

تربیت مغز بنیان، رویکرد جدید علمی است که چند دهه پیش‌تر از عمر آن نمی‌گذرد، این رویکرد با اتکا به تحول‌های مغزی کودک، چگونگی تربیت بهینه وی را به اولیا (و اولیای آموزشی و اولیای فرهنگی - اجتماعی کودکان در جامعه) پیشنهاد می‌کند.

اجمال بحث تربیت مغز بنیان به این شرح است که با تولد کودک، وی (به لحاظ تربیتی) در عمل واجد دو مغز پایینی (پایین پل بینی) و بالایی (بالای پل بینی) است و اگر چه مغز پایینی کودک (که دارای مراکز نظیر مرکز ضربان قلب، تنفس و مانند آن‌ها است) در هنگام تولد، ساخته شده و تام و تمام است، اما مغز بالایی کودک باید با هدایت اولیا (و همین طور اولیای آموزشی و فرهنگی - اجتماعی کودکان در نظام آموزشی و کلان جامعه) ساخته شود. به این معنا که در کنار برخی از ظرفیت‌های بالقوه مغز (نظیر مدارهایی که کار بینایی را برعهده می‌گیرند)، مغز دارای ظرفیت‌های بالقوه دیگری است که کودک در برخورد عملی با مثلاً نمایش شفقت ورزیدن اولیا یا احترام آنان به زیست محیط و نظایر آن‌ها، مدارهای شفقت ورزیدن، احترام به زیست محیط و مانند آن‌ها در مغز کودک شکل می‌گیرد و بالطبع با بزرگ شدن کودک، همین ذخایر کودک را قادر می‌سازند که وی علاوه بر در دست داشتن کنترل مغز پایینی خویش (که یک مغز غریزی به شمار می‌رود)، در مسیری انسانی و متعالی گام بردارد. اما اگر اولیای پیش‌گفته، از تربیت بهینه کودک غفلت ورزند، مدارهایی مشابه آنچه از آن یاد شد، در مغز کودک شکل نگرفته، در فرایند هرس شدن سلول‌های مغزی بلا استفاده که در اوان بلوغ رخ می‌دهد، مدارهای بالقوه‌ای که می‌توانستند به عنوان مدارهای شفقت، احترام به زیست محیط و مانند آن‌ها انجام وظیفه کنند، هرس شده و از بین می‌روند و جای آن‌ها به سلول‌های دیگری داده می‌شود که به فرض در غیاب برخورد فعال اولیا در تربیت کودک، توسط رسانه و فضای مجازی با مواردی همچون پرخاشگری و فراپرخاشگری، شهوت‌گرایی، مصرف‌گرایی، مدگرایی و مانند آن‌ها تکمیل شده و به کار گرفته می‌شوند. در حالت اخیر انتظار می‌رود به جای آن که مغز بالا، کنترل مغز غریزی پایین را برعهده داشته باشد، مغز غریزی پایین، زمام امور مغز بالا را در دست بگیرد که در حالت اخیر، به لحاظ فرهنگی (و بالطبع عقیدتی) دورنمای تیره و تاری فراروی کودک قرار خواهد گرفت.

سیگل^۱ و براسیون^۲ (۲۰۱۸، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۸)، در توصیف مغزهای پایین و بالای نوزاد

می‌نویسند:

«مغز آشکارا بسیار پیچیده است، بنابراین یکی از راه‌های ساده کردن این مفهوم خاص، مقایسه مغز در حال رشد کودک با یک خانه در دست ساخت است که طبقه پایین و طبقه بالا دارد. طبقه پایین نماینده بخش‌های پست‌تر مغز - ساقه مغز و منطقه لیمبیک (کناری) - است که در قسمت پایین‌تر مغز، از بالای گردن تا پل بینی (استخوان بین دو چشم) قرار دارند. این بخش که آن را مغز طبقه پایین می‌نامیم، مسوول بنیادی‌ترین اعمال عصبی و ذهنی ما از جمله هیجان‌های شدید مانند خشم و ترس، غریزه‌ها و کارکردهای اصلی اولیه‌ای نظیر هضم و تنفس است. مغز طبقه پایین فوق

1. Siegel, M. D.

2. Bryson, T. P.

العاده سریع و عمدتاً بدون این که ما بر کار آن آگاهی داشته باشیم، عمل می‌کند. این نوع عملکرد باعث می‌شود در برخی موقعیت‌ها بسیار واکنشی باشیم، و پیش از اندیشیدن دست به عمل بزنیم، زیرا طبقه پایین جایی است که این فرایندهای غریزی، پست‌تر و اغلب غیر ارادی اتفاق می‌افتد... در هنگام تولد، بخش پایین مغز بسیار رشد یافته است. اما مغز طبقه بالا، بخش در دست ساخته شدن خانه، و مسوول تفکر پیچیده‌تر و مهارت‌های هیجانی و ارتباطی پیچیده‌تر است. این بخش متشکل از قشر مغزی است که بیرونی‌ترین لایه مغز است که مستقیماً پشت پیشانی قرار دارد و مانند یک نیم گنبد به پشت سر ادامه می‌یابد و طبقه پایین مغز را در زیر خود می‌پوشاند. مغز طبقه بالا به ما اجازه می‌دهد، پیشاپیش برنامه‌ریزی کنیم، پیامدها را در نظر بگیریم، مسایل مشکل را حل کنیم، چشم اندازه‌های گوناگون را در نظر بگیریم و فعالیت‌های شناختی پیچیده دیگری را که با کارکرد اجرایی مغز ارتباط دارند، انجام دهیم. بسیاری از تجربه‌های آگاهانه روزانه ما، و نه همه آن‌ها، پیامد فرایندهای ذهنی عالی‌تر مغز طبقه بالای ماست.

مغز طبقه بالا به موازات رشد و ریشش کودک تکامل می‌یابد و نقش اصلی شما به عنوان مراقب کودک این است که او را پرورش دهید و به او عشق بدهید و در عین حال به او کمک کنید، مغز طبقه بالای خود را بسازد و قوی کند. تا زمانی که مغز بالای کودک به طور کامل رشد نکرده است، شما به عنوان والد، به گونه‌ای مغز طبقه بالای بیرونی او هستیید.

هیوز و بیلین (۲۰۱۲، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۶)، در همین ارتباط گزارش می‌دهند:

«در حالی که مغز طبقه پایین، حتی در زمان تولد بسیار رشد یافته است، مغز طبقه بالا تا اواسط بیست سالگی به بلوغ کامل نمی‌رسد. در واقع، یکی از آخرین قسمت‌های مغز است که رشد می‌کند. مغز طبقه بالا در چند سال اول زندگی در دست ساخته شدن گسترده است، سپس طی دوره نوجوانی به شدت تغییر می‌کند و این وضع تا سنین بزرگ‌سالی ادامه می‌یابد.

طبقه پایین را به عنوان خانه‌ای که کامل است و به طور کامل اسباب و وسایل در آن چیده شده است، مجسم کنید، ولی وقتی به طبقه دوم نگاه می‌کنید، می‌بینید که ناتمام و پر از ابزارهای ساخت و ساز است.»

سیگل و هارتسل (۲۰۱۴، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۶) درباره فرایند هرس شدن مدارهای بدون استفاده در مغز می‌نویسند:

«زمانی که نوزاد به دنیا می‌آید، بخش بزرگی از معماری اصلی مغز درست شده است، اما اتصال‌های میان نورون‌ها، در مقایسه با تحول آن‌ها در سال‌های بعد، نسبتاً رشد نیافته‌اند. در سه سال اول زندگی، افزایش عظیم اتصال‌های میان نورون‌ها یک مجموعه پیچیده مداربندی برای کودک به وجود می‌آورد. اطلاعات ژنتیکی با شکل دادن به زمان‌بندی ماهیت مداربندی در حال پیدایش مغز، بر چگونگی متصل شدن نورون‌ها در این دوه زمانی اثر می‌گذارند. چون در این زمان

حافظه ناآشکار وجود دارد، می‌دانیم که این اتصال‌های پیوندگاهی (سیناپسی) به وسیله تجربه نیز شکل می‌گیرند.

یک تمایز مفید، تمایز تحول مغزی «تجربه- انتظار»، اطلاعات ژنتیکی تعیین کننده رشد پیوندهای عصبی است که این‌ها به نوبت خود باید در معرض حداقلی از تحریک «قابل انتظار» از محیط قرار گیرند تا حفظ شوند. برای نمونه، نظام‌های بینایی ما برای حفظ کردن خودشان نیاز دارند به این که چشمان ما در معرض نور قرار گیرند. اگر چشمان ما در معرض نور قرار نگیرند، مدارهایی که تشکیل شده‌اند و آماده رشد و توسعه هستند، رشدشان را متوقف خواهند کرد و بالقوه پژمرده می‌شوند و می‌میرند. این مثالی است از «استفاده کن یا از دست بده» در روند رشد مغز.

رشد «تجربه- وابسته»، برعکس، گمان می‌رود در برگزیده اتصال رشته‌های عصبی باشد که رشد آن‌ها با خود تجربه آغاز می‌شود. تجربه‌های جدید نظیر تعامل‌هایی با یک مراقب خاص، گذاشتن پاهایتان در آب خنک یک استخر، تاب خوردن در پارک یا در آغوش کشیده شدن توسط پدرتان، همه با این شیوه تجربه- وابسته اتصال‌های پیوندگاهی (سیناپسی) جدیدی ایجاد می‌کنند. تراکم سیناپسی یا تعداد اتصال‌های سیناپسی در مغز، در تمام سال‌های قبل از دبستان و دوره ابتدایی بالا می‌ماند، اما در دوره بلوغ یک فرایند حذف رخ می‌دهد: یعنی یک انهدام طبیعی اتصال‌های نورونی موجود که به نظر می‌رسد، از میان توده قبلاً بزرگ‌تر نورون‌های به هم وصل شده، مدارهای خاصی می‌سازد.

حذف کردن، بخشی طبیعی از فرایند رشد است، و حتی در سال‌های اولیه رشد مغز نیز انجام می‌شود. وسعت حذف و مدارهای خاص حذف شده را ژن‌ها و تجربه‌ها تعیین می‌کنند، و شاید با تنش روانی بیش از حد (که با آزاد شدن مقدار زیادی هورمون استرس کورتیزول در یک مدت طولانی ایجاد می‌شد)، شدت یابد».

سیگل و برایسون (۲۰۱۸، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۸) با توجه به تحولات مغز در مورد وظایف اولیا (و البته اولیای آموزشی و فرهنگی کودکان) خاطرنشان می‌سازند:

«وقتی اولیا به رشد و تحول مغز کودکان بی‌توجه شوند، آن بخش‌ها می‌توانند رشد نیافته بمانند و حتی تباه شوند و از بین بروند. این بدان معنی است که اگر کودکان تجربه‌های خاصی را دریافت نکنند، یا توجه آن‌ها هرگز به بعضی اطلاعات جلب نشود، آن‌ها دسترسی به این مهارت‌ها را، به ویژه در فرایند دوره نوجوانی از دست می‌دهند. برای مثال، اگر کودک شما هیچ‌گاه در مورد بخشش و گذشت و داد چیزی نشنود، بخشی از مغز او که مسوول این کارکردها هست، رشد کامل نخواهد کرد. همچنین اگر او فرصت کافی برای بازی آزاد، کنجکاو بودن و اکتشاف نداشته باشد، همین اتفاق می‌افتد. یاخته‌های عصبی مورد نظر آن‌ها برانگیخته یا فعال نخواهند شد».

سیگل و هارتسل^۱ (۲۰۱۴، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۶) در ارایه مثالی عینی از اثرات تربیتی اولیا بر چگونگی شکل‌گیری مغز کودک می‌نویسند:

«پژوهشی که روی کودکانی که مورد کودک‌آزاری و غفلت قرار گرفته بودند، تأثیرهای ویرانگر بدرفتاری را بر مغز در حال رشد کودک آشکار کرده است: اندازه در مجموع کوچک‌تر مغز، رشد کاهش یافته جسم پینه‌ای که طرف راست و چپ مغز را به هم وصل می‌کند، و رشد تضعیف شده رشته‌های گابا (گاما آمینو بوتیریک اسید که یک پیام‌رسان عصبی باز دارنده است) از مخچه که به طور طبیعی ساختارهای هیجانی لیمبیک تحریک‌پذیر را آرام می‌کند، تمام این‌ها در مطالعات تصویربرداری از مغز کودکان مورد آزار و غفلت، دیده می‌شود. سرچشمه احتمالی تمام این مشکلات، مقدار بیش از حد هورمون استرس است که طی این رویدادهای آسیب‌زا ترشح می‌شود و برای نورون‌ها سمی است، یعنی رشد آن‌ها را تضعیف می‌کند و یاخته‌های موجود را از بین می‌برد. می‌دانیم که این اثرها روی مغز رخ می‌دهند، ولی نمی‌دانیم آیا تجربه‌های مثبت درآینده می‌تواند به غلبه بر این اثرهای عصب شناختی کمک کند یا نه. افراد می‌توانند با روابط پروراننده از تأثیرهای کودک‌آزاری بهبود یابند، اما نمی‌دانیم در فرایند این بهبودی، آسیب مغز ترمیم می‌شود یا مدارهای دیگری رشد می‌کند».

با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان به سادگی تصور کرد، اولیایی که از فناوری‌های ارتباطی جدید به مثابه پرستار الکترونیکی فرزندشان سود می‌برند و یا اولیای آموزشی و فرهنگی کودکانی که در بسترسازی فرهنگی برای کاربری بهینه از فضای مجازی غفلت می‌ورزند، در عمل سبب می‌شوند به جای مدارهای شفقت، نועدوستی، عشق، احترام به زیست محیط و مانند آن‌ها، محصول‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری از مدارهای بالقوه مغزی آنان در جهت تحقق منویات دنیای سرمایه‌داری سود برده، از آنان موجوداتی مصرف کننده، شهوی و سردرگم بسازند که شاید اصلاح آن هرگز میسر نشود.

مجموعه کلی «کاربری کودکان، نوجوانان و جوانان از فناوری‌های ارتباطی جدید»، شامل سه مجموعه «پیش دبستان»، «دبستان» و «دبیرستان» است.

مجموعه نخست فراهم شده درباره چگونگی کاربری جمعیت ایرانی از فناوری‌های ارتباطی جدید به «کودکان پیش دبستانی» اختصاص داشت که طی ۳۴ جلد اطلاعات آن به دست نشر سپرده شد.^۲

1. Hartzell, M.D.

۲. عناوین کتاب‌های منتشره چگونگی کاربری کودکان پیش دبستانی (۶-۳ سال) کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید توسط نشر بعثت به قرار زیر است:

بررسی اثرات زیستی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه.

مجموعه فعلی درباره چگونگی کاربری دختران و پسران «دبستانی» ایرانی از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته است که شامل حدود ۴۵ جلد کتاب هست و مجموعه بعدی که ناظر بر کاربری نوجوانان و جوانان متوسطه اول و دوم «دبیرستان» از فناوری‌های ارتباطی جدید است (و ان شالله در پی نشر مجموعه کاربری دانش‌آموزان دبستانی از فناوری‌های ارتباطی جدید، نشر خواهند یافت)، با قریب به ۵۰ جلد کتاب، در دست تدوین است.

درباره کتاب‌های تدوین شده و در دست تدوین چگونگی کاربری دانش‌آموزان «دبستانی» از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته باید بیان داشت، مجموعه ۴۵ جلدی اخیر شامل سه زیر مجموعه است.

زیر مجموعه نخست به مصاحبه با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی اختصاص یافته است. این مصاحبه‌ها ناظر بر «اختلال‌های روند جامعه‌پذیری» کودکان و نوجوانان دبستانی، «الگوهای» آنان، «الگوهای مخربی» که فراروی دانش‌آموزان دبستانی قرار دارند، «تحول‌های آموزشی» دانش‌آموزان دبستانی، مقوله «والدگری الکترونیک یا دیجیتال» که از سوی اولیای دانش‌آموزان اعمال می‌گردد، «تحول‌های ارزشی» خود دانش‌آموزان و خانواده‌های آنان، تحول‌های «فرهنگی» و «هویتی» دختران و پسران دبستانی و سرانجام مواجهه دانش‌آموزان دبستانی با «بحران معنا» است.

بررسی اثرات روانی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات اجتماعی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات آموزشی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات فرهنگی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات اخلاقی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات زیباشناختی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات اقتصادی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات سیاسی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات عقیدتی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات خانوادگی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی القائات الگوهای عروسکی - کارتونی غربی بر روی کودکان پیش دبستانی. ج ۱ و ۲.
 چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی (۶-۳ ساله) کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته (تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و اینترنت)

چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره نقش الگوهای عروسکی - کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی آنان ج ۱ و ۲.

بررسی تحول‌های روانی، فرهنگی، تربیتی نسل دهه ۹۰. جلد ۱، ۲ و ۳.

بررسی تحول‌های اخلاقی، عقیدتی و تربیتی نسل دهه ۹۰. جلد ۱، ۲ و ۳.

بررسی تحول‌های اقتصادی، سیاسی نسل دهه ۹۰. جلد ۱ و ۲.

در هر یک از کتاب‌های پیش گفته، پس از درج کامل مصاحبه دانش‌آموزان^۱، در یک بررسی کیفی با اتکا به بیانات آنان با روش داده بنیاد، بحث لازم در مورد موضوع مورد نظر صورت پذیرفته است.

زیر مجموعه دوم، به بررسی اثرهای مختلف زیستی، روانی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، اقتصادی، سیاسی، عقیدتی، اخلاقی- تربیتی، زیباشناختی و خانوادگی کاربری دانش‌آموزان «دبستانی» از فناوری‌های ارتباطی جدید پرداخته است و در نهایت زیر مجموعه سوم، با اتکا به مجموعه مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر «دبستانی»، به ترسیم ویژگی‌های نسلی و روان‌شناسی اجتماعی آنان پرداخته است.

درباره روند تهیه آثار تهیه شده لازم به ذکر است که نگارنده پس از ارایه برخی از اطلاعات اولیه در مورد فضای مجازی به دانشجویان دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی خویش، و تشریح روش داده بنیاد در پژوهش کیفی- که مبتنی بر انجام مصاحبه‌های عمیق است- از دانشجویان خود می‌خواست تا ضمن مراجعه به مدارس، پارک‌ها و مراکز عمومی مشابه آن در دوران قیل از کرونا و انجام مصاحبه‌های مبتنی بر نت، در دوران حاکمیت کرونا، مصاحبه عمیقی را با دختران و پسران دبستانی کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید انجام دهند.

لازم به ذکر است که مصاحبه‌های ارایه شده در این اثر، متعلق به کودکان دبستانی دختر و پسر در شهرهای مختلف ایران بوده، کودکان مصاحبه شده نیز به شکل تصادفی (تنها با این شرط که کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته باشند)، از نمونه‌های در دسترس انتخاب گردیده‌اند^۲.

۱. با توجه به سرعت تحولات اجتماعی از سویی و بی‌عنایتی به بررسی‌های پژوهشی در مورد مسایل انسانی- اجتماعی جامعه در کلان نظام دانشگاهی و مؤسسات پژوهشی کشور، درج مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی واجد این مزیت هست که ترسیمی هر چند نسبی از تحول‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، عقیدتی و حتی زیباشناختی آنان را به دست می‌دهد و اگر چه نگارنده در انتهای کتاب‌های یاد شده، با اتکا به همین مصاحبه‌ها دست به جمع‌بندی‌های لازم و برهمن مینا، ارایه رهنمود زده است، اما این مصاحبه‌ها می‌توانند به عنوان یک ماده خام، مورد استفاده سایر پژوهشگران انسانی- اجتماعی قرار گیرند.

از این رو ارایه کامل مصاحبه‌های دانش‌آموزان (که در مقطع پیش از دبستان نیز وجود داشت و در مقطع دبیرستان نیز به شکل بارزتری تاووم خواهد داشت)، در برهوت تحقیقاتی ایران به نظر می‌رسد، ابداع ارزشمندی باشد که به پژوهشگران مختلف در فهم بهتر تحول‌های نسل‌های کودک، نوجوان و جوان ایرانی یاری رساند.

۲. درباره روش پژوهش حاضر باید بیان داشت که در این تحقیق، روش پژوهش، روش کیفی بوده است. گاهی پژوهش‌گران حوزه‌های انسانی با مسأله‌ها و پرسش‌هایی رو به رو می‌شوند که امکان پاسخ‌گویی آن‌ها با کمک روش‌های معمول پژوهش میسر نیست. معمولاً در این پرسش‌ها مؤلفه‌ها و مفاهیمی وجود دارد که نمی‌توان به راحتی آن‌ها را تعریف کرد، یا سابقه‌ای از موارد مشابه آن‌ها در متون قبلی وجود ندارد و بر این اساس نمی‌توان فرضیه‌ای تدوین کرد و در نتیجه نمی‌توان به آزمون فرضیه پرداخت. پژوهش کیفی برای پاسخ به شرایط اخیر، مناسب‌ترین گزینه است.

اجرای پژوهش کیفی فرآیندی غیرخطی است و قسمت‌های مختلف آن بیش از آن که در پی یکدیگر قرار گیرند، در کنار هم قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، در پژوهش کیفی هم‌زمان با گردآوری داده‌ها تحلیل نیز آغاز می‌شود و این فرآیند تا زمانی ادامه می‌یابد که پژوهش‌گر به نقطه اشباع برسد. منظور از نقطه اشباع زمانی است که می‌توان از کیفیت و کفایت (بستگی) داده‌های گردآوری شده برای رسیدن به تحلیلی دقیق اطمینان یافت.

رویکرد پژوهش کیفی در این پژوهش روش داده‌بنیاد بود. روش داده‌بنیاد، روش مناسبی برای پژوهش در حوزه‌هایی است که دانش اندکی درباره آن‌ها در دسترس است.

نظریه‌پردازان نظریه داده‌بنیاد، سعی بر آن دارند که درکی از فرایندهای مرتبط با موضوع‌های بنیادی به وجود آورند. در همه پژوهش‌های کیفی محقق باید یافته‌های خود را که بیش‌تر جنبه تفسیری دارند، بدون تکیه بر روش‌های آماری، به نحو متقاعد کننده‌ای گزارش کنند.

معمولاً کتاب‌های روش تحقیق کیفی در مورد حجم نمونه مورد بررسی ارقام ۸، ۱۲ و یا ۲۰ مصاحبه کیفی عمیق را در مورد مسأله مورد بررسی پیشنهاد کرده‌اند که به زعم پژوهش‌گر، این ارقام به چند دلیل در ایران درست جواب نمی‌دهند.

دلیل نخست را می‌توان در تفاوت روند جامعه‌پذیری در غرب و در ایران خلاصه کرد، به این معنا که به نظر می‌رسد روند جامعه‌پذیری در ایران، روندی دشوار و بعضاً متناقض است، در حالی که در غرب چنین نیست. به عنوان مثال، آنچه خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در ایران به کودک یا جوان القا می‌کنند، خطمشی‌هایی متفاوت است. به تعبیر دیگر، در ایران اولیا از فرزند می‌خواهند، وی تنها به فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از آب باشد، اولیای آموزشی در مدرسه به دانش‌آموز مستقیم و غیرمستقیم القا می‌کنند که وی باید ایثار، جهاد و شهادت را در دستور کار خود داشته باشد و سرانجام همین فرد در جامعه شاهد آن است که بسیاری از افراد در زمینه رانت‌خواری با یکدیگر مسابقه نهاده‌اند، از این رو روند جامعه‌پذیری در ایران با دشواری و تنگنا پیش رفته و محقق می‌گردد، در حالی که نهادهای خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در غرب، در غالب موارد به گونه‌ای یک‌دست و هماهنگ عمل می‌کنند.

دلیل بعدی احتیاط در افزایش حجم نمونه در پژوهش‌های کیفی در ایران را باید در عدم حمایت مالی بسیاری از پژوهش‌ها در ایران دید. به این معنا که به فرض در غرب، پژوهش‌گر خود را موظف می‌داند، در برابر گرفتن وقت مصاحبه‌شونده، با پرداخت وجهی، قدردانی لازم را از همکاری و صرف وقت فرد مصاحبه شده انجام دهد، در حالی که این امکان در ایران، در غالب موارد میسر نیست و همین مسأله سبب می‌شود، مصاحبه‌شوندگان به ویژه در پژوهش‌های کیفی که مستلزم صرف وقت کافی است، حاضر به صرف وقت مناسب نشده، مصاحبه خود را زودتر از حد لازم به پایان برسانند. ترس سیاسی پاسخ دهندگان در محیط ایران - که البته در این پژوهش به میزان نسبتاً کمی مطرح بود - و بی‌حوصلگی، عدم تمرکز و پاسخ‌های بعضاً متعارض پاسخ دهندگان - که در پاسخ‌دهندگان کم سن، طبیعی است - از دیگر مشکلات پژوهش کیفی به شمار می‌روند.

مسائل اخیر سبب می‌شود، پژوهش‌گران ایرانی برای وقوف کامل به پدیده کیفی مورد نظر، آمار مصاحبه‌های عمیق خویش را افزایش دهند، همان‌گونه که در پژوهش حاضر، تعداد مصاحبه‌های مورد نظر برای گردآوری داده‌های تحقیق، بیش‌تر از موارد توصیه شده در کتاب‌های پژوهش کیفی در نظر گرفته شده است.

لازم به ذکر است که مصاحبه‌های ارایه شده در این اثر، متعلق به کودکان و نوجوانان دبستانی دختر و پسر در شهرهای مختلف ایران بوده، کودکان و نوجوانان مصاحبه شده نیز به شکل تصادفی (تنها با این شرط که کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته باشند)، از نمونه‌های در دسترس انتخاب گردیده‌اند.

جهت گردآوری داده‌های پژوهش، پس از آموزش ویژگی‌های روان‌شناختی کودکان و نوجوانان دبستانی به دانشجویان و ارایه مهم‌ترین یافته‌های پژوهشی موجود در مورد «چگونگی کاربری دانش‌آموزان دبستانی از شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه» (منطقی، ۱۳۹۵)، از همکاران پژوهش درخواست شد تا ضمن بررسی صحت و سقم یافته‌های پیشین، اگر به داده‌های جدیدی برخورد کردند، به احصای این داده‌ها نیز بپردازند.

درباره کتاب حاضر لازم به ذکر است که در این اثر ۲۸ مصاحبه با دانش‌آموزان دبستانی دختر و پسر درج گردیده است.

در مصاحبه با هومن ۸ ساله با عنوان «- هومن تو قهرمان‌های ایرانی رو می‌شناسی؟ نه، مگه ایران قهرمان داره؟»، هومن در پاسخ به این سوال که آیا تو قهرمان‌های ایران را می‌شناسی، با تعجب پاسخ می‌دهد که نه، و ادامه می‌دهد مگر ایران قهرمان هم دارد؟ ضعف پردازش الگوهای بومی و ارزشی به شکل مناسب برای کودکان، نوجوانان و جوانان، کار را به جایی رسانده است که هومن با الگو قرار دادن قهرمان‌های ساخته و پرداخته دستگاه‌های تبلیغاتی غرب، از تک تک حرکات و سکنت آن‌ها کپی برداری کند و در حالی که اذعان می‌کند، اولیای وی در هنگام عصبانیت خودشان، مسأله پیش آمده را با حرف زدن حل می‌کنند، وی بیان می‌دارد، خودش در هنگام عصبانیت، همچون بت من دست به ویرانسازی آن چه که فرارویش هست، می‌زند. هومن در فراز دیگری از مصاحبه‌اش، امریکا را کشور برتر جهان اعلان می‌کند، زیرا که امریکا مأوا و مأمن قهرمان‌هایی نظیر سوپرمن و بت من است.

در مصاحبه با حسین (با نام مستعار حسین نخود) ۱۲ ساله با عنوان «می‌خوام مثل شاه حصارک، حسین نخود بشم!»، حسین بیان می‌دارد که فردی به نام حسین نخود را که در زندان هم همیشه مست است، به عنوان الگوی خودش انتخاب کرده است و چنان به این الگوی لاتِ زندانی عشق می‌ورزد که از دوستانش هم خواسته است به جای نامیدن او با نام خودش، وی را به اسم الگوی مورد علاقه‌اش، یعنی حسین نخود صدا بزنند.

مورد حسین نمونه بارزی در خلاء و فقر الگویی نظام به شمار می‌رود.

در مصاحبه با تینای ۱۱ ساله، ذیل عنوان «- برای چی وسایل بی‌تی‌اس رو می‌خریدی؟ برای این که همه متوجه بشن ما فن اونا ییم»، تینا بیان می‌دارد که اعضای گروه بی‌تی‌اس، الگوی مورد علاقه وی هستند. تینا در کنار مشاهده کنسرت‌های گروه بی‌تی‌اس که در آن رقص و خوانندگی به شکل توامان وجود دارد، از شدت علاقه، چالش‌های پیشنهادی گروه بی‌تی‌اس را انجام داده و فیلم‌هایی که اعضای این گروه در آن ایفای نقش کرده‌اند را می‌بیند. مضاف بر این، تینا وسایل متناسب به گروه بی‌تی‌اس را نیز برای خودش تهیه کرده است.

تینا در فراز دیگری از به نمایش نهادن علاقه‌اش به الگوهایی که آن‌ها را دوست دارد، با یادگیری برنامه فتوگرید، برای سالگرد تشکیل گروه بی‌تی‌اس کلیپ‌هایی تهیه کرده و آن‌ها را در فضای مجازی می‌گذارد.

در مصاحبه با ملیکای ۱۲ ساله تحت عنوان «من هم لباس پوشیدم و هم آرایش کردم و حتی مدل اتاقم، مثل لورن و مدل اتاق لورن هست! رنگ دیوارای اتاقم هم مته مال اونه»، ملیکا اظهار می‌دارد که او شیفته لورن است، هر روز صفحه او را می‌بیند و اگر وقت بیش‌تری داشته باشد، کانال یوتوب وی را نیز مورد بازبینی قرار می‌دهد. ملیکا نه تنها در مسایل ظاهری نظیر پیاده‌سازی طرح اتاقش، شبیه طرح اتاق لورن، کوشیده است، بلکه از آنجا که می‌خواهد مانند لورن تیک تاکر شود، دست اندرکار تهیه چالش‌های رقص پیشنهادی در فضای مجازی شده است و برای دور زدن اولیای مذهبی خودش هم دو صفحه اینستاگرامی تهیه کرده است تا نمایش رقص خود را در صفحه‌ای که اولیا از آن بی‌اطلاع هستند، بگذارد.

در مصاحبه با اسماء ۱۲ ساله با عنوان «خب دوس دارم شخصیتیم شبیه سیرا باشه، خیلی شبیه خودمه. هم هم سنیم، هم رقصنده اس، هم خوشگله و هم خوش هیكله»، اسماء یادآور شده است، وی در سیر و تفحصی که در فضای مجازی داشته است، از خواهران رقصنده هاشاک خوشش آمده و آنان را به عنوان الگوهای خویش انتخاب کرده است. اسماء در مصاحبه‌اش بیان می‌کند، وی از سبک آرایشی، پوششی و رقص خواهران هاشاک تبعیت کرده، فقط مترصد آن است که دارای گوشه‌ای شود تا با انجام چالش‌های پیشنهادی رقص، رقص‌های انجام شده خودش را در شبکه‌های اجتماعی، به معرض دید همگان بگذارد.

در مصاحبه با ریحانه ۱۰ ساله ذیل عنوان «اگه ما بخوایم با اونا تماس تصویری بگیریم، همون موقع که هیه‌دونه بهمون بگه هلو، باید خودشون از سؤل بیان جنازه ما رو جمع بکنن»، ریحانه بیان می‌کند که اعضای گروه بی‌تی‌اس را به عنوان الگوهای خویش انتخاب کرده است. الگوهای اخیر چنان در چشم و دل ریحانه و دوستش عزیز هستند که ریحانه دوستش را به آن‌ها قسم می‌دهد. به همین ترتیب ریحانه بیان می‌کند، اگر یک روز بفهمد که اعضای گروه بی‌تی‌اس کرونا گرفته‌اند، خودش را اعدام می‌کند و یا حاضر است بادی گارد بی‌تی‌اس، سر و صورت وی را کبود کنند، اما او امکان دیدن آن‌ها را داشته باشد.

ریحانه در فراز دیگری از بیاناتش برای نشان دادن عمق علاقه‌اش به گروه بی‌تی‌اس تأکید می‌کند، اگر روزی اعضای گروه بی‌تی‌اس را از نزدیک ببیند، از شدت شوق ممکن است همانجا جان از قالب تهی کرده، سکنه کند و بمیرد.

ریحانه در قسمت دیگری از اظهاراتش، خاطر نشان می‌سازد از آنجا که گروه بی‌تی‌اس سیکس‌پک (!) دارند، وی نیز دنبال ورزش و سیکس‌پک در آوردن است. وی در عین حال به دلیل علاقه به گروه دختران بلک پینک، دوست دارد نظیر آنان لاغر شده تا جایی که تبدیل به یک پوست و استخوان شود.

در مصاحبه با شایلین ۱۱ ساله تحت عنوان «صدف خیلی حرف‌های قشنگی می‌زنه، خیلیم خوشگله، با لیدی گاگا موزیک ویدیو بیرون داده، خیلیم زندگی باحالی داره»، شایلین بیان می‌دارد که به بلاگرهای زیبایی مانند صدف بیوتی و یا ملینا تاج علاقه دارد و دوست دارد همچون آنان بلاگر شود و دست به تبلیغ مدهای مختلف بزند، در ادامه شایلین خود را طرفدار دوآتشفه بیلی آیلیش هم معرفی می‌کند، اما شایلین در فراز دیگری از مصاحبه‌اش خاطرنشان می‌سازد، وی در برخورد با بلاگرهایی که هم زیبا هستند، هم لاغر هستند و هم انبوهی کیف و کفش و لباس دارند، احساس حقارت می‌کند و این احساس که هرگز شبیه بلاگرهای مورد علاقه‌اش نخواهد شد، وی را اندوهناک کرده و می‌آزارد.

در مصاحبه با زهرای ۹ ساله با عنوان «... ولی من می‌ترسم و به خدا قول دادم که دیگه کارتون باری و پرنسسی نبینم»، زهرا اظهار می‌دارد که اولیای مذهبی وی او را از دیدن کارتونها و پویانمایی‌های خارجی منع می‌کنند و به او گفته‌اند که در صورت دیدن این کارتونها، خدا وی را عقوبت خواهد کرد، از این رو زهرا به شدت از دیدن کارتونها، غریب‌ها شده است، ولی وقتی زهرا در خانه دایه خودش، کارتونها، غریب‌ها را دیده است، به آن‌ها دل بسته است و اکنون در تعارض شدیدی قرار گرفته است، زیرا از سویی نمی‌خواهد (به بیان اولیایش) به جهنم برود و از سوی دیگر به الگوهای نظیر سیندرلا و سفید برفی دل بسته شده است.

زهرا که بهداشت روانی وی به شدت در معرض خطر قرار دارد، در قسمت دیگری از اظهاراتش می‌گوید، کاش وی یهودی می‌شد تا از دغدغه‌هایی که اولیایش برای او ترسیم کرده‌اند، نجات پیدا کرده و راحت شود.

در مصاحبه با مهسای ۱۱ ساله ذیل عنوان «هالووین امسال همه دوستانم رفتن لباسای وحشتناک خریدن و گرمای باحال کردن»، مهسا گزارش می‌دهد، وی در جریان بازی‌های باری، او را آرایش می‌کند، برایش لباس‌های جذاب انتخاب می‌کند و سرانجام بعد از حاضر کردن باری برای فشن شو، پسرها دنبال وی می‌آیند و باری با آن‌ها بیرون می‌رود.

مهسا تحت تأثیر بازی‌هایی که دارد، به باری علاقه‌مند شده و کوشیده است با رژیم گرفتن، اندامی نظیر باری به دست بیاورد، اما در حفظ رژیم شکست خورده است و در نتیجه تصویری منفی از خودش به دست آورده است.

مهسا با دیدن بلاگرها هم در اندیشه بلاگر شدن افتاده است و با دفاع از دختران سریال دختران آفتاب، رقص دخترها و پسرها در پارتی و در ادامه، شنای آن‌ها در یک استخر را بد نمی‌داند و آرزو می‌کند، کاش خودش نیز از شرایط مشابهی برخوردار بود.

مهسا در قسمت دیگری از الگوبرداری‌های خود از سریال دختران آفتاب اظهار می‌دارد، وی هنگام عصبانی شدن نظیر نازلی رفتار کرده، در هنگام ناراحتی و عصبانی شدن، اشیایی را که در دست

داشته، پرت می‌کند. مهسا در فراز دیگری از مصاحبه‌اش خاطرنشان می‌سازد که او به دلیل آن که پدرش تمام لیست خرید وی را برای جشن هالووین تهیه نکرده، ناراحت شده است.

در مصاحبه با دنیای ۱۲ ساله با عنوان «اما و تیلور به محیط زیستم خیلی اهمیت می‌دن، یا حمایت از این حیوونا و اینا»، دنیا بیان می‌کند که وی علاوه بر دیدن ۴، ۵ فیلم در هفته، آهنگ‌های در بورس (نظیر ساچ! او!) را گوش می‌کند و یک سویفتی به شمار آمده، از تیلور سویفت الگوبرداری می‌کند. وی که عکس پروفایل شبکه اجتماعی خودش را تصویر تیلور انتخاب کرده است، با ملاحظه کمک‌های نועدوستانه تیلور سویفت به مراکز خیریه و اقدام‌های مثبت زیست محیطی وی، علاقه‌مند شده است که خودش نیز به فعالیت‌های نועدوستانه و مبتنی بر حفظ محیط زیست دست بزند. دنیا در قسمت دیگری از مصاحبه‌اش خاطرنشان می‌سازد، ۹۵٪ از آهنگ‌هایی که وی گوش می‌کند، از هیلاری داف، تیلور سویفت، سلنا و بیلی آلیش هستند که این آهنگ‌ها به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و روسی ارایه شده‌اند و بالطبع به این ترتیب آماده اخذ ارزش‌های مندرج در مضامین اخیر نیز می‌شود.

در مصاحبه با سیاوش ۱۰ ساله ذیل عنوان «کاش بت‌من بود، می‌زد مامان بزرگم رو از وسط نصف می‌کرد، من رو هم بغل می‌کرد و پرواز می‌کردیم و می‌رفتیم یه جای دور!»، سیاوش بیان می‌کند، پدر و مادر او از هم طلاق گرفته و جدا شده‌اند و وی در حال حاضر نزد مادر پدرش زندگی می‌کند، اما مادر پدر، او را دوست ندارد و دایم اسباب‌آذیت و تنبیه شدن او را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر سیاوش که کاربر کارتونها و پویانمایی‌های بت‌من هست، در استیصال و تنگنای خودش آرزو می‌کند، الگوی مورد علاقه‌اش ظاهر شده، در نقش محافظ وی، مادر بزرگ را دو نصف کند تا او از شر وی راحت شود.

سیاوش در قسمت دیگری از مصاحبه‌اش، با ترسیم غیرمستقیم وخامت اوضاع روانی‌اش، می‌گوید که وی در بازی با ماشین‌ها علاقه دارد تا ماشین‌ها با هم تصادف کرده و وی شاهد ریخته شدن خون دیگران باشد. سیاوش در ادامه خاطرنشان می‌سازد که وی در جهان واقع نیز بچه‌های هم‌کلاسی خودش را کتک می‌زند.

در مصاحبه با دُرَسای ۹ ساله تحت عنوان «باربی دوماد داره، دومادش هم خیلی خوشگله، منم باسه خودم یه دوماد خوشگل می‌خوام»، درسا اظهار می‌دارد، وی کاربر بازی‌های باربی است و به دلیل آن که باربی خودش را خوشگل می‌کند و در ضمن دوست پسر دارد، او نیز دوست دارد تا خودش را خوشگل کرده و دوست پسر بگیرد.

درسا در قسمت دیگری از بیاناتش، مجدداً از تأثیرپذیری عمیق خودش از الگوها یاد کرده، اظهار می‌دارد، او شبیه الگویی که در کارتون دیده است، وقتی مشق ننوخته است برای فریب معلم، قبل

از دیده شدن مشق‌ها توسط وی، از کلاس خارج می‌شود و در صورت اصرار معلم بر دیدن مشق وی، او دفترش را نظیر الگوی کارتونی که دیده است، وسط کلاس پرتاب می‌کند.

درسا و دوستش کاربر سریال‌های ماهواره‌ای نیز هستند و وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، نقش‌های این سریال‌ها را دوباره با دوستش بازی کرده و ایفا می‌کنند.

در مصاحبه با آراد ۱۰ ساله با عنوان «خیلی از دوستانم می‌گن بعد از دیدن آنابل همه‌اش کابوس می‌بینن، یکیشون که از ترس تو خودش دستشویی کرده»، آراد گزارش می‌دهد که بحث عمده وی و دوستانش در مدرسه، درباره مضامین کارتونی یا فیلم‌ها و سریال‌هایی است که می‌بینند.

آراد تأکید می‌کند، اگر چه وی و دوستانش تاحدودی کارتون می‌بینند، اما علاقه آن‌ها مشاهده کارتون‌های باب اسفنجی و کارتون‌های پرخشونت است، وی در مورد کارتون‌های باب اسفنجی گزارش می‌دهد، در این کارتون، مردها با هم ازدواج کرده و لب‌های یکدیگر را می‌بوسند. علاوه بر این، یکی از دوستان وی در اثر دیدن کارتون‌های ترسناک دچار شب‌اداری شده است.

اما ورای ملاحظه کارتون‌های شهوی و پرخشونت، آراد و دوستانش رفته رفته از دیدن کارتون به سمت انجام بازی‌های دیجیتالی روی آورده‌اند و به انجام بازی‌هایی نظیر کلش آف کلنز و جی‌تی‌ای با یکدیگر می‌پردازند.

آراد در ادامه خاطرنشان می‌سازد، وی و دوستانش در اثر دیدن مکرر صحنه‌های نیمه برهنه موجود در بازی جی‌تی‌ای، این صحنه‌ها برایشان عادی شده است و در ضمن فحش‌های رد و بدل شده در بازی را نیز یاد گرفته، به کار می‌برند و همان‌گونه که قهرمان بازی دزد بزرگ اتوموبیل دوست دخترش را اذیت می‌کند، او نیز با اخذ این الگوی رفتاری دست به آزار و اذیت دوست دخترش می‌زند. در مصاحبه با فردین ۱۱ ساله ذیل عنوان «پسر باید شکمش شش تیکه باشه»، فردین بیان می‌کند که الگوهای وی، قهرمانان پویانمایی تیتان‌ها به پیش است. وی اظهار می‌دارد، دخترهای موجود در پویانمایی خیلی زیبا هستند، پس لازم است پسرها هم با ورزش شکم خودشان را شش تکه (سیکس پک) کنند تا آنان نیز زیبا به نظر برسند.

فردین اظهار می‌کند، همان‌گونه که رایین دوست دختر دارد و ناراحتی خودش را به او می‌گوید، او نیز به جای حرف زدن با خانواده، دوست دارد ناراحتی خودش را به دوست دخترش بگوید.

بازی‌های فردین با دوستانش نیز تحت تأثیر پویانمایی تیتان‌ها، بازی‌های تیتانی است. فردین علاوه بر رایین، به سوباسا نیز علاقه دارد و می‌گوید، همان‌طور که سوباسا داریم از فوتبال حرف می‌زند و از مدرسه بدش می‌آید، او نیز داریم در مدرسه از فوتبال حرف زده و از درس و مشق بدش می‌آید.

در مصاحبه با آوای ۷ ساله تحت عنوان «می‌رم مثل باب اسفنجی کار می‌کنم، اون طوری پولدار می‌شم، خب حالا دکتروم نشدم، اشکال نداره، ولی پول که دارم»، آوا در آغاز مصاحبه خاطرنشان

می‌سازد، مادرش از او می‌خواهد تا دکتر شود، زیرا دکترها هم از احترام برخوردارند و هم پول به دست خواهند آورد و البته خودش نیز بر حرف‌های مادر صحّه می‌گذارد، اما در میانه مصاحبه، آوا حرف‌های مادر و تأییدهای خودش را فراموش کرده، می‌گوید، دوست دارد مانند باب اسفنجی کار کند و پولدار شود و در پاسخ به این سوال که آن وقت بی‌سواد خواهی ماند، می‌گوید اشکالی ندارد، در عوض پول به دست می‌آورم و پولدار می‌شوم.

آوا در فراز دیگری از مصاحبه‌اش از علاقه خودش به بازی‌های آرایشی که انجام می‌دهد یاد کرده، بیان می‌کند، او به خانه دوستش رفته، با وی در ماهواره، فیلم‌های صحنه‌دار می‌بیند و خود او نیز قصد آن را دارد که در آینده با وجود مخالفت اولیا، دست به تهیه ماهواره بزند تا فیلم‌ها و سریال‌های آن را که از آن‌ها خوشش می‌آید، ببیند.

در مصاحبه با فرشته ۱۰ ساله ذیل عنوان «بیش‌تر توی خونه خودم رو شبیه سیندرلا می‌کنم، مثلاً تاج و ایناش رو دارم می‌رم می‌پوشم»، فرشته بیان می‌کند که وی با وجود داشتن اولیای مذهبی، در برخورد با سیندرلا، شیفته وی شده است و با وجود آن که اولیایش وی را از کاربری کارتونها و پویانمایی‌های سیندرلا منع کرده‌اند، اما نمی‌تواند از علایق خود در این زمینه دست بردارد.

فرشته در ادامه مصاحبه خاطرنشان ساخته است که برخورد با تعارض‌های پیش‌گفته، در عمل وی را به سمت نسبی‌گرایی اخلاقی سوق داده است و بدین ترتیب تفاوت آشکاری بین وی و اولیایش پدید آمده است.

در مصاحبه با امیرحسین ۱۰ ساله با عنوان «بعد پویان اومده بود به تلو فحاشی کرده بود، گفته بود به تو چه آقا؟ زندگی من بووووووق (با خنده) این جاش رو نباید بگم»، امیرحسین اظهار می‌دارد، وی در فضای مجازی پیگیر صفحات فوتبالیست‌ها هست و در آن‌ها با مواردی مانند تجاوز نیمار، رونالدو و برخی دیگر به دختران مواجه شده است. در ضمن امیرحسین در فضای مجازی شایعات موجود (نظیر مورد سارا و نیکا یا دقایق دعوای پویان و تلو و مانند آن‌ها) را هم دنبال می‌کند.

امیرحسین افرادی مانند پویان مختاری و امیرمقصودلو یا تلو را به عنوان الگوهای مورد علاقه خویش انتخاب کرده است و خاطرنشان می‌سازد، وی تنها به آهنگ‌های پویان و تلو توجه دارد و به مواردی مانند فحاشی آنان یا سایت‌های شرط‌بندی و قمار آن‌ها توجه ندارد.

رکیک شدن کلام امیرحسین و نسبت‌گرایی اخلاقی وی از دیگر اثراتی است که امیرحسین در مصاحبه خود بدان‌ها اشاره داشته، اثرات آن‌ها را در خود می‌پذیرد.

در مصاحبه با آرمیتای ۷ ساله ذیل عنوان «والای (دستش را به شکمش می‌کشد) هر وقت یادشون می‌افتم، دلم یه همبرگر گنده می‌خواد»، آرمیتا اظهار می‌دارد، او از باری، باب اسفنجی و دختر

کفش دوزکی خوشش می‌آید و دوست دارد همچون باربی، یک ملکه شود، برقصد و در ضمن حیوانات خانگی هم داشته باشد.

آرمیتا با اشاره به باب اسفنجی هم می‌گوید، هر وقت او کارتون باب اسفنجی را می‌بیند، هوس همبرگرهای وی را می‌کند.

آرمیتا با وجود آن که در جریان مصاحبه‌اش بیان می‌کند که مانند باربی حاضر به ازدواج کردن نیست، اما در توصیف روابط دختر کفش‌دوزکی و پسر گربه‌ای (که سرشار از ماچ و بوسه آنان است)، رضایت می‌دهد با پسری نظیر پسری که با وی نقش‌های پویانمایی معجزه‌گر را بازی کرده (و در برابر وی که نقش دختر کفش‌دوزکی را بازی می‌کند، نقش پسر گربه‌ای را بر عهده دارد) ازدواج کند.

در مصاحبه با امیرسام و پارسا، ۹ ساله تحت عنوان «... بعد فرنام یه کتاب پرت کرد سمت معلمون، اما اون جاخالی داد»، امیرسام و پارسا اظهار می‌دارند که به افرادی نظیر بت‌من، اسپایدرمن، سوپرمن و مرد آهنی علاقه‌مند هستند و نه تنها از کالاها و وسایل متناسب به الگوهای اخیر استفاده می‌کنند، بلکه به لحاظ رفتاری هم با ملاحظه کارتونها و پویانمایی‌های جنگی، جنگیدن با دشمن را فراگرفته‌اند و هرگاه دوستانشان آن‌ها را اذیت کنند، آن‌ها نیز مانند بت‌من و الگوهای دیگر، دوستان اذیت‌کار خود را می‌زنند.

امیرسام در قسمت دیگری از مصاحبه اظهار می‌دارد، فرنام که هم‌کلاس آنان است، با دیدن فیلم‌های جنگی چنان وحشی شده است که حتی در کلاس درس، کتابش را به طرف معلمش پرتاب کرده است.

علیرضای ۱۳ ساله در مصاحبه‌ای که با عنوان «بعد بازی جی‌تی‌ای کتک کاری می‌کردم، وحشی می‌شدم، تفنگ ساچمه‌ای داشتم با اون دیگران رو می‌زدم یه بار خورد کنار چشم خواهرم» دارد، از دوران بچگی خودش یاد کرده است و بیان می‌دارد، وی با دیدن هر کارتونی، به شدت تحت تأثیر آن واقع می‌شد، به شکلی که یا کف دست‌هایش چسب می‌مالید تا مانند مرد عنکبوتی از دیوار بالا برود یا با اسلحه ساچمه‌ای خودش به سمت دیگران شلیک می‌کرد تا جایی که کنار چشم خواهرش را زخمی کرده بود.

علیرضا در مصاحبه‌اش خاطر نشان می‌کرد، وی تحت تأثیر یکی از همان کارتونها یی که می‌دید، اکنون که بزرگ‌تر شده است، رفتن به کلاس کاراته را پیشه خود کرده است.

در مصاحبه با مهتاب ۲۰ ساله با عنوان «در اون سن لیدی گاگا قهرمان من بود»، مهتاب که به روایت دوران کودکی و دبستان خود پرداخته است، به وضوح اثرپذیری عقیدتی از الگوهای مورد علاقه‌اش را نشان می‌دهد. مهتاب در مصاحبه خودش گزارش می‌دهد، وی نخست شیفته آوریل

شده بود و نه تنها برای شباهت یافتن به وی، رژیم سختی گرفته بود، بلکه با اطلاع از بیماری وی، با تضرع و زاری از خدا می‌خواست تا خدا او را خوب کند.

مهتاب در ادامه گزارش می‌دهد که وی بعد از آوریل متوجه آدام لمبرت و لیدی گاگا شده است و کوشیده است شبیه آن‌ها عمل کند. مهتاب از طریق لمبرت برای اولین بار با مقوله هم جنس‌گرایی آشنا شده است و آشنایی وی با لیدی گاگا، او را با آداب شیطان‌پرستی آشنا ساخته است و پس از آن که سعی کرده است، آیین شیطان‌پرستان را به جا بیاورد، در اسلامیت خویش نیز شک کرده است.

در مصاحبه با هستی ۸ ساله ذیل عنوان «من دلم می‌خواد برم خارج زندگی کنم. چون وقتی ایران باشم، باید نماز بخونم، حجاب داشته باشم... تا نوک موهام رو هم باید بپوشونم»، هستی بیان می‌دارد که اولیا بر کاربری او از کارتونها و پویانمایی‌های غربی نظارت لازم را دارند و در صورت مناسب ندیدن کارتونی، آن را از دسترس او خارج می‌کنند. به همین ترتیب هستی اظهار می‌دارد که تربیت خانوادگی مناسبی داشته است و در پرسش این سوال که من زیباتر یا السا، مادر او بر زیباتر بودن دخترش تأکید می‌ورزد، اما با این همه، هستی در جریان کاربری از پویانمایی فروزن، با ملاحظه حجاب نداشتن السا دچار تردید شده است و اظهار می‌دارد، دوست دارد خارج برود تا از نماز خواندن و حجاب داشتن راحت شده و رهایی یابد.

در مصاحبه با اشکان ۷ ساله تحت عنوان «خدا تو آسمون‌هاست، نمی‌تونه مردم رو نجات بده، اما قهرمان‌ها مردم رو نجات می‌دن»، اشکان بیان می‌کند که شیفته الگوهایی نظیر کاپیتان امریکایی، فلش، سوپرمین، بت‌من و اسپایدرمن است و از آنجا که موطن همه قهرمانان اخیر در امریکا است، امریکا برای وی به صورت یک کشور آرمانی درآمده است.

اشکان الگوهای ساخته و پرداخته دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری را که در هیئت فراانسانی ظاهر شده و با کارهای محیرالعقول خودشان همه چشم‌ها را خیره خویش کرده‌اند، چنان قدرتمند می‌پندارد که تصور می‌کند، خداوند هستی آن‌ها را فرستاده است تا کاری شبیه پیامبران الهی کنند و مردم را از ظلم و جور و بدی‌ها، رهایی بخشند.

اشکان در فراز دیگری از مصاحبه‌اش یادآور می‌شود که وی نه تنها در ۷ سالگی شروع به دمبل زدن کرده است تا بدنی همچون الگوهای امریکایی پیدا کند، بلکه کارهایی را که کاپیتان امریکایی انجام می‌دهد را کپی‌برداری کرده و انجام می‌دهد تا شباهت بیش از پیشی به کاپیتان امریکایی بیابد.

در مصاحبه با رضای ۱۲ ساله با عنوان «هیچکی نتونسته لولوخان رو از بین ببره، اون فناناپذیره»، رضا اظهار می‌کند که با دیدن پویانمایی هتل ترانسیلوانیا، شیفته شخصیت لولوخان شده است و چون لولوخان موجودی انسانی نیست و از قدرتی جادویی برخوردار است، رضا که علاقه‌مند به انجام

رفتارهای مشابه وی شده، کوشیده است تا با شعبده بازی، قسمتی از کارهای لولوخان را تکرار کرده و به معرض دید دیگران بگذارد. در ضمن رضا یادآور می‌شود، با وجود آن که پدر و مادرش الگوپرداری وی از لولوخان را نفی کرده و آن را ممنوع کرده‌اند، اما او در خفا به تکرار رفتارهای خودش ادامه می‌دهد. علاوه بر عمده شدن مقوله جادو در ذهن رضا، او می‌کوشد تا راه رفتن خودش را هم شبیه لولوخان کند و سرانجام رضا بیان می‌دارد، به سبب آن که امریکا مأوای لولوخان است، وی با دیده تحسین و ستایش به این کشور می‌نگرد.

در مصاحبه با باران ۱۲ ساله ذیل عنوان «دوستامم می‌گن، بابا و مامانمون دایم کانال عوض می‌کنن، تا مبادا ما یه صحنه‌ای ببینیم»، باران اظهار می‌دارد، اگر چه وی تا چندی پیش کاربر الگوی باری بود و مایل به بازسازی گردش باری با دوست پسرهایش بود، اما به تدریج با دیدن سریال‌های ماهواره‌ای و برخورد با صحنه‌های مکرر عاشقه و روابط جنسی اُکیا و کمال، احساس کرده است که دیگر بزرگ‌سال شده است و دیدن کارتون را کنار نهاده است.

الگوی باران در حال حاضر اُکیا است و وی از سریال عشق مثلثی وی (که در آن اُکیا هم‌زمان به دو مرد عشق می‌ورزد)، کپی‌برداری کرده، از رنگ مو و لباس ورزشی اُکیا تقلید می‌کند تا شباهتی هر چند دورا دور به وی بیابد.

باران هم‌زمان با دیدن سریال عشق ممنوع و خیانت‌های پشت سرهمی که در این سریال ترسیم شده است، الگوپرداری از قهرمان آن را نیز شروع کرده است.

در مصاحبه با مهسای ۱۰ ساله با عنوان «- دوست‌ها موهاشون رو رنگ می‌کنن؟ کامل نه، فقط یکیشون یه خورده موهاش رو مثل کتی‌پری آبی کرده بود»، مهسا به جای کاربری از کارتونها و پویانمایی‌هایی که مناسب سن وی است، کاربری از سریال‌های ترکیه‌ای را شروع کرده است و تحت تأثیر الگوهایی که در این سریال‌ها مطرح شده‌اند، نه تنها دیگر از رنگ موی مشکی خودش خوشش نمی‌آید، بلکه دوست دارد که موهایش طلایی باشد (و البته گزارش می‌دهد که یکی از دوستانش به تقلید از کتی‌پری، موهایش را قدری آبی کرده است)، علاوه بر این مهسا به این نتیجه رسیده است که برای رسیدن به البسه زیبایی که در سریال‌ها می‌بیند، باید کار کردن را پیشه خودش کند و با پول در آوردن، ضمن تهیه البسه زیبا برای خودش، وسایل لازم برای آرایش کردن خودش را هم بخرد و با آرایش شبیه الگوهای سریالی قشنگ و زیبا جلوه‌گر شود.

در مصاحبه با صدف ۱۲ ساله ذیل عنوان «چون لباس باری بیش‌تر وقتا با مایو هست، می‌برمش دم ساحل، اما وقتی که پول می‌دم لباس براش می‌خرم، مهمونی می‌برمش»، صدف گزارش می‌دهد که کاربر بازی‌های دیجیتالی باری بوده و عاشق او است. وی ادامه می‌دهد، او همچون باری، عاشق رنگ صورتی است و بازی‌هایی نظیر به دنیا آوردن بچه و بردن باری به ساحل با مایو را انجام می‌دهد.

صدف در فراز دیگری از بازی‌هایش، بازی‌های فشن شو را انجام می‌دهد، در این بازی‌ها صدف باید پس از آرایش باربی، دست به خرید لباس برای وی بزند و پس از تکمیل آرایش و پوشش باربی، آن را برای رأی دادن دیگران در سایت بگذارد. باربی‌هایی که آرایش‌های جدیدتر و عجیب و غریب‌تری داشته باشند، آرای بالاتری به دست آورده، طراح آن برنده خواهد شد.

صدف در ادامه بیان می‌دارد، وی گاهی چنان در نقش باربی فرو می‌رود که علاقه دارد همچون یک پرنسس باشد و خدمتکارها، کارهای روزمره او را انجام بدهند.

در مصاحبه با مرضیه ۷ ساله با عنوان «برای خودم لنز آبی می‌ذارم، هم رنگ چشای دخترای زیبا»، مرضیه بیان می‌دارد که از نظر او زیبا بودن، هدف غایی و نهایی آدمی است. وی که کاربر بازی‌هایی نظیر سفید برفی، سیندرلا و باربی است، می‌کوشد به هر طریق ممکن که شده، خود را زیبا کند و در این مسیر حتی اظهار می‌دارد، با وجود آن که پدرش با جراحی بینی وی مخالفت خواهد کرد، اما او تلاش می‌کند که بینی‌اش را عمل کند تا دماغش نظیر سفید برفی، عروسکی شود.

در فصل سوم کتاب، یافته‌های برگرفته از مصاحبه‌های انجام شده ارایه گردیده‌اند. در انتها لازم می‌دانم که از آقای عباس میقانی مسوول محترم انتشارات بعثت و دیگر همکاران محترم ایشان که زحمت نشر کتاب‌ها را متحمل شدند، همکار تحقیق خانم فاطمه‌سادات میرجلالی و دانشجویان محترم کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری که در امر پژوهش میدانی گسترده تحقیق، به نگارنده یاری رسانده و وی را رهین منت خویش کردند، سپاس‌گزاری داشته باشم. این عزیزان عبارتند از خانم‌ها و آقایان:

آذر شعاعی، آوا معتمدی، ارغوان کوچک حسینی، اعظم محمدی، بیژن نصیری، حسین صادقی، حسین قنواتی، دنیا نوذری، رضا غفارزاده، روزبه اسدی، ریحانه غفوریان، زهرا تبار، زهرا تقدیری، زهرا چناری، زهرا صادقی، زهرا کرمی، زهره مصداقی، سارا پرستش، سارا جباری، سارا خوش‌قدم، سارا موحد، سعیده یادگاری، سمانه لسانی، سیده پردیس متولی منش، سیده غزل وارسته کاشانی، سیما شاهین فر، شهربانو حسینی، شیدا نجف‌پور، شیوا معصومی، صدف کبیری نائینی، عاطفه مقراضی، عرفان نژادجعفری، عظیمه حاجی پور، علیرضا شرفی، علیرضا فلاح تفتی، فاطمه انصاری والا، فاطمه ایمانی، فاطمه پارسایی، فاطمه حسن زاده، فاطمه ملک آستانه، فایزه کیابندسری، فائزه آدینه محمدزاده، فرزانه مظفری نژاد، فرشته ذاکر، فرشته قدیری، فریده آزادی‌نیا، کتایون رضایی اصل، کیانا اسماعیل‌پور، کیانا افشار، کیانا امید، کیمیا باقر، کیمیا سروقدی، لیلا ابراهیمی، مایده تیموری، مایده شفیعی، محسن قربانی، محمدامین شهروبی، محمدحسین بهادری، محمدرضا طیبی، محمدصادق کاربخش راوری، (زننده یاد) محمدصادق کتابی، محمد مهدی شیخی، مریم افشاری، مریم چارلی، مریم صادقی، مریم مشهدی، مریم نظری، مسعود تقدسی، منصوره خدایاری، مونا

قائمی‌فر، مهدیس مرادمند، مهران باقری، مهسا پهلوان، مهشید مرتضوی، نازنین شهابی، نجمه روزخوش، نیلوفر پورابراهیم، نیلوفر سلطانی، الهام رستمی، هانیه شریف، یاسمن یوسفی، یگانه علی‌اکبری و یلدا صباحی.

زحمت تایپ کتاب نیز بر عهده خانم اکرم مظاهری بود که از ایشان نیز تشکر و قدردانی می‌گردد.
اجرشان مأجور باد.

۲- گزارش مصاحبه‌های میدانی با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی

مقدمه

فصل دوم کتاب، به درج مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی اختصاص یافته است.

مجموعه مصاحبه‌های ارائه شده در این قسمت بیش‌تر ناظر بر اهمیت و چگونگی اثرگذاری الگوها در کودکان و نوجوانان دبستانی است، هر چند این مصاحبه‌ها به شکل مستقل هم دورنمایی از تحولات شدید زیستی، روانی- تربیتی، فرهنگی- اجتماعی، آموزشی، اخلاقی- عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، زیباشناختی و خانوادگی کودکان و نوجوانان دبستانی را به دست داده، بعضاً برای تبیین رفتاری جمعیت دانش‌آموزی کشور می‌توانند راهگشا واقع شوند.

فصل سوم کتاب با استناد به مصاحبه‌های انجام شده، به بررسی آثار مختلف الگوها بر کودکان و نوجوانان مورد مطالعه پرداخته است.

عنوان‌های ۲۸ مصاحبه با دانش‌آموزان دبستانی درج شده در این فصل، به قرار زیر است:

«- هومن تو قهرمان‌های ایرانی رو می‌شناسی؟»

نه، مگه ایران قهرمان داره؟» (مصاحبه با هومن، ۸ ساله)،

«می‌خوام مثل شاه حصارک، حسین نخود بشم!» (مصاحبه با حسین -با نام مستعار حسین

نخود-، ۱۲ ساله)،

«- برای چی وسایل بی‌تی‌اس رو می‌خریدی؟»

برای این که همه متوجه بشن ما فن اوناییم» (مصاحبه با تینا، ۱۱ ساله)،

«من هم لباس پوشیدم و هم آرایش کردم و حتی مدل اتاقم، مثل لورن و مدل اتاق لورن

هست! رنگ دیواری اتاقم هم مته مال اون» (مصاحبه با ملیکا، ۱۲ ساله)،

«خب دوس دارم شخصیت‌م شبیه سیرا باشه، خیلی شبیه خودمه. هم هم سنیم، هم رقصنده اس،

هم خوشگله و هم خوش هیكله» (مصاحبه با اسماء، ۱۲ ساله)،

- «اگه ما بخوایم با اونا تماس تصویری بگیریم، همون موقع که هیه‌دونه بهمون بگه هلو، باید خودشون از سئول بیان جنازه ما رو جمع بکنن» (مصاحبه با ریحانه، ۱۰ ساله)،
- «صدف خیلی حرف‌های قشنگی می‌زنه، خلیم خوشگله، با لیدی گاگا موزیک ویدیو بیرون داده، خلیم زندگی باحالی داره» (مصاحبه با شایلین، ۱۱ ساله)،
- «... ولی من می‌ترسم و به خدا قول دادم که دیگه کارتون باری و پرنسسی نبینم» (مصاحبه با زهرا، ۹ ساله)،
- «هالووین امسال همه دوستام رفتن لباسای وحشتناک خریدن و گرمای باحال کردن» (مصاحبه با مهسا، ۱۱ ساله)،
- «اما و تیلور به محیط زیستم خیلی اهمیت می‌دن، یا حمایت از این حیوونا و اینا» (مصاحبه با دنیا، ۱۲ ساله)،
- «کاش بت من بود، می‌زد مامان بزرگم رو از وسط نصف می‌کرد، من رو هم بغل می‌کرد و پرواز می‌کردیم و می‌رفتیم یه جای دور!» (مصاحبه با سیاوش، ۱۰ ساله)،
- «باربی دوما داره، دوماش هم خیلی خوشگله، منم باسه خودم یه دوما خوشگل می‌خوام» (مصاحبه با دُرسا، ۹ ساله)،
- «خیلی از دوستام می‌گن بعد از دیدن آنابل همه‌اش کابوس می‌بینن، یکیشون که از ترس تو خودش دستشویی کرده» (مصاحبه با آراد، ۱۰ ساله)،
- «پسر باید شکمش شش تیکه باشه» (مصاحبه با فردین، ۱۱ ساله)،
- «می‌رم مثل باب اسفنجی کار می‌کنم، اون طوری پولدار می‌شم، خب حالا دکترم نشدم، اشکال نداره، ولی پول که دارم» (مصاحبه با آوا، ۷ ساله)،
- «بیش تر تو ی خونه خودم رو شبیه سیندرلا می‌کنم، مثلاً تاج و ایناش رو دارم می‌رم می‌پوشم» (مصاحبه با فرشته، ۱۰ ساله)،
- «بعد پویان اومده بود به تتلو فحاشی کرده بود، گفته بود به تو چه آقا؟ زندگی من بووووووق (با خنده) این جاش رو نباید بگم» (مصاحبه با امیرحسین، ۱۰ ساله)،
- «وااای (دستش را به شکمش می‌کشد) هر وقت یادشون می‌افتم، دلم یه همبرگر گنده می‌خواد» (مصاحبه با آرمیتا، ۷ ساله)،
- «... بعد فرنام یه کتاب پرت کرد سمت معلمون، اما اون جاخالی داد» (مصاحبه با امیرسام و پارسا، ۹ ساله)،
- «بعد بازی جی‌تی‌ای کتک کاری می‌کردم، وحشی می‌شدم، تفنگ ساچمه‌ای داشتم با اون دیگران رو می‌زدم یه بار خورد کنار چشم خواهرم» (مصاحبه با علیرضای ۱۳ ساله).
- «در اون سن لیدی گاگا قهرمان من بود» (مصاحبه با مهتاب، ۲۰ ساله - روایت دوران دبستان)،

«من دلم می‌خواد برم خارج زندگی کنم. چون وقتی ایران باشم، باید نماز بخونم، حجاب داشته باشم... تا نوک موهام رو هم باید بپوشونم» (مصاحبه با هستی، ۸ ساله)،

«خدا تو آسمون هاست، نمی‌تونه مردم رو نجات بده، اما قهرمان‌ها مردم رو نجات می‌دن» (مصاحبه با اشکان، ۷ ساله)،

«هیچکی نتونسته لولوخان رو از بین ببره، اون فناپذیره» (مصاحبه با رضا، ۱۲ ساله)،
«دوستامم می‌گن، بابا و مامانمون دایم کانال عوض می‌کنن، تا مبادا ما یه صحنه‌ای ببینیم» (مصاحبه با باران، ۱۲ ساله)،

«- دوست‌ها موهاشون رو رنگ می‌کنن؟

کامل نه، فقط یکیشون یه خورده موهاش رو مثل کتی‌پری آبی کرده بود» (مصاحبه با مهسا، ۱۰ ساله)،

«چون لباس باربی بیش‌تر وقتا با مایو هست، می‌برمش دم ساحل، اما وقتایی که پول می‌دم لباس براش می‌خرم، مهمونی می‌برمش» (مصاحبه با صدف، ۱۲ ساله)،

«برای خودم لنز آبی می‌ذارم، هم رنگ چشای دخترای زیبا» (مصاحبه با مرضیه، ۷ ساله).

در ادامه گزارش مصاحبه‌های یاد شده خواهد آمد.

۱-۲- مصاحبه با هومن، ۸ ساله

- هومن تو قهرمان های ایرانی رو می شناسی؟

نه، مگه ایران قهرمان داره؟

- سلام.

سلام.

- اسمت چیه پسر خوب؟

اسمم هومنه.

- آقا هومن اجازه می دی چندتا سوال درباره کارتونها و بازی های کامپیوتری از شما بپرسم.

برای چی؟

- می خوام ببینم شما و دوست هات درباره کارتونها و بازی های کامپیوتری چه نظری دارید.

باشه.

- خوب، آقا هومن تو نظرت راجع به ماهواره چیه؟

به نظرم خیلی کارتوناش خوبه همین کانال جم جونیور ظهرها کارتون می ذاره. من خیلی کارتون

بت من رو دوست دارم.

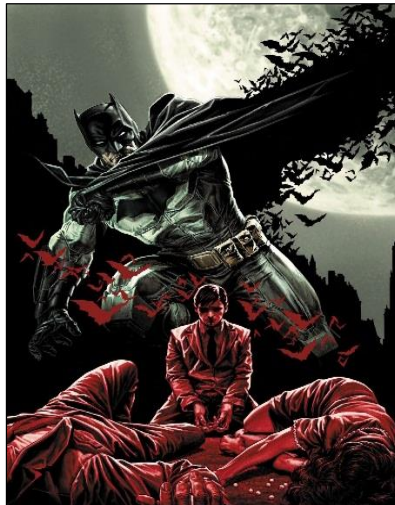
- هومن دیگه چه کارتون هایی رو می بینی؟

بت من می بینم، جاستیس لیگ.





- بین همه این‌ها، کدومش از همه قشنگ‌تره؟
- بت من خیلی قشنگه، البته جاستیس لیگ رو هم دوست دارم، ولی بت من بهتره.
- چرا بت من بهتره؟
- چون من خودم بت من رو خیلی دوست دارم، کارتوناش هم قشنگ‌تره.
- هومن شبکه پویا رو هم می‌بینی؟
- نه، زیاد خوشم نمیاد.
- چرا؟
- چون کارتوناش برا بچه‌هاست، بعد دخترونه‌هاش زیاده، کارتوناشم اصلاً قشنگ نیست.
- می‌تونم درباره بت من یه کم برام صحبت می‌کنی؟
- آره یه مردیه اسمش بروس وینه، بعد وقتی بچه بوده، ماما و باباش رو می‌کشن، اونم بت من می‌شه، می‌ره دنبال دزدا و دیوونه‌ها.



- چرا دنبال اون‌ها می‌ره؟
- چون دشمناشن، بت من باید بره سراغشون.
- اگه نره چی می‌شه؟
- اونا همه رو می‌کشن.
- هومن یه سوال، اگه بت من نبود، کارتون قهرمان‌های دیگه رو می‌دیدى؟
- نه، بت من از همه‌شون بهتره.
- هومن تو قهرمان‌های ایرانی رو می‌شناسى؟
- نه، مگه ایران قهرمان داره؟
- آره، مثل رستم و سهراب^۱.



- آره، کارتونش رو دیدم.
- نظرت چی بود؟
- قشنگ بود، ولی مثل بت من نبود.
- چرا مثل بت من نبود؟
- چون که بت من قشنگ‌تره، من به نظرم بت من بهتره.
- کدوم قسمت‌های بت من رو دوست داری بیش‌تر از بقیه ببینی؟
- قسمت‌های جنگش رو دوست دارم.
- چرا؟
- چون خوشم، میاد باحاله.
- موقع دیدن اون صحنه‌ها چه کار می‌کنى؟
- نگاه می‌کنم.
- نه منظورم اینه بپر، بپر می‌کنى یا فقط می‌نشینی؟

۱. رستم و سهراب نام یک انیمیشن ایرانی است که توسط کیانوش دالوند ساخته و در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است.

- نه، می‌پریم بالا و پایین، خیلی خوشم میاد، آخه بعد حوصله‌ام سر می‌ره، اگه هی بشینم.
- هومن بت من کجا زندگی می‌کنه؟
توی یه خونه سفید بزرگ چند طبقه.
- به نظرت بت من پولداره یا فقیر؟
نه، خیلی پولداره، کلی ماشین باحال داره.



- به نظرت بت من این همه پول رو از کجا آورده؟
نمی‌دونم، دوستم می‌گه شغلش خوبه، پول زیادی توش داره.
- مگه شغلش چیه؟
نمی‌دونم، ولی اسمش روی یه ساختمونه.
- به نظرت توی زندگی خودت چه قدر باید پول داشته باشی؟
زیاد داشته باشم.
- چرا زیاد داشته باشی؟
تا بتونی باهاش کلی ماشین و خونه بخری.
- هومن تو از بت من چه چیزهایی یاد گرفتی؟
اگه کسی من رو اذیت کرد، بزنمش.
- تا حالا این کار رو کردی؟
آره. هم تو خونه، هم تو مدرسه.
- یه مثال از خونه می‌زنی؟
آره، مثلاً دیشب بابا علی گفت بریم بیرون، من گفتم بریم دی، (داداش) حمید گفت نه دی خوب نیست، بریم نوید.
- خوب بعدش چی شد؟
حمید زور می‌گفت.

- می‌توننی بهم بگی بهت زور می‌گفت، یعنی چی؟
یعنی این که هی گفت نریم دی، بریم نوید.
- یعنی تو می‌گی اینجا بهت زور گفته؟
آره.
- به نظرت باید چه کار می‌کرد؟
باید می‌رفتیم دی، خب من بچه‌ام، نباید من رو اذیت کنه.
- پس چون حرف تو رو قبول نکرده، بهت زور گفته؟
آره، زور گفته.
- خوب بعدش چی شد؟
من گفتم دی خوب نیست. حمید گفت به تو ربطی نداره.
- خوب تو چه کار کردی؟
من گفتم، بابا علی من دی رو دوست دارم، بریم اون جا. بعدش حمید بهم فحش داد، منم زدمش.
- چرا زدیش؟
چون که به من فحش داد، نباید فحش می‌داد، بعد منم زدمش.
- یعنی هر کی به تو فحش بده می‌زنیش؟
آره، نباید فحش بدن، بعد حمید همیشه منو می‌زنه.
- تو زورت به داداشت که بزرگ‌تر از تو هست، می‌رسه؟
نه، ولی اذیتم کنه، می‌تونم با مشت بزنمش.
- خوب تا حالا با کسی توی مدرسه دعوا کردی؟
آره، یه بار فقط.
- چرا دعواتون شد؟
یه پسر چاقه هست پشت سرم، هی با خودکار به کمرم می‌زنه.
- تو چه کار می‌کنی؟
یه بار بهش گفتم نزن، گوش نکرد، بعدش به معلمون گفتم این منو اذیت می‌کنه، بعد پسره
بهم گفت، بچه ننه تو زنگ تفریح. بعد دعوا مون شد، من زدم با مشت تو شیکمش، اونم منو زد.
- اگه ازون گنده‌تر بودی، چه کار می‌کردی؟
می‌زدمش تا گریه‌اش دربیاد.
- هومن جان تو معمولاً سر کسی هم داد می‌زنی؟
آره. سر اونایی که اذیتم بکنن و به حرفم گوش ندن، داد می‌زنم.
- بلدی با پی‌اس فور بازی کنی؟

آره بلدم، خوبم بلدم.

- خوب هومن گفتی بت من بازی هم می کنی، درسته؟

آره، بت من آرخام.



- می تونی در مورد بازی پیش یه کم توضیح بدی؟

آره اول بازی پیش می ری دنبال جوکر که فرار می کنه، بعد تو یه جا گیر می افتی باید دیوونه ها رو

بزنی.

- دیوونه ها چه کسانی هستند؟

یه سری آدمی که می دوون طرفت تا گازت بگیرن، مثل زامبیا.

- تو از اون ها می ترسی؟

یه کم.

- اگه می ترسی، پس چرا بازی می کنی؟

(با علاقه می گوید) آخه باحاله، می زنی پرت می شن تو دیوار، یه جاش با چوب زد تو سر یکیشون.



- خوب هومن تا حالا بازی‌هایی که مناسب سنت هست رو بازی کردی؟
آره، ولی خوشم نمیاد بچه‌گونه ان.
- خوب به نظرت بازی باید چه جوریه باشه؟
مثل بت من از رو دیوارا بپری، بعد جوکر رو بزنی، بعد ماشین بازی کنی.
- خوب هومن اخلاق بت من چه جوریه؟
این جوریه که می‌ره با همه زورش دشمناش رو می‌زنه و می‌کوبتشون به دیوار.
یعنی یه آدم عصبانیه؟
- آره، باید عصبانی باشه، چون اونا دشمناشن.
- خوب وقتی عصبانی می‌شه، چه کار می‌کنه؟
می‌ره دنبال دشمناش و می‌زنتشون.
- به نظر تو کار بت من درسته؟
آره، چون اونا دشمناشن، باید بزنتشون اونا خطرناکن.
- چرا خطرناکن؟
چون اسلحه دارن، ولی بت من بدون اسلحه می‌زنتشون.
- خودت فکر می‌کنی از لحاظ اخلاقی مثل بت من هستی یا نه؟
آره، منم اگه یکی دشمنم باشه، با مشت می‌زنمش.
- به نظرت این جور مواقع تو مثل کی رفتار می‌کنی؟
اِم شاید بت من.
- بابا و مامانت وقتی عصبانی می‌شن، چه کار می‌کنن؟
اونا حرف می‌زنن، دعوا نمی‌کنن.
- به نظر تو کدوم راه درسته؟
من خودم دوست ندارم حرف بزئم، حوصله سر بره، دوست دارم یه کم دعوا کنم یا داد بزئم.
- دوست داری همه رفتارهاش شبیه بابا و مامانت باشه یا بت من؟
بت من.
- تو دوست داری انیمیشن بت من رو تنها ببینی یا با کسی؟
تنها دوست دارم ببینم.
- چرا تنها؟
چون بعضی قسمتاش فکر کنم، قسمتای ازدواج یا بوس کردن باشه.
- تو دوست داری ببینی؟
آره (با خجالت).

- چرا دوست داری ببینی؟
می‌خوام بدونم چیه آخه.



- دوست داری بزرگ شدی، هیكلت چه جوری بشه؟
گنده بشم.

- چرا گنده بشی؟

تا کسی نتونه اذیتم کنه یا زور بهم بگه، مثل بت‌من.

- بت‌من مگه چه قدر قویه؟

خیلی قویه خیلی، تازه شکمش هم چیزه تیکه‌ایه.

- تو هم مثل اون قوی هستی؟

نه، ولی ورزش می‌کنم تا مثل اون قوی بشم، شکمم تیکه‌ای بشه.

- هومن بت‌من مگه ورزش می‌کنه؟

آره، خیلی.



- هومن به نظرت بت‌من کجا زندگی می‌کنه؟

تویه یه خونه سفید که تو شهر نیست، دوستم بهم گفت.

- نزدیک کدوم شهره؟

فکر کنم آمریکا.

- چرا آمریکا؟

آخه بهش می‌خوره آمریکا باشه.

- از چه لحاظ؟

نمی‌دونم دوستم بهم گفت.

- به نظرت کدوم کشور از همه قوی‌تره؟

آمریکا چون که همه ابرقهرمانا اون جا هستن مثل بت من و سوپرمن.

- تو دوست داری بزرگ شدی کجا زندگی کنی؟

با بابام می‌رم آمریکا.



۲-۲- مصاحبه با حسین (با نام مستعار حسین نخود)، ۱۲ ساله

می‌خوام مثل شاه حصارک، حسین نخود بشم!

تذکر پژوهشگر:

مصاحبه حسین ۱۳ ساله، دلالت بر ضعف مفرط الگوبردازی برای نوجوانان و جوانان ایرانی دارد، زیرا اگر چه او تمایل به مهاجرت از ایران و سکنا گزیدن در جایی مانند آنتالیا را دارد، اما در قسمتی از مصاحبه‌اش بیان می‌دارد، لات محله آنان که هم اکنون به دلیل دعوا و زدو خورد در زندان به سر برده، و در ضمن در زندان هم همیشه مست است، شخصیت ایده‌آل او است و وی همان‌گونه که اسم مستعار خودش را هم نام اسم او انتخاب کرده است، علاقه دارد، در بزرگ‌سالی خویش، پا در جای پای او بگذارد.

اگر اولیای فرهنگی نظام در برخوردی اثباتی با فضای مجازی، به ریختن ادبیات فاخر در این فضا اقدام می‌کردند، شاید حسین به جای کاربری از کلیپ یک لات مست، کلیپی نظیر کلیپ دکتر حسابی را مشاهده می‌کرد که در آخرین لحظات عمر وی، وقتی که دیگر پزشکان از ادامه کار قلب او ناامید شدند و تمامی آنژیوکت‌ها را از رگ‌های دست دکتر حسابی بیرون آوردند، وی در حالی که کتابی را روی سینه خود نهاده بود، با عینک ته استکانی خودش، مشغول مطالعه آن بود، به دنبال الگوهای متعالی‌تری در زندگی خودش می‌رفت.

- سلام آقا پسر!

سلام.

- اسمت چیه؟

اسمم رو برای چی می خوای؟

- می خوام اگر دوست داشته باشی، چند دقیقه در مورد علایق بچه های هم سن تو با شما صحبت کنم و از شما در موردشون اطلاعات بگیرم.

خوب. اسمم حسینه.

- حسین آقا از وسایل فناوری مثل گوشی و رایانه چی ها رو داری؟

من گوشی دارم، ماهواره هم داریم؟

- برنامه های جالب ماهواره چی ها هست؟

فاطمه گل، فریحا، روزی روزگاری. من این سه تا رو دوس دارم!



- این سریال ها که گفتی، صحنه ی بدی هم داشتند؟

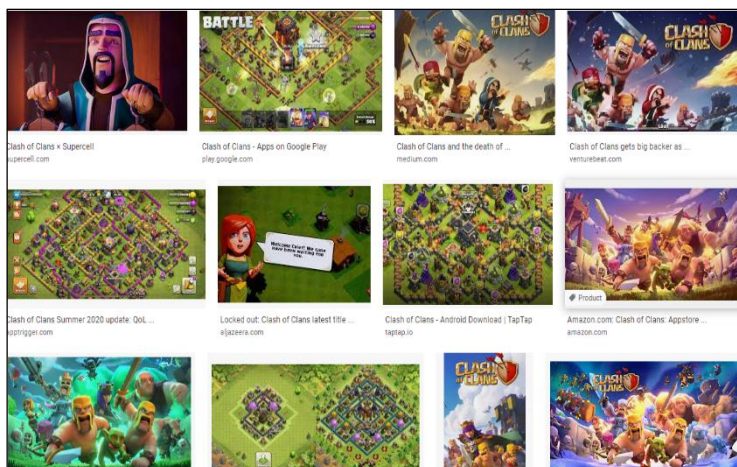
مگه می شه نداشته باشن؟! (خنده).

- توی گوشیت بازی هم داری؟

آره!

- چه بازی هایی می کنی؟

فقط کِلش!



- این کِلش چیه که همه می کنن؟

آنلاینه، آنلاین نباشی دهننت سرویسه! بهت حمله می کنن، شما خوب که بازی کنی، می تونی اکانتت رو بفروشی، مثلاً اکانت همین رفیقم مو طلاییه رو سه و نیم میلیون می خریدن نداد. خیلی باحاله، می خوام منم برسونم به ۵۰۰ تومن (۵۰۰۰۰۰ تومان) و بفروشمش. برای نفر اول جهان، قشنگ ده تومن هم می دن. یه دفعه حمله کردم به یکی از این کشور عربیا دهنم رو گ***. پرچمش هم الله بود! اصلاً این عربا خیلی قوین نباید به اونا حمله کرد.

- تو دوست دختر داری؟

آره، یه دونه دارم، تک پرّم!

- کجا با اون آشنا شدی؟

شیفت دوم این مدرسه هس، می بینمش همیشه، فقط هم ۲ بار باهاش رو در رو حرف زدم، (خنده) یه بار داشتم شماره می دادم، یه بارم ساعت پرسیدم! (خنده).

- شماره دادی، زنگ زد؟

آره بابا، نذاشت شب شه اصلاً!

- الانم دیگه همه اش تو واتساپ و اینستاگرام با همیم، همیشه اولین لایکش خودمم!

با هم چه طوری چت می کنید؟

گاهی با هم خیال می کنیم، ازدواج کردیم، رفتیم ماه عسل، تو خیالمون یه کارایی می کنیم، فقط

تو خیالمون، خیال که عیب نداره!

- چه کارهایی؟

(خنده) کارای عاشقانه!

- دوستش داری؟

خیلی، نباشه اصلاً نمی‌شه!

- اگه بره؟!

نمی‌ره!

- از کجا می‌دونی؟

اونم منو دوست داره!

- مامانت این‌ها می‌دونند؟

یه بوهای بردن، ولی خب نه، نمی‌دونند!

- از کجا بو بردن؟

کلّه‌ام تو گوشیه خب!

- گوشیت رمز هم داره؟

آره!

- غیر از خودت رمزت رو کسی می‌دونه؟

هیشکی، زود، زود عوض می‌کنم که کسی نفهمه!

- مگه چیز خصوصی‌ای تو گوشیت هست؟

اسمس‌هام، فیلمام، عکسای پریا دوس دخترم!

- پس رمزت لو بره بیچاره‌ای (خنده). فیلم‌هایی که گفتی چی هست؟

خوب نیس دیگه، به درد سن من نمی‌خوره!

- خب اگه به درد سنت نمی‌خوره، چرا می‌بینی؟

به نظر خودم مشکلی نیس، من که نمی‌خوام اون کارا رو انجام بدم!

- فقط انجام دادنش گناه داره، دیدنش گناه نداره؟

حرام است! (خنده).

- اگر توانایی مالی برای زندگی تو هر جای دنیا رو داشتی، ایران می‌موندی یا جای دیگه‌ای از

دنیا می‌رفتی؟

اگه پولشو داشتم، مگه خر بودم بمونم، می‌رفتم اروپا لب ساحل آفتاب می‌گرفتم.

- چرا نمی‌مونی؟

مگه آنتالیا رو می‌شه ول کرد!

۱. حرام است به یک سری جوک رایج در شبکه‌های موبایل بنیان برمی‌گردد که ناظر بر فتوای آیت الله... درباره حرام بودن وایبر است.



- آنتالیا رو از کجا می‌شناسی؟
- توی اینترنت عکساشو دیدم. واقعاً قشنگه!
- بری آنتالیا دوست دخترت رو هم با خودت می‌بری؟
- بدون اون که نمی‌شه!
- اونجا که پره دخترهای خوشگل خارجیه!
- باشه... به من چه؟!!
- پشیمون نمی‌شی؟
- نه!
- حسین تو اگه بخوای تبدیل به یه آدم دیگه‌ای بشی، ترجیح می‌دی کی بشی؟
- می‌خوام مثل شاه حصارک، حسین نخود بشم، به دوستامم گفتم، من رو حسین نخود صدا کن!
- حالا این حسین نخود کی هست؟
- خانوم! ۶۰ نفر ریختن سرش با آب جوش، ۳۰ تاشون رو زد! شاهه به قرآن... تو زندونم همیشه مسته!



- تو هم می‌خوای در آینده مثل اون بشی؟
- چرا که نه!

- می‌خواهی تو هم بیفتی زندون؟
نه حواسم رو شیش دونگ جمع می‌کنم، زندان نیفتم، ولی مثل حسین نخود قوی و شیر می‌شم!
- مامانت شاغله؟
نه خونه داره.
- تا حالا پیش اومده همین طور که کنترل ماهواره رو گرفتی دستت بالا پایین می‌کنی، یهو بخوری به یه شبکه‌ی ناجور؟
آره خب، هست دیگه!
- تو خودت ادامه‌اش رو می‌بینی؟
اگه جالب باشه، آره!
- حتی اگه خیلی بد باشه؟
(خنده) اتفاقاً هر چی بدتر باشه، جالب‌تره!
- وقتی یه چیز خیلی بد می‌بینی، بعدش چه حسی داری؟
هیچ حسی!
چند سال پیش که کوچیک بودم یه کم می‌ترسیدم، اما الان با بچه‌ها که می‌بینیم، خنده‌ام هم می‌گیره!
- منظورت از بچه‌ها چه کسانی هست؟
هم کلاسیام منظومه.
- مگه هم کلاسی‌هات گوشی میارن؟
آره بابا، من همین الان گوشیم تو جیب زیر پیرهنیمه!
- دروغ نگو! (حسین دست در لباس فرمش کرد و گوشی خودش را از جیب لباس زیرش درآورد!)
- برای چی گوشی مدرسه میارن؟
مطلب به هم می‌دیم، زنگ تفریح مزاحم تلفنی می‌شیم، می‌خندیم، اس‌مس می‌دیم و اینا دیگه...
- نمی‌ترسین گوشی شما رو بگیرن؟
نه بابا، نمی‌تونن!
- چه طور نمی‌تونن؟
ما گوشی رو توی صدتا سوراخ قایم می‌کنیم... عقل جن بهشون نمی‌رسه!
- تا حالا مال کسی رو گرفتن؟
آره، ولی چیزی توش نبود تعهد گرفتن پس دادن...
- ببخشید آبجی، من یه قرار دارم، باید برم.
اشکالی نداره. از وقتی که به من دادی متشکرم.

۳-۲- مصاحبه با تینا، ۱۱ ساله

- برای چی وسایل بی‌تی‌اس رو می‌خرید؟
- برای این که همه متوجه بشن ما فن اوناییم.
- سلام تینا خانوم، خوبی؟
- خوبم مرسی.
- کلاس چندمی؟
- کلاس پنجم.
- گوشی یا تبلت داری؟
- بله، آی‌پد دارم، یعنی تبلت آیفون.
- معمولاً ازش چه استفاده‌هایی می‌کنی؟
- برا مدرسه که آنلاین شده و بازی.
- مدرسه این روزها چه طوره؟
- خوبه، یه ذره سخت هست، ولی خب... .
- کجاش سخته؟
- مثلاً سوال می‌پرسیم، ممکنه معلم نبینه.
- چه جور سرکلاس سوال می‌پرسی؟
- سوالم رو تایپ می‌کنم، چون نباید صدامون رو باز کنیم تا معلم نگفته، بعد حالا سوال رو کی ببینه، معلوم نیست.
- کلاس‌هاتون چه جور برگزار می‌شه؟
- توی سایت خود مدرسه، سایت درست کردن براش، بعد بیش‌تر موقع‌هام پرسش انجام می‌شه و اینا.
- چه جور یاد گرفتی با سایت کار کنی؟
- اولش خوب بلد نبودم، ولی یه آقایی کمک کرد که چه جور وارد شیم. بعد مثلاً باید یه کدایی رو بزنی که هر کی برای خودش رو داره.
- آموزش مجازی سختی دیگه‌ای هم داره؟
- بعضی موقع‌ها آره، بعضی موقع‌ها نه. مثلاً از صبح زود پا شدن و این‌ها یه ذره راحت شدم، قبلنا باید ۷ پا می‌شدم، اما الان ۹ پا می‌شم، ولی همونی که گفتم، واقعاً سوال پرسیدن از معلم یه ذره سخته.
- توی این ایام حضوری به مدرسه رفتی؟

آره، روز اول اولی که می‌خواستیم بریم، مامانا قبول نکردن بچه‌هاشون رو ببرند، برای همین نشد.
- یعنی اصلاً نرفتی؟

فقط یه بار، اونم اول مهر.

- امتحاناتون چه جورى برگزار می‌شه؟

توی سایت مدرسه، یه قسمتی داره واسه آزموناست که تستیه بیش‌تر.

- به جز سایتی که براتون درست کردن، از برنامه دیگه‌ای استفاده نمی‌کنید؟

چرا بعضی موقع‌ها اگر سایت خراب باشه، می‌ریم تو اسکای روم.

- تا حالا پیش اومده؟

آره، دو، سه بار.

- مشکلات دیگه‌ای مثل اینترنت نداشتی؟

نه مشکل اینترنت نداشتم، چون یا از نت خودم استفاده می‌کنم یا از خونه یا موبایل مامان و

خواهرم که بعد هیچ وقت قطع نمی‌شه، ولی بعضی موقع‌ها یه ذره قطع می‌شه، مجبورم از کلاس

برم بیرون، دوباره پیام.

- از برنامه شاد استفاده می‌کنید؟

آره، ولی من استفاده نمی‌کنم، یعنی چون که نمی‌تونم چیزی توش بفرستم، ولی معلمون

عکسای می‌ذاره تو شاد، ولی خب همون چیزایی که تو گروه واتساپ می‌فرستن، همون جام می‌ذارن.

- گروه واتساپ توی آی‌پد خودته؟

نه، تو موبایل مامانم، تو تبلت خودمم هست، ولی خب روی آی‌پدم نتونستم نصب کنم واتساپ

رو، بعد الان باید از رو موبایل مامانم کپی کنم.

- موقع امتحانای مجازی استرس تو بیش‌تر نشده؟

نه، اتفاقاً کم‌تر شده.

- چرا؟

چون که حضوری نیست، معلم نمیاد ببینه ما داریم چه کار می‌کنیم (خنده).

- به نظرت معلم‌ها طرز تدریسشون نسبت به زمان حضوری عوض شده؟

آره یه ذره دارن کم کاری می‌کنن، مثلاً زمانی که یه درسی رو مشکل داشته باشی، باید انقد

بهشون بگی تا بیان برات توضیح بدن، بعد مثلاً نمونه سوال دادن پارسال، ولی امسال یه سری

جزوه‌های خیلی کم دادن که ریاضیشم یه ذره نصفه است، باید خودمون بعضی موقع‌ها بنویسیم.

- تا حالا به خاطر این کم کاری اعتراض کردین؟

نه خب یه جورهایی هم حق دارن، چون هنوز تکلیف خودشون هم معلوم نیست.

- توی گروه واتساپ چه کارهای درسی انجام می‌دین؟

- تو گروه واتساپ بیش تر معلما اجازه دارن بفرستن، بستن که ما نتونیم تایپ کنیم.
- بعد گروه دیگه‌ای ندارین؟
- نه، چون بیش تر از نصف بچه‌ها با گوشی مامان و باباشون کار می‌کنن، به خاطر همین دیگه گروه نزدیم.
- با هم کلاسی‌های خودت ارتباط داری؟
- خیلی نه، مثلاً میایم با هم تو سایت مدرسه چت می‌کنیم، ولی خب زیاد با هم ارتباط نداریم، من با هم کلاسی‌های خودم زیاد ارتباط ندارم، ولی با بزرگ‌تر و کوچک‌تر از خودم چرا.
- مثلاً با چه کسانی؟
- یه دونه دوست دارم کوچیک‌تر از خودمه، یه دونه دوست دارم بزرگ‌تر از خودمه.
- دوست‌های خودت رو بهم معرفی می‌کنی؟
- یکیشون اسمش تیلدائه، یکیشون آذرمینا، یکیشون آرنیکا، آرنیکا و آذرمینا یه سال از من کوچیک‌ترن، تیلدا یه سال از من بزرگ‌تره، ولی با تیلدا و آذرمینا بیش تر ارتباط دارم تا آرنیکا.
- این روزها چه جوری با هم ارتباط دارین؟
- مثلاً می‌ریم خونه همدیگه، می‌شینیم با هم حرف می‌زنیم یا ویدیوکال می‌گیریم.
- با چه برنامه‌ای ویدیوکال می‌گیرین؟
- با واتساپ مامانم.
- دوست‌های تو هم برای خودشون تبلت و گوشی دارن؟
- آذرمینا تبلت داره، آرنیکا لپ‌تاپ و موبایل داره، تیلدا آی‌پد و موبایل داره. آرنیکا و تیلدا هم مدرسه‌ای‌های منن، ولی آذرمینا دوست خانوادگی‌مونه.
- از چه برنامه‌های دیگه‌ای برای سرگرمی استفاده می‌کنی؟
- لایکی.
- بهم توضیح می‌دی این برنامه چه جوریه؟
- لایکی یه چیزی شبیه تیک تاکه، فقط چون تیک تاک رو جوری فیلتر کردن که کلاً نمیداد بالا، ولی برای لایکی باید وی‌پی‌ان وصل کنیم، تیلدا و آرنیکا و آذرمینا هم دارن، ولی آذرمینا پیجی نداره توش، می‌تونه پستای من و بقیه بچه‌ها رو ببینه، ولی خب نمی‌تونه کسی رو فالو کنه.
- از لایکی چه استفاده‌هایی می‌شه کرد؟
- می‌تونم با دوستانم چت کنم اون‌جا و این‌که فیلمای خنده‌دار رو ببینم، بعد فیلما باید کم‌تر از یک دقیقه باشه، ولی خب فیلمای خنده‌داری می‌ذارن.
- خودت هم فیلم می‌گذاری؟

آره دوتا چالش گذاشتم، یه دونه‌ام تولد یکی از خواننده‌هایی که دوست داشتم، براش کلیپ تبریک درست کردم.

- چه چالش‌هایی گذاشتی؟

مثلاً چالش رقص دیگه، چالشایی که خارجیا می‌رن، مثلاً تو برف می‌رقصن یا توی خیابونا...

- خواننده موردعلاقات کیه؟

گروه بی‌تی‌اس.



- با این گروه از کجا آشنا شدی؟

لایکی.

- درباره اون‌ها برام می‌گی؟

مثلاً خیلی تلاش می‌کنن، آهنگاشون رو خیلی دوست دارم و این‌که تو زندگیاشون خیلی سختی

کشیدن، برای رسیدن به گروه بی‌تی‌اس خیلی هاشون از خانواده خودشون جدا شدن.

- کلاً چند نفرن؟

۷ نفر.

- مثلاً چه سختی‌هایی کشیدن؟

مثلاً یکیشون از خانواده‌اش جدا شده تا بیاد تو گروه بی‌تی‌اس، بیش‌ترشون تو جایی زندگی

می‌کردن که سطحش خیلی پایین بوده، الان بهترین گروه شدن تو کل جهان.

- چرا از خانواده خودشون جدا شدن؟

چون خانواده خودشون اجازه نمی‌دادن که بعضیاشون وارد گروه بی‌تی‌اس بشن و چون

می‌خواستن، دیگه جدا شدن.

- به نظرت چرا خانواده‌هاشون مخالفت می‌کردن؟

نمی‌دونم، تاحالا بهش فکر نکردم، شاید فکر می‌کنن که اون کار اشتباهه، ولی آدم باید هر کاری رو که بهش علاقه داره، بره دنبالش دیگه، چون اگه به اون کار علاقه داره، حتماً تو اون موفق می‌شه.

- دیگه چه سختی‌هایی داشتن؟

مثلاً یکیشون دستش شکسته بود سال ۲۰۱۳، زمانی که می‌خواست بیاد تو گروه با ماشین تصادف می‌کنه، شونه‌اش می‌شکنه، ولی تا همین امسال نرفته عمل کنه و فکر می‌کرده که از گروه میندازنش بیرون، یکیشون پیش مامان بزرگش زندگی می‌کرده، مثلاً کسایی که اونا رو دوست ندارن، خیلی براشون حرف درمیارن، خیلی بده... .

- مثلاً چه چیزهایی می‌گن؟

مثلاً می‌گن که اونا مثل دخترا می‌مونن، چون پسرن، کره‌ای هم هستن، خب دوست دارن آرایش کنن، بعد کسایی که خوششون نیماذ از اونا، می‌گن این‌ها دخترن.

- از نظر تو آرایششون زیاده؟

نه زیاد نیست، ولی نمی‌دونم چرا این‌قدر براشون حرف در میارن.

- می‌شه عکسشون رو بهم نشون بدی؟

یه لحظه، الآن عکس صفحهام اینه.^۱



۱. در این جا عکس تمام اعضای گروه به عنوان تصویر پس زمینه تپلش به من نشان داد.



- الآن مثلاً چون موهاشون رو صورتی کردن، بهشون می گن دختر؟
آرایش می کنن، موهاشونم رنگ می کنن، ولی خب تو ایرانم خیلی از پسرا موهاشون رو رنگ می کنن، یه چیز عادیه... .

- کلاً به نظرت اینها زیاد گریم می کنن؟
نه اصلاً.

- نسبت به آدمهای دیگه چه طور، گریم شون زیاد نیست؟
به خاطر شغلشونم هست، البته اختیاریه، اگه دوست نداشته باشن، می تونن آرایش نکنن.

- نظرت راجع به آهنگهاشون چیه؟
آهنگاشون خیلی خوبه، مثلاً یه آهنگ امسال درست کردن اسمش دینامتئه، کلش انگلیسیه این آهنگ، نزدیک ۹۰ میلیون نفر این آهنگ رو گوش دادن، اون اوایل که آهنگ می دادن، خیلی معروف نبودن، ولی الآن خیلی موفق هستن.



- به نظرت چه چیزی باعث شده این قدر معروف بشن؟
نمی دونم، بهش فکر نکردم.

- از بین این ۷ نفر شخص خاصی هست که بیش تر ازش خوشت بیاد؟
نه، از همه شون خوشم میاد، همه شون خوبن.

- آهنگاشون به انگلیسیه؟

همه‌اش انگلیسی نیست، بیش‌تر کره‌ای می‌خونن تو آهنگاشون، بعضی آهنگاشونم هم کره‌ای داره، هم انگلیسی.

- تو معنی آهنگاشون رو می‌فهمی؟

نه، ولی خب معنیای نصفش رو درمیارم، نصفشو نه، بعد چون بعضی جاها معنیاش رو اشتباه می‌نویسن، هی باید بگردم معنیاش چیه، ولی جدا از معنی ریتم آهنگاشون خیلی خوبه، برای همین آهنگاشون رو دوس دارم.

- آهنگ‌هایی هست که خیلی دوست داشته باشی؟

مثلاً عشق دروغین و روز بهاری. مثلاً اینا خیلی آهنگای خوبین و من بیش‌تر گوش می‌دم، بیش‌ترشون هم شادن، اگه متنش هم غمگین باشه، ریتم آهنگ شاده.

- کدوم ویژگی توی آهنگ‌هاشون به نظرت از همه بهتره؟
صداشون.

- دوست‌های تو هم مثل تو طرفدار این گروه هستن؟

نه، ولی با تارا خواهرم با این گروه آشنا شدیم، ران‌هایی^۱ که درست کردن رو می‌بینیم.



- ران چیه؟

مثلاً فیلمای کوتاهی درست می‌کنن که چالش می‌ذارن، مثلاً یه بار یه چالش گذاشته بودن که یکی باید آب سیر می‌خورد، یا مثلاً یه کلاس الکی درست می‌کنن و یه شخصیتایی برای خودشون برمی‌دارن که خیلی بامزه هست، مثلاً چیزایی که درست می‌کنن خیلی بازدید می‌خوره، تا الان ۱۲۲ تا ران درست کردن که ما از اول دوباره نشستیم ببینیم.

- اون‌هایی که به نظرت جالب بود رو می‌گی؟

نمی‌دونم آخه، یه ران هستش که یه گوشیهایی گذاشته بودن رو گوششون که صدای بیرون رو نمی‌شنیدن، بعد یک کلمه بهش نشون می‌دادن بعد پشت سرهم بهم می‌گفتن، مثل یک کلاغ چهل کلاغ، از این بازی می‌کنن.

- ویدیوهاشون خیلی لایک و بازدید می‌خوره؟

همین حول و حوش ۹۰ میلیون.

- بی‌تی اس رو معمولاً از طریق چه برنامه‌هایی دنبال می‌کنی؟

توی یوتیوب فیلم می‌ذارن، بیش‌تر اون‌جا می‌بینیم، لایکی هم که فن‌هاشون می‌ذارن، می‌بینم، الان تو لایکی من نزدیک هزارتا لایک کردم که ۹۰۰ تاش بی‌تی‌اسه، چون فن‌ها زیادن و از همه جای دنیا هستن، ویدیو می‌ذارن، منم هر چی می‌بینم لایک می‌کنم.

- خودت توی یوتیوب کانال داری؟

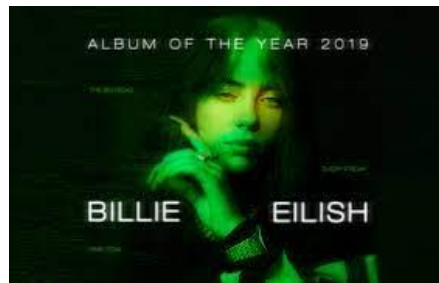
تارا داره، من ندارم، ولی چیزی نمی‌ذاره. فقط برای این داره که لایوهایی که می‌ذارن براشون پیام بده، ولی اگه نداشته باشه چیزی، فقط می‌تونه ببینه، ولی نمی‌تونه پیام بذاره.

- توی یوتیوب بیش‌تر همون بی‌تی‌اس رو دنبال می‌کنین؟

آره، ولی بیلی آیلش هم گاهی گوش می‌دیم، ولی خیلی کم، قبلاً زیاد گوش می‌دادیم، ولی از زمانی که با بی‌تی‌اس آشنا شدیم، اون اصلاً رفته کنار.

- راجب بیلی آیلش چی می‌دونی؟

خوبه منم دوست دارم، همه آهنگاشم دارم، ولی خب زیاد گوش نمی‌دم، چون تارا داشت برای من فرستاده، آهنگاشم خوبه که بیش‌تر داداشش براش درست می‌کنه، متنش هم داداشش می‌نویسه، همین اواخرم تو ایام کرونا رفته تو یه پاساژ بزرگی که همه جا بسته هست، هیچ‌کس نیست، آهنگش رو اون‌جا خونده. بعد چند نفرم رفتن ادانش رو درآوردن و مسخره بازی درآوردن.



- راجب زندگی شخصی خواننده هم می‌دونی؟

من نه بیش‌تر تارا می‌دونه، چون بعضی از دوستاش آرمی^۱ بودن.

- آرمی چیه؟

همین فن بی‌تی‌اس، خود کلمه بی‌تی‌اسم مخفف پسرای ضدگلوله هست، چون خیلی شجاعن و اینا... آرمی می‌شه ارتش، ارتش بی‌تی‌اسا.



- به نظرت ویژگی خاص بیلی آلیش چیه؟
ویژگیش اینه که از بچگی عاشق خوانندگی بوده، حتی چندتا آهنگم توی بچگیش ضبط کرده و کلاً دختر بامزه‌ایه... .
- چه چیزهایی از بیلی دیدی؟
کلیپای آهنگاش رو بیش‌تر دیدم، بعد دیگه یه دونه‌ام ویدیوهایی که فن‌های بیلی گذاشتن رو هم دیدم.
- چرا بیلی بامزه هست؟
امممم... کلاً دختر بامزه‌ایه، بعضی از کلیپاش خنده‌داره، چه جوری بگم... زیاد چیز خنده‌دار از بیلی ندیدم، ولی خب بیلی رو هم دوست دارم. بی‌تی‌اس بامزه‌تره، مثلاً بعضی شبا بیدار می‌مونیم، فیلماشون رو می‌بینیم، بعضی شبا یه کم کم‌تر می‌بینیم، من و تارا خیلی دنبال می‌کنیم کاراشون رو، بعد مامان و بابامون می‌گن، این‌ها چیه گوش می‌دین شماها... آخه چه کار کنیم، گوش ندیم؟
- مامان و بابا گیر می‌دن؟
امممم... نه. اگه دوست داشته باشیم آهنگاشون رو گوش بدیم، مخصوصاً بابام خیلی گیر نمی‌ده، ولی مادر زیاد اعصابش خوب نیست، از آهنگاشون خسته می‌شه، می‌گه بس کنید این‌ها دیگه چین...

- چون آهنگ‌های بی‌تی‌اس به زبان کره‌ای هست، برات سخت نیست؟
نه، اتفاقاً زبانشون خیلی بامزه است، من دلم می‌خواد زبانشون رو یاد بگیرم. الان چندتا کلمه کره‌ای هم بلدم، ولی دوست دارم بعد از انگلیسی که یاد گرفتم، برم کره‌ای یاد بگیرم، مثلاً نه می‌شه چی یا پوگوشیدا می‌شه، دلم برات تنگ شده، چون می‌رم متن ایرانی آهنگاشون رو می‌بینم، به خاطر همین که اونا رو می‌بینم، می‌رم معنیاشم نگاه می‌کنم، بفهمم چی می‌گن.

- آهنگ‌های بیلی آیلیش که انگلیسین رو متوجه می‌شی؟
آهنگای بیلی آیلیش زیاد متوجه نمی‌شم، اونا رو هم می‌رم معنیش رو می‌خونم تا متوجه بشم، چون انگلیسی من هم اصلاً خوب نیست، خب زودتر باید شروع می‌کردم به انگلیسی کار کردن، خواهر من از کلاس چهارم شروع کرد.

- ویژگی‌های ظاهری بیلی آیلیش چیه؟
مثلاً لباس‌هایی که می‌پوشه یه ذره گشاده، بعد یه سری مغازه‌ها هستن که چیزایی که خواننده‌ها می‌پوشن رو می‌فروشن، بی‌تی‌اس و بیلی رو دیدم که از این چیزا دارن، اونایی هم که می‌تونن برن بخرن، می‌خرن. مثلاً توی ایرانم هستش، توی گوهردشت یه دونه دیدم.

- تو تا حالا از اون مغازه چیزی گرفتی؟
تارا یه دونه کلاه بیلی گرفته، ولی ما می‌خوایم بریم بی‌تی‌اس بخریم دوباره، مثلاً کلاه و لیوان و این چیزایی که به درد می‌خوره، می‌گیریم.

- برای چی وسایل بی‌تی‌اس رو می‌خرید؟
برای این که همه متوجه بشن ما فن اوناییم، ولی خب کلاً ما خیلی دوست داریم بریم وسایلشون رو بگیریم.



- استایل گروه بی‌تی‌اس خاصه؟
نه، مثل پسرای دیگه لباس می‌پوشن.
- طرز پوشش آدم‌ها باید چه جوری باشه؟
بهش فکر نکردم، خب هر جایی لباس خاص خودش رو داره، مثلاً تو مهمونی، لباس برای مهمونی می‌پوشم.

- گفتی با خواهرت با بی‌تی‌اس آشنا شدین؟

آره، بی‌تی‌اس رو اول من آشنا شدم، ولی خب تارا دوستایی داشته که فناشون باشن، بعد این جووری شد که با هم فن بی‌تی‌اس شدیم، با بیلی هم با همدیگه آشنا شدیم، بیش‌تر خواننده‌هایی که خواهرم گوش می‌ده، منم گوش می‌دم.

- پس ارتباطات با خواهرت خیلی خوبه؟

آره خیلی، مثلاً قبلاً بچه که بودم دعوا می‌کردیم، الانم بعضی موقع‌ها دعوا من می‌شه، ولی خب رابطه‌مون خیلی بهتر از قبل شده، با همدیگه شب می‌شینیم فیلم می‌بینیم یا لباس می‌بینیم، یه لباس رو من می‌گم خوبه یه لباس اون، بعضی موقع‌ها هم لباسای شبیه هم می‌خریم.

- دیدن فیلم‌ها و کلیپ‌های بی‌تی‌اس چه قدر توی روز وقتت رو می‌گیره؟

شبها بیش‌تر می‌شینیم ببینیم، بعد از این که درسامون تموم بشه، کارامون رو می‌کنیم، بعد می‌شینیم بی‌تی‌اس می‌بینیم، آهنگاشون رو گوش می‌دیم، دیگه ده به بعد می‌شه.

- مثلاً از ده تا ساعت چند فیلم می‌بینین؟

مامانم زیاد اجازه نمی‌ده، دیگه فوقش تا یازده دوازده اینا، ولی بعضی موقع‌ها تا یک می‌شینیم، تا دو می‌شینیم. ولی خب این جووری شبها خوش می‌گذره با هم فیلم می‌بینیم، ولی باز مامانمون می‌گه زیاد نشینید اینا رو ببینید، آینده خودتون مهم‌تر از آینده اینا هس، با دنبال کردن اینا چیزی نمی‌شین.

- می‌دونی گروه بی‌تی‌اس آهنگ‌هاشون رو چه جووری می‌سازن؟

آره، مثلاً یکی از آهنگا رو لیدر گروه رپ مانستر یا آر ام^۱ درست می‌کنه، بعضیا رو شوگا درست می‌کنه، بعد تکی هم می‌خونن، این نیست که همه آهنگا رو با بی‌تی‌اس بخونن، مثلاً تو اینترنت نوشته بود که شوگا که رپر خوبیم هست، بیش‌تر از صدتا آهنگ نوشته، ولی همه رو خودشون اجرا نکردن، بعضی آهنگا رو برای بقیه نوشته.

- با خواننده‌های ایرانی هم آشنا هستی؟

خیلی کم.

- اصلاً آهنگ ایرانی گوش می‌دی؟

آره، اما خیلی خیلی کم، الان توی آپیدم اصلاً دوتا آهنگ ایرانی دارم کلاً.

- چرا آهنگ ایرانی کم‌تر گوش می‌دی؟

زیاد خوشم نیامد، از بچگی چون خواهرم بیش‌تر انگلیسی گوش می‌داده، دیگه منم به طرف خارجیا کشیده شدم، البته اون جووری نیست که اصلاً گوش ندم.

- گفتی دوستات طرفدار بی‌تی‌اس نیستن، درسته؟

- نه، من دوستی ندارم که فن بی‌تی‌اس باشد.
- شده مطالبی در مورد بی‌تی‌اس به اشتراک بگذاری؟
- تولدشون تو اینستاگرام استوری می‌ذارم، تو لایکی هم برای تولدشون یه دونه پست گذاشتم.
- مثلاً چه پستی گذاشتی؟
- عکساشون رو با یه برنامه‌ای میکس کردم، آهنگشونم روش گذاشتم، بعد گذاشتم تو لایکی.
- از چه برنامه برای درست کردنش استفاده کردی؟
- اسمش رو نمی‌دونم.
- می‌تونی توی آی‌پدت نشونم بدی؟
- اینه.
- آهان برنامه فتوگرید هست، از این برنامه چه استفاده‌هایی می‌کنی؟



- عکسا یا فیلمایی که می‌خوام رو می‌ذارم کنار هم، اگه آهنگم بخوام روش می‌ذارم، گاهی وقتا هم دورش رو رنگی می‌کنم، بعضی موقع‌ها برای خودم درست می‌کنم و بعضی موقع‌ها می‌ذارم توی لایکی و اینا.
- خودت تنهایی یاد گرفتی با این برنامه کار کنی؟
- آره، راحت باهاشون کار کردن، سخت نیستن.
- معمولاً چه پستایی تو لایکی می‌گذاری؟
- مثلاً آخرین پستی که گذاشتم راجب ۷ بود، البته آهنگی که روش گذاشتم، خودش نخونده.
- این رو برای چی گذاشتی؟
- برای تولدش، البته یه دونه‌ام درست کردم که آهنگی که خودش خونده بود رو گذاشتم.
- چند نفر دنبال کننده تو لایکی داری؟
- ۲۰ نفر، فقط دو تا شون رو می‌شناسم، همون تیلدا و آرنیکا هستن.
- توی اینستا هم پست می‌گذاری؟
- پست نمی‌ذارم، استوری می‌ذارم.

- پیچ اینستات خصوصیه؟
واسه پیانو که می‌زنم بازه، چون معمولاً برای پیانو باز می‌ذارن، نمی‌بندن. مثلاً هر کی بخواد ببینه می‌تونه ببینه و فالو کنه.
- برای پیچ پیانو چه قدر فالوور داری؟
اون جا رو نمی‌دونم چون خیلی وقته نگاه نکردم، ولی فالووراش زیادن.
- از اینستاگرام چه قدر استفاده می‌کنی؟
مثلاً معمولاً پستای کسایی که فالوم کردن و منم فالوشون کردم رو می‌بینم، پستای بی‌تی‌اس رو دنبال می‌کنم، کسای زیادی رو دنبال نمی‌کنم، مثلاً فامیلا رو بیش‌تر دارم، کسای زیادی نیستن که من بخوام دنبالشون کنم.
- ماهواره هم تو خونته دارین؟
ماهواره هم داریم.
- معمولاً چه چیزهایی تو ماهواره می‌بینی؟
کارتون بیش‌تر و جم فود، وقتی غذاهای جم فود رو می‌بینم، گشتم می‌شه.



- چه کارتونهایی رو از چه شبکه‌هایی می‌بینی؟
جم جونیور، آی تون. بابام شبکه‌های کارتون رو به ترتیب می‌ذاره که بخوام ببینم راحت باشم، بعد الان من خیلی وقته نمی‌بینم، مثلاً فیلمایی هست که تو آی‌پد ببینم، مثلاً سریالایی که کارتونی‌ه، دختر کفشدوزکی، نمی‌دونم می‌دونین چیه یا نه، این رو دارم می‌بینم. فصل چهارش داره میاد، بعد من دارم دوباره می‌بینم. مثلاً یه سریال دیگه می‌بینم که یکی از اعضای بی‌تی‌اس توش بازی کرده، اون رو می‌شینم می‌بینم.



- چه سریالیه؟
اسمش هوارانگه، نمی دونم چند قسمته فقط دارم می بینم.
- به چه زبانه؟
کره‌ایه، ولی با زیرنویس می بینم.



- معمولاً توی روز چه قدر کارتون و سریال می بینی؟
مثلاً بیش تر می بینم سریال هوارانگ رو می بینم که هر قسمتش نزدیک یک ساعت یا پنجاه دقیقه است. بعد درسته قدیمیه، ولی من تازه شروع کردم به دیدن، چون از طریق بی تی اس با اون آشنا شدم، الان قسمت ۱۳ هستم.

- یعنی توی روز همون یک ساعت سریال رو می بینی؟
ممانم گفته یک ساعت بیش تر اجازه نداری، ولی خب من بیش تر می بینم، اول می رم تو لایکی می گردم، بعد می بینم هوارانگ می بینم، بعد کارتونایی که دوست دارم رو می بینم. بعد می رم از اینترنت برای سوالایی که جواباش رو نمی دونم، استفاده می کنم، تو درسا هم کمک می کنه، این جوریه ...

- مثلاً چه چیزهایی از تو اینترنت برای درسا کمک گرفتی؟

مثلاً همین امروز برای نگارش یه دونه جمله پیدا نکردم، مجبور شدم برم سرچ کنم.

- بیش تر با آی‌پد کارتون می‌بینی یا تلویزیون؟

بیش تر موقع‌ها با آی‌پدم می‌بینم، چون ما زیاد می‌ریم شمال میایم، تو راه رفت و برگشت می‌شینم می‌بینم. مثلاً یه سریال کارتونیه هست، آبشار سرنوشت راجب والیباله، چون من والیبال دوست دارم، اونو می‌بینم. کلس رو دیدم، ولی دوباره دارم می‌بینم یا می‌رم ببینم کسایی که فالو کردم، پست جدید نداشتن که لایک کنم.



- از اینترنت خونه استفاده می‌کنی یا خودت می‌خری؟

بیش تر با اینترنت خودم، چون نت خودم بهتر از خونه هست، ولی زمانی که نتم تموم می‌شه یا نتونم بگیرم، از نت خونه استفاده می‌کنم یا از نت مامان و بابام.

- خودت برای آی‌پد اینترنت می‌خری؟

آره، یاد گرفتم که خودم بگیرم.

- از کی یاد گرفتی؟

از همین چند روز پیش، قبلاً سیم‌کارت نداشتم، به خاطر درسام مجبور شدم سیم‌کارت بندازم، می‌ریم جایی از نت خودم استفاده می‌کنم، بعد دیگه امسال لایکی رو ریختم.

- معمولاً چه قدر اینترنت می‌خری؟

سه گیگ، قبلاً برای یه هفته می‌شد، ولی الان برای یه روز نمی‌شه، سه گیگ نت که می‌گیرم، دو، سه روز بیش تر نمی‌مونه، نمی‌دونم چرا، خیلی هم مصرف نمی‌کنم. البته فکر کنم به خاطر وی‌پی‌ان باشه، چون باید وی‌پی‌ان وصل کنم، برم تو لایکی بچرخم.

- از یوتیوب توی آی‌پد خودت استفاده می‌کنی؟

خیلی کم، بیش تر تو لپ‌تاپ خواهرم.

- سریال هوارانگ رو که گفتی، اون رو هم با خواهرت می‌بینی؟

نه، اونو نمی‌شینم ببینم، می‌گه چون فقط یکی از بی‌تی‌اس هست، داستان پیچیده‌ای داره، ولی خب می‌شینم ببینم.

- داستانش درباره چیه؟

یه دختره هست، یه داداش داشت که ملکه توی اون شهر اجازه نمی‌داد اون‌جا زندگی کنه، بعد می‌ره یه شهر دیگه، زمانی که داداشه بزرگ می‌شه، می‌خواد بره پیش خواهرش، داداشه رو می‌کشن. بعد دوست داداشه میاد داداش اون دختره می‌شه، بعد الان دختره فهمیده که این داداشش نیست، ولی خب بازم بهش می‌گه داداش، یه داستان خیلی پیچیده‌ایه، ولی الان وارد هوارانگ شده، هوارانگ یه ارتشیه تو کره که وارد اون شده و می‌خوان با یه کشور دیگه صلح کنن، یه ذره آدم رو گیج می‌کنه.^۱

- جدا از این که عضو بی‌تی‌اس تو سریال هست، خود داستان رو دوست داری؟

آره، ولی ۹۹ درصدش به خاطر بی‌تی‌اسه، یه درصد به خاطر داستان.

- الان داستان رو دوست داری؟

آره خوبه.

- بازیگرهای دیگه سریال رو می‌شناسی؟

آره، اونام خوبین ولی اصلاً نمی‌شناسمشون، بیش‌تر اوقات که کاری ندارم می‌شینم اون رو می‌بینم،

ولی خب کیف می‌ده.

- کلاً چه قدر توی روز با آی‌پدت کار می‌کنی و سریال می‌بینی؟

هر چه قدر که بشه.

- بستگی به چی داره؟

مثلاً بستگی به این داره که مادر اجازه بده یا نه، حواسش باشه یا نه.

- وقت کارهای دیگه مثل مدرسه‌ات رو نمی‌گیری؟

نه، چون با برنامه پیش می‌رم، یعنی یه ساعتی شروع می‌کنم، یه ساعتی تموم می‌کنم.

- چه جور برنامه‌ریزی می‌کنی؟

مثلاً می‌گم نیم ساعت اینو بخونم، نیم ساعت اونو، بعد وقتایی که ممکنه معلمون بپرسه،

می‌خونم. درسایی که خانوم یه ذره یاد می‌ده، سوالاش رو پیدا می‌کنم، ولی خب این کرونا باعث

شده همه یه ذره شل بشن، هم معلما هم دانش‌آموزا، یه ذره سخت شده مدرسه رفتن، مثلاً صبح

پاشم ببینم نت ندارم، چه کار کنم، خونه خودمون هم که نباشم، دیگه هیچی.

- یعنی احساس کردی به لحاظ درسی نسبت به زمانی که مدرسه حضوری بود، افت کردی؟

نه، اتفاقاً فکر کردم بهتر شدم. مثلاً قبلاً معلم هی بهم زور می‌کرد که بخونین و اینا، ولی الان

چون حضوری نیست، خودم می‌شینم می‌خونم.

- با برنامه لایکی چه طور آشنا شدی؟

۱. این سریال از طرف رسانه مربوطه برای رده سنی ۱۵+ در نظر گرفته شده است.

دوستم گفتش که خیلی خوبه، رفتم گرفتم، دوستم رو فالو کردم، پستایی که گذاشته بود، لایک کردم. خودم پست گذاشتم، یه دونه از پستایی که تو لایکی گذاشتم به کمک دوستم بود.

- در مورد چالش‌هایی که توی لایکی می‌گذارن، بیش‌تر توضیح می‌دی؟
چالشها... یه دختره هست اسمش ادیسونه، اونا رو می‌بینم. مثلاً چالشاش رو می‌رم یاد می‌گیرم، پست می‌ذارم، یه دونه دختر دیگه‌ام هست، اسمش چارلیه، اونم مثل قبلیه هست.

- این‌ها چه چالش‌هایی می‌گذارن؟

چالش رقصه، بعد مثلاً یه پسره هستش که چالش و ایده‌هایی که می‌ذارن، نمی‌دونم می‌شناسی یا نه، اسمش آرمانه، توی اینستا هم هستش. بعد فیلمایی که می‌ذارن تو لایکی انجام می‌ده، ببینه واقعین یا نه.

- مثلاً چه چالش‌هایی انجام می‌ده؟

مثلاً یه چالشی هست شمع می‌ذاره روشن می‌کنه، یه لیوان می‌ذاره روش خاموش می‌شه، بعد کبریت می‌گیره دوباره روشن می‌شه، اونا رو انجام می‌ده. بدون این که کبریت رو بزنه به شمع، از همون دودش دوباره روشن می‌شه. بعد بیش‌تر چیزاش رو می‌بینم، لایک می‌کنم یا مثلاً یه دختره هست که تو اینستا هم هست، ولی یه نفر دیگه پیجش رو درست کرده، اونا رو می‌بینم. فیلمای خنده‌دار می‌ذاره، مثلاً دوستای جدید رو با قدیم مقایسه می‌کنه یا مدرسه‌های قدیم رو با الان.

- به نظرت بعضی از چالش‌ها به آدم آسیب نمی‌رسونن؟

اونایی که سخته رو نگاه نمی‌کنم.

- وقت استراحت بین کلاس‌ها، معمولاً چه کار می‌کنی؟

کار خاصی نمی‌شه کرد، کلاً ده دقیقه هست، ولی من تو همون ده دقیقه هم می‌شینم هوارانگ می‌بینم (خنده).

- با تلگرام هم کار می‌کنی؟

تلگرام آره، مثلاً یه کانالی تارا زده که توش همه آهنگای بی‌تی‌اس رو گذاشته، یه دونه‌ام برای بیلی درست کرده بود، از اون جا آهنگ می‌گیرم یا مثلاً یه سری برنامه‌های بی‌تی‌اس رو گذاشتن که من تا حالا ندیدم، می‌رم تو یوتیوب سرچ می‌کنم، می‌بینم. دیگه چیز خاص دیگه‌ای تو تلگرام نمی‌بینم.

- تو یوتیوب فقط فیلم‌های مربوط به بی‌تی‌اس رو می‌بینی؟

آره، فقط همونا رو می‌بینم، بعد کسایی که فنشون هستن، اصلاً خسته نمی‌شن.

- فن بودن یعنی چی؟

خب ما بیش‌تر می‌شینیم فیلمای خنده‌دار می‌بینیم، شباً که فیلماشون رو می‌بینیم، مثلاً آگه اون روز، روز خوبی نباشه، کلاً یادمون می‌ره که می‌شینیم فیلمای اونا رو می‌بینیم. مثلاً یکیشون خیلی

دست و پا چلفتیه، اولین عینک آفتابی که گرفته بود تا زد به چشمش، کنده شد دسته‌اش (خنده). مثلاً یکیشون هست خیلی ترسوئه، مثلاً یکی هست رقصای آهنگاشون رو یاد می‌ده، اونا رو می‌بینیم. ما نمی‌تونیم بریم، ولی خب می‌بینیم.

- تا حالا برای دوست‌های خودت آهنگ‌ها یا کلیپ‌هاشون رو فرستادی؟
نه.

- درباره بی‌تی‌اس با دوست‌های خودت صحبت می‌کنی؟
نه، چون هر کی سلیقه خاص خودش رو داره، بعد هر کسم که بخواد فن بی‌تی‌اس می‌شه، کسی نمی‌تونه آدم رو زور بکنه که بیاد فن بی‌تی‌اس بشه یا آهنگای بیلی آیلیش رو گوش بده.
- از سلیقه دوست‌های خودت توی آهنگ خبر داری؟

بیش‌تر دوستام آهنگ انگلیسی گوش می‌دن، تیلدا و آرنیکا بیش‌تر بیلی آیلیش گوش می‌دن، کلاً می‌دونم بیش‌تر انگلیسی گوش می‌دن، الان تا اون‌جایی که من می‌دونم، همه انگلیسی گوش می‌دن.

- چرا همه انگلیسی گوش می‌دن؟
ریتمش بهتر از آهنگای ایرانیه، تو آهنگای ایرانی همه‌اش بدبختیه. خب آهنگی اونا معنیش رو متوجه نمی‌شیم، بیش‌تر ریتم رو گوش می‌دیم، برای همین بیش‌تر جذبشون می‌شیم.
- ممنون تینا جان.

۴-۲- مصاحبه با ملیکا، ۱۲ ساله

من هم لباس پوشیدنم و هم آرایش کردنم و حتی مدل اتاقم، مثل لورن و مدل اتاق لورن هست! رنگ دیوارای اتاقم هم مته مال اونه.

- سلام عزیزم حالت خوبه؟
سلام بله ممنونم مرسی.
- ملیکا جون قبل از این که بیای این‌جا، کلاس مجازی داشتی؟
بله، از صبح ساعت ۸ کلاس داشتم تا ساعت ۲، ناهار خوردم و یه کم استراحت کردم و بعدش اومدم این‌جا.

- اوه! پس امروز حسابی درگیر بودی!
(می‌خندد) آره، مته مدرسه است قشنگ، اصلاً اون‌طوری نیست که بخوایم بگیم می‌شه کلاس رو پیچوند و اینا.

- خوب یعنی نیامدنت باعث جریمه می‌شه؟
- آره، معلمون حضور غیاب می‌کنن!
- اگه اولش حضورت رو اعلام کنی چه طور؟
- آخه بعضی وقتا وسط کلاس سوال می‌پرسن، سمت رو می‌گن، بعضی وقتا هم آخر کلاس حضور غیاب می‌کنن.
- پس نمی‌شه هیچ کاری کرد؟!
نه واقعاً!
- کلاس‌های مجازی رو بیشتر دوست داری یا اون موقع‌ها که مدرسه می‌رفتی؟
- ااااا ممم یه جورایی هر ۲ تاش خوبن، الآن خب دیگه صبح خیلی زود از خواب بیدار نمی‌شم، قبلنا باید ۶ این‌طورا بیدار می‌شدم تا حاضر بشم و لباس بپوشم و به سرویس برسم و خیلییی سخت بود برام.
- زنگای اول خواب بودم، اصن نمی‌فهمیدم معلم چی می‌گه (آرام می‌خندد)، اما خب دوستانم رو می‌دیدم و زنگای تفریح با هم بودیم و حرف می‌زدیم و خوش می‌گذشت، این‌که الآن دوستانم رو نمی‌بینم، سخته برام.
- یعنی این طوری بیش‌تر درس‌ها رو متوجه می‌شی؟
- خب آره، البته به جز ریاضی، چون نمی‌شه مجازی درسش رو بگن.
- بقیه درس‌ها چه طور؟
- نه اونا خوبن، هر درسی رو هم که متوجه نشیم، توی گروه به معلمون می‌گیم.
- اون‌ها هم جواب شما رو می‌گن؟
- آره، خانم معلم ما خیلی با ما کار می‌کنه، حتی بعضی وقتا کلیپ‌های کوتاه علمی رو هم برامون می‌فرسته تو گروه یا مثلاً هر هفته لایو اینستاگرامی داریم.
- درباره درستون؟
- آره، مثلاً جاهایی که نفهمیدیم رو خانم معلمون دوباره می‌گه، کسی هم مشکل داشته باشه، سریع تایپ می‌کنه.
- یک جورایی مثل ادوبی کانکت؟
- نه خب، اینستاگرام خیلی سریع‌تر هستش و نتمون هم وسطش قطع و وصل نمی‌شه اصلاً.
- چه خوب، پس تو توی درس‌ها مشکل‌های نداری؟
- نه به جز درس ریاضیم، چون مفهومیه و از راه دور نمی‌شه درس داد.
- ملیکا جون الآن که کلاس‌های شما مجازی هست، داخل کلاس‌های مجازی همیشه متوجه درس هستی یا کارهای دیگه‌ای هم انجام می‌دی؟

- کدوم‌هاشون، می‌شه اسمش رو بگی؟
- مثلاً دیدی این پستایی که چالش می‌رن؟
- خوب آره دیدم.
- آره، اونا بعضیاش خیلی باحالن.
- کدوم‌هاشون باحالن؟
- بیش‌تر اونایی که رقص داره یا اکت‌های باحال داره یا گرمای خوب داره.
- تیک تاکرای ایرانی رو بیش‌تر فالو می‌کنی یا خارجی؟
- بیش‌تر خارجیا.
- مثلاً کدومشون؟
- مثلاً خودم فن لورنم، عاشق لباسا و مدل کلیپاشم.



- چرا، مگه چه مدلی هست؟
- ندیدیش یعنی؟
- نه!
- خب بذار عکسش رو نشونت بدم!
- باشه (ملیکا به گالری گوشی خودش می‌رود که در آن چند فایل مخصوص لورن را دارد).
- خوب پس اینه.
- آره، می‌بینی خیلی نازه، موهای طلایی، هیکل خفن، آرایشای عالی. تازه خواننده هم هست، دیدی چه خوبببه! واییی خدا عالاشقشمممم. چندتا هم ست آرایشی داده بیرون جدیداً.
- خوب فکر کنم خیلی دوستش داری... .
- وای آره خیلی.
- از بین ایرانی‌ها چه کسی رو دوست داری؟
- از ایرانیا خیلی خوشم نیما.
- چرا؟
- نسبت به خارجیا ضعیف‌ترن خب.

- از چه نظر؟

خب تیک تاکرهای اونا خیلی خوبن، خیلی خوشگل تر و خوش هیکلن ترن.

- چرا الگوها لورن و تیک تاکرا هستند، مثلاً چرا مریم میرزاخانی رو انتخاب نکردی؟

آخه من هیچ شناختی از مریم میرزاخانی نداشتیم، و تازه بعد از فوتش، توی یوتیوب مستند

بیوگرافیش رو دیدم.

- یعنی تا قبل از فوت ایشون اون رو نمی شناختی، درسته؟

آره، دقیقاً.

- چرا؟

(می خندد) آخه من کلاً خیلی ریاضی دوست ندارم!

- حالا از کی با لورن آشنا شدی؟

پارسال پیج لورن رو پیدا کردم.

دیدم چه قدر خوشگله و چه قدر چالشای رقص رو می ره، بعد فالوش کردم، از اون موقع

دیگه هر روز پیجش رو چک می کنم.

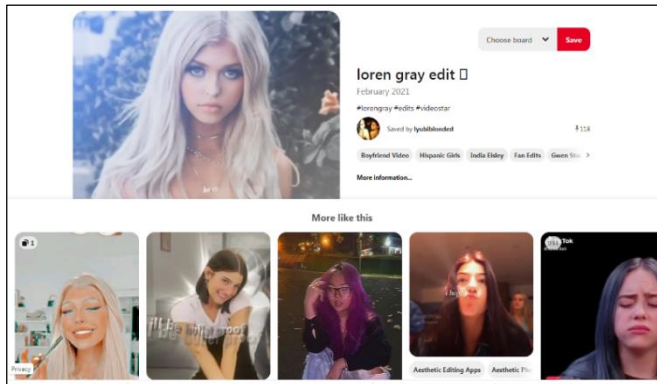
- هر روز چه قدر برای چک کردن پیج لورن و دیدن پست هاش وقت می گذاری؟

بستگی داره، روزایی که درس داشته باشم، خب مجبورم کم وقت بذارم، در حدی که چک کنم

بینم پست و استوری جدید گذاشته یا نه، ولی روزایی که تعطیل باشه یا درس نداشته باشم هم

پیجش رو چک می کنم، هم چنل یوتیوبش رو هم سعی می کنم، چالشاش رو برم، هم براش فن

کلیپ ادیت می کنم.



- فن کلیپ چی هست؟ چه طوری درست می کنی؟

بین مثلاً لورن یه دونه کلیپ نداره که، پیجش پر از پستا و چالشا و موزیک ویدیوهاشه، آهنگم

خونده لورن! می دونستی؟

- نه، من نمی‌دونستم خواننده هم هست.
- آره خواننده هم هست، صداشم واقعن خوبه.
- ادیت رو از کجا یاد گرفتی؟
- از یوتیوب.
- چرا؟
- برای کلیپ‌هایی که برای لورن درست می‌کنم، الان البته کارای مدرسه هم بهشون اضافه شده.
- یعنی برای کارهای مدرسه هم از ادیت استفاده می‌کنی؟
- آره مثلاً کلیپ درست می‌کنم برای کنفرانس‌هامون.
- داشتی فن کلیپ رو توضیح می‌دادی.
- آره، ببین مثلاً از بین پستا و موزیک ویدیوهاش، اون شاتایی که خوشم میاد یا خیلی خوبه رو جدا می‌کنم، پشت سر هم با افکتای خاص می‌چینم، روشم موزیک می‌ذارم.
- پس ادیت بلدی! ویدیو ادیت کردن آسونه یا سخت و چه قدر وقت می‌بره؟
- بستگی داره چه قدر طولانی باشه، هر چه قدر طولانی‌تر بیش‌تر، بعضی روزا که حوصله‌اش رو داشته باشم و درسم نداشته باشم، از صبح که بیدار می‌شم با لپ‌تاپ ادیت می‌کنم.
- از صبح تا کی؟
- تا هر وقت تموم شه، بعضی وقتا یه روزه تموم می‌شه، اگه مثلاً ۱ دقیقه این‌طورا باشه، اگه طولانی‌تر باشه بیش‌تر.
- بعد این ادیت‌ها رو چه کار می‌کنی؟
- این ادیتا رو هم خودم استوری می‌کنم، هم واسه خود لورن می‌فرستم، که (با خنده) خب تا حالا سین نکرده! برای فن پیجاش هم می‌فرستم که اونا هم استوری کنن.
- چه چیزی توی لورن دیدی که باعث شده طرفدارش بشی؟
- ببین اون اوایل من فیسش رو فقط دوست داشتم و آرایش و عکسایی که می‌داشت، خداییش خیلی خوشگله عکساش، ژستاش، لباساش (با شیفگی و شوق زیاد بیان می‌کند)، بعد مثلاً توی لایوایی که می‌داشت، وقتی با طرفداراش حرف می‌زد، دیدم چه قدر مهربونه و اصن خودش رو نمی‌گیره، هر چند وقت یه بار کمکایی که به خیریه‌های مختلف می‌کنه رو می‌گه، مثلاً یادمه یه بار یه پول زیادی رو داده بود به سگای خیابونی که براشون پناهگاه بزنن و اینا، خودشم سگ داره. ااااا دیگه آرایشاش رو یاد می‌ده، لباساش رو نشون می‌ده، بسته‌هایی که برندا براش می‌فرستن رو آن باکسینگ^۱ می‌کنه، من آن باکسینگش رو خیلی دوس دارم خیلی باحاله.

۱. آن باکسینگ (unboxing) در اصطلاح به معنی جعبه‌گشایی محصولات و نمایش محتویات درون جعبه محصول نام دارد که از آن ویدیو تهیه می‌شود.

- بعد لورن که انگلیسی صحبت می کنه، تو صحبت هاش رو متوجه می شی؟
من خودم از بچگی زبان می رم، آره بیش ترش رو متوجه می شم، اون جاهاییم که متوجه نمی شم یا از دیکشنری چک می کنم یا ریکورد می کنم، می فرستم توی گروه، با بچه ها نگاه می کنیم بفهمیم چی گفته.

- دوست هات هم طرف دار لورن هستند؟
آره، ما یه گروه داریم تو کلاسمون که همگی طرف دار لورنیم!
- فن پیچ های لورن رو هم می شناسی، روابطت با فن پیچ های لورن چه طور هست؟
یه گروه واتساپ داریم با هم، اون جا بعضی وقتا پت می کنیم، بیش تر تو اینستاگرام در ارتباطیم، کلیپ های لورن رو واسه هم می فرستیم که استوری کنیم.
- خوب یعنی تو لورن رو به عنوان الگو قبول داری؟
آره، من لورن رو کاملاً قبول دارم، همه جوره از خدومه شبیه لورن باشم!
- از چه لحاظ یعنی، منظورت از لحاظ لباس پوشیدن و آرایش هست؟



آره، ببین من هم لباس پوشیدنم و هم آرایش کردنم و حتی مدل اتاقم، مثل لورن و مدل اتاق لورن هست! رنگ دیوارای اتاقم هم مته مال اونه، البته لورن خیلی خوشگله، من هر کاریم کنم مته اون نمی شم (این جمله را با حسرت می گوید، در صورتی که ملیکا از نظر زیبایی چهره، چهره ای خواستنی و بی نقص دارد).

- چرا؟ مگه لورن چه جوریه هست؟
بابا! لورن خیلی خفته! تو که خودت عکساش رو دیدی... .

- به این فکر کردی که احتمالاً لورنم از فیلترهای اینستاگرام و اسنپ چت استفاده می‌کنه و در حالت عادی این قدرها هم قشنگ و بی نقص نیست؟
نه، آخه توی لایوا و فیلماشم به همون قشنگیه.
- خوب مگه فیلتر فیلم نداریم؟ مگه اینستاگرام فیلتر برای لایو نداره؟
نه، آخه خود لورن چند بار گفته که از هیچ فیلتری استفاده نمی‌کنه و اصنم فتوشاپ نمی‌کنه عکساش رو.



- فکر می‌کنی راست گفته؟
(جانب دارانه و مدافعانه) ۱۰۰٪ به نظرم راست گفته.
- در مورد آرایش‌های لورن گفتی، خودت هم آرایش می‌کنی؟
آره.
- خانواده‌ات مشکلی ندارند؟
تو خونه و مهمونی‌های خونوادگی نه، ولی بیرون رو اجازه نمی‌دن.
- چرا، علتش چی هست؟
مامانم می‌گه سنم کمه.
- و تو مخالف این موضوعی یا نه؟
من تو خونه هم خیلی آرایش نمی‌کنم، نه مشکلی ندارم که بیرون آرایش نداشته باشم.
- می‌شه یک کم راحت تر سوال بپرسم؟
بله خواهش می‌کنم.
- گفته بودی پدرت مذهبییه و مخالف رقص هست، پس چرا وقتی به حرف مادرت برای آرایش نکردن گوش می‌کنی، به حرف پدرت بی توجهی داری؟
راستش پدرم مذهبییه و مادرم خیلی معتقد نیست، یعنی معتقد هست، ولی مثل پدرم نیست، مادرم حرفاش منطقیه، مثلاً می‌گه آرایش نکن، چون سنم کمه، ولی بابام می‌گه نرقص چون گناه داره.
- تو خودت چی، مذهبی هستی یا نه؟
سعی می‌کنم حد وسط باشم.

- یعنی چی؟
- یعنی نه خیلی مذهبی، نه خیلی قرطی.
- ولی در دین رقص خیلی هم پذیرفته نیست!
- آره، منم گفتم خیلی مذهبی نیستم!
- تو یک کم قبل تر گفتی که چالش‌هایی که لورن و بقیه تیک‌تاکرا می‌رند رو خودتم می‌ری و ویدیو می‌گیری، ویدیوهات رو به اشتراک هم می‌گذاری؟
- آره، توی پیج خودم استوری می‌کنم.
- پیجت خصوصیه هست یا عمومی؟
- پرایوته، فقط دوستانم و چندتا از فامیلا توی پیجم هستن.
- تا حالا دلت خواسته که مثل لورن ویدیوهات رو عمومی بگذاری؟
- دلَم که خیلی می‌خواد، ولی بابام خیلی گیر می‌ده و نمی‌ذاره، پلیس فتا هم هست، از اونا هم می‌ترسم، آخه اون دختره مائده رو سر همین ویدیوهای رقص گرفتن بردن.
- گفتی پدرت مذهبی هست؟
- بله، پدرم اینا خونادگی مذهبی ان.
- پدرت تو رو محدود می‌کنه؟
- خب اولاً آره، مخصوصاً وقتی اینستاگرام نبود، آره.
- یعنی بعدش که اینستاگرام اومد، پدرت دیگه محدودت نمی‌کرد؟
- چرا، ولی تو اینستاگرام نه!
- پدرت اینستاگرام نداره؟
- نه.
- مادرت چی؟
- چرا، ولی من دوتا اکانت دارم، یکی برای دوستانم یکی برای خانواده و فامیلامون.
- خوب وقتی دوست نداری خانواده‌ات بفهمند تو اینستاگرام چی کار می‌کنی، چرا فالوشون کردی؟
- خب من تو اکانتی که مامانم اینا رو فالو دارم، دختر خوبی هستم!
- و تو اکانتی که برای دوستانته، دختر بدی می‌شی؟
- (می‌خندد) خب نه، ولی کلیپ‌های رقصم رو نمی‌ذارم، مامانم اینا ببینن.
- یعنی تا حالا متوجه نشدند رقصیدنت رو ضبط می‌کنی؟
- چرا مامانم می‌دونه، ولی نمی‌دونه به اشتراک می‌ذارمشون!
- توی اینستاگرام هر کاری می‌شه کرد؟
- اومم خب نه هر کاری.

- چرا؟

خب من بعضی وقتا می ترسم.

- از کی؟

از پلیس فتا.



- پس اگر از بابات و پلیس فتا نمی ترسیدی، همه ویدیوهات رو عمومی و پابلیک می گذاشتی، درسته؟

خب آره حتماً می داشتتم، هم معروف می شدم، هم پول دار، دیگه هم لازم نبود انقد درس بخونم.

- یعنی اگه الان معروف و پول دار بودی، دیگه درس نمی خوندی و نمی خواستی دانشگاه بری؟

(با تعجب) نه دیگه، چرا برم!

- خوب برای این که با سواد بشی!

(می خندد).

- گفتی از پلیس فتا می ترسی، چرا؟

چون مائده رو گرفته بودن می ترسم.

- پس چرا هنوز ویدیوهات رو می گذاری؟

فالوورهای من خیلی بالا نیست، مائده خیلی معروف بود.

- اگه تعداد فالوورهایت زیاد بشن چی؟

فکر نکردم، شاید اون موقع دیگه نذارم.

- به نظرت اگه یه روز از نزدیک لورن رو ببینی، همین قدر تحت تأثیرش قرار می گیری؟

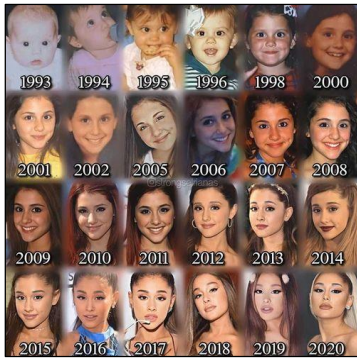
خب آره، شایدم بیش تر.

- شاید رو در رو این قدر خوب نباشه ها؟

اوممم شاید، نمی دونم مگه می شه، آخه لورن خیلی خوبه!

- به جز لورن کسای دیگه ای هم هستن که دوستشون داشته باشی؟

اوممم آره مثلاً جی جی حدید، آریانا گراند.



- اون‌ها رو هم همین قدر دوست داری؟
- آره اون‌ها هم خیلی خوبن، ولی لورن رو یه جور دیگه دوست دارم!
- برای اون‌ها هم فن کلیپ درست می‌کنی؟
- نه همیشه، اگه وقتم کاملاً آزاد باشه.
- از وقتی که به من اختصاص دادی ممنونم ملیکا جان.
- خواهش می‌کنم عزیزم.

۵-۲- مصاحبه با اسماء، ۱۲ ساله

خب دوس دارم شخصیت‌م شبیه سیرا باشه، خیلی شبیه خودمه. هم هم سنیم، هم رقصنده اس، هم خوشگل و هم خوش هیكله.

- اسمت چیه خانومی؟
- اسماء.
- اسماء خانم چند سالته؟
- ۱۲ سالمه.
- گوشی یا تبلت داری؟
- نه. اما از گوشی مامانم استفاده می‌کنم.
- توی رسانه‌های اجتماعی عضو شدی؟
- آره. اینستا.
- افرادی رو تو اینستاگرام مامانت با اکانت خودت فالو کردی؟
- آره، یه چن نفری هستن، مثلاً آریانا گراند و خواهران هاشاک.



- هر روز چکشون می‌کنی؟
آره.
- چرا؟
چون واقعاً شوق و ذوقش رو دارم.
- تا حالا شده ازشون چیزی هم یاد بگیری؟
آره.
- چه کارهایشون رو یاد گرفتی؟
مثلاً آرایششون، لباسشون، مدل موهاشون، رقصشون.
- چندتا مثال می‌زنی؟
مثلاً بعضی از چالشاشون رو می‌رم یا مثلاً از مدل کلیپ درست کردنشون الگو می‌گیرم، واسه کلیپ‌هایی که تو درس انگلیسی داریم یا مثلاً از رقصشون ایده می‌گیرم.
- شده تا حالا کلیپ‌های رقص خودت رو تو اینستاگرام بگذاری؟
نه.
- چرا؟
خب الان که گوشی برای من نیست، اکانت من هم تو گوشی مامانم درباره آموزش انگلیسیه.
- گفتم خواهران هاشاک رو فالو داری و بهشون به چشم الگو نگاه می‌کنی؟
تقریباً آره.
- یعنی چی؟
خب دوس دارم شخصیت‌م شبیه سیرا باشه، خیلی شبیه خودمه. هم هم سنیم، هم رقصنده‌اس، هم خوشگله و هم خوش هیكله.



- خوشگلی به نظرت یعنی چی؟
- خب مثلاً هم چهره‌اش خوشگل باشه، هم خوش هیكل باشه.
- ولی چهره آدم‌ها که دست خودشون نیست، درسته؟ نسبتاً.
- یعنی چی؟
- به نظرم اگه کسی اعضای صورتش خیلی بد بود، می‌تونه چهره خودش رو جراحی کنه.
- چرا آدم باید صورتش رو جراحی بکنه؟
- که خوشگل بشه!
- بعدش چی؟
- خب واسه دخترا مهمه که خوشگل و خوش هیكل باشن.
- خوش هیكل بودن یعنی چی؟
- خب به نظرم باید لاغر باشن.
- یعنی لاغر بودن باعث می‌شه، آدم خوش هیكل باشه؟
- آره.
- خودت هم دوست داری لاغر باشی؟
- آره.
- الان رژیمی؟
- آره.
- چند کیلو وزن کم کردی؟
- حدوداً ۱۳ کیلو.
- وزن ایده‌آلت چند کیلو هست؟
- ۴۵ کیلو.

- به نظرت به نسبت قدت (حدوداً یک متر و شصت و هفت سانتی متر) خیلی کم نیست؟
نه.
- چرا؟
- خب الآن همه هم سن‌های من لاغرن!
- همه یعنی مثلاً چه کسی؟
- خب هر کی خوشگل و خوش هیكله، لاغر هم هست، مثلاً سیرا. من دوست دارم هیكلم اون شکلی بشه.
- آگه گوشیت رو بگیری و اکانت خودت رو بزنی، کلیپ‌های رقص خودت رو هم می‌گذاری؟
آره.
- خانواده‌ات با این موضوع مشکلی ندارند؟
نه.
- گرایش خانواده‌ات به مسایل دینی چه طوری هست؟
نرمال و معمولیه.
- یعنی چی؟
- مثلاً نمازشون رو می‌خونن، دعاشون رو می‌خونن، ولی نسبت به رقص و حجاب و اینا مشکلی ندارن.
- نظر خودت درباره دین چی هست؟
(با خنده) نظری ندارم!
- تا حالا درباره دین اسلام تحقیق کردی؟
نه.
- یعنی هیچ گرایشی به موضوع‌های مذهبی نداری؟
من اعتقاد دارم به خدا که هست، ولی نماز و روزه و حجاب و اینا رو قبول ندارم.
- اوقات فراغتت رو چی کار می‌کنی؟
- دو روز تو هفته کانون زبان می‌رم، جمعه‌ها هم استاد پیانوم میاد خونه، البته از وقتی کرونا اومده دیگه نمی‌رم دیگه و کتاب می‌خونم.
- یعنی دیگه کلاس پیانوت برگزار نمی‌شه؟
- نه استادای آموزشگاه دیگه نمایان خونه، مجازی شده. باید گوشی بذاری اونا هم بگن این جوریه بزن! و نمی‌شه این جوریه یاد گرفت!
- پس چی کار می‌کنی؟
- الآن دنبال یه استاد می‌گردم بیاد خونه. بعد ببخشید، کی تموم می‌شه؟
- همین الآن. از این که برای صحبت با من وقت گذاشتی از شما متشکرم.
خواهش می‌کنم.

۶-۲- مصاحبه با ریحانه، ۱۰ ساله

اگه ما بخوایم با اونا تماس تصویری بگیریم، همون موقع که هیه دونه بهمون بگه هلو، باید خودشون از سئول بیان جنازه ما رو جمع بکنن.

- سلام ریحانه جان حالت چه طوره؟

سلام، ممنون خوبم!

- چه خبرها، با این قرنطینه چه کار می کنی؟

مَل مَل تماشا می کردم، توی اینستا بودم، آهنگای بلک پینک، بی تی اس، مخصوصاً با فاطمه که انگار داری دنیا رو می خوری با کل دنیا حرف می زنی.



- با فاطمه چه کار می کردی؟

دختر خاله ام هست.

- خوب!

مثلاً رقصاشون رو یاد می گرفتیم، دیوونه بازی، بعد یه دختره دیگه، دختره دختر خاله ام رو می دید، اون جووری بازی می کردیم، حرصش می گرفت، می اومد نمی داشت بازی کنیم، بعد یه بار من هلش دادم گفتم برو بابا، چیه حسودی می کنی، ما این جووری بازی می کنیم، بعد اونم از حرصش هر بار که ما بازی می کردیم یه وسیله ای رو می گرفت پرت می کرد به شیشه که ما در رو وا کنیم اون بیاد، ما چون در رو قفل می کردیم، بعد ما بهش اهمیت نمی دادیم دیگه زد زیر گریه، بعد خاله ام اومد گفت، چرا این جووری می کنید و اینا، ما قضیه رو براش تعریف کردیم، گفتیم دیدی حق با ماعه.

- بعد گفتی مَل مَل نگاه می کردی؟

آره.



- مَل مَل چی داشت؟

مَل مَل یه دونه ننه نقلیه، یه دونه گلی باقلوازاده اس، یه دونه مَل مَل پشمِل آبادی و بزباش پشمِل آبادی، بعد مثلاً تو برنامه‌شون مسابقه بازی و اسمای بچه‌ها و خبرای خوبه، بچه‌ها یه دونه بچه میارن، اون می‌شه اوستا بلده، بعد بعضی چیزا رو آموزش می‌ده.

- چه چیزهایی رو؟

مثلاً با پوست شکلات جعبه واسه هدیه درست می‌کنن و این جور چیزا.

- توی برنامه مَل مَل چی برات خیلی جذاب بود؟

کارگاه ورزش و نرمشش، یکی هم میهمان اوستا بلده، یکی هم کارگاه نمایششونه که خودشون نمایش بازی می‌کنن.

- چرا؟

چون مثلاً نمایش چیزای آموزنده یاد می‌دن، همون اوستا بلده هم که چیز یاد می‌ده، بعد آدم می‌تونه ورزش هم بکنه بعد بازی هم داره، مثلاً طناب رو به مدلای مختلف دربیاری، خودت روش وایسی، راه بری، واسه تمرکز خوبه یا ورزشاش هم واسه گردن و دست خیلی خوب بود.

- پس باید برنامه‌ی جالبی باشه.

آره.

- چه ساعتی پخش می‌شه؟

ساعتش ۴ تا ۵ و تکرارش ساعت ۸ تا ۹.

- خوب دیگه به جز مَل مَل چی می‌بینی؟

اگه گروه شب نقاب^۲ بود، اونم نگاه می‌کردم.



- درباره این هم توضیح می‌دی؟

اسمشون هیچا، هر با و یه دونه کوند هست، هیچا گربه بود، دویدنش سریع، هر با قدرت داشت، مارمولک بود، ولی اینا آدمیزاد بودن به شکل اینا در می‌اومدن، بعد دشمنای مختلف داشتن مثل نینجای شب که یه آدامسی داشت، پرت می‌کرد، اونا شبها می‌رفتن دشمن رو شکست می‌دادن، کوندم یه جغده که می‌تونه تیر پرتاب کنه، چشماشم خیلی تیزه، پروازم می‌کنه.

- آهان خوب!

بعد یه دونه تعمیرکارانم نگاه می‌کردم.



- این‌ها کارتون‌های تلویزیونه؟

آره.

- چرا نگاه می‌کردی؟

مثلاً می‌گف باید چه کار کنید، الانم که خرسای کله فندقی رو نگاه می‌کنم، این جالبه، بعد مهارت‌های زندگی هم خیلی بهم کمک می‌کنه و یاد می‌ده مثلاً برای مصرف کم‌تر لامپ.



- بعد چرا خرس‌های کله فندقی رو نگاه می‌کنی؟

جالبه دیگه، خرساش رو دوس دارم، الان مثلاً می‌خوام لباسش رو بخرم، ولی هیچ کدومشون رو اندازه رکاب زنان کوهستان دوست ندارم، هیچ کدومشون رو اندازه اون دوس ندارم.



- چرا؟

رکاب زنان کوهستان دوچرخه سواران، چون انیمه ان.

- چی هستن؟

انیمه یعنی مال کشور ژاپن.

- آهان چون انیمه هستن.

آره فقط هم بین انیمه‌ها اونا رو دوست دارم.

- ریحانه من نمی‌دونم انیمه چی می‌شه، بهم توضیح بدی؟

انیمه مال کشور ژاپن، ژاپن هر چی تولید بکنه، اسمش انیمه اس. بعد مثلاً شکل‌های مختلفی

داره دیگه، وقتی نگران و استرسی می‌شن، چشماشون می‌شه اندازه‌ی یه پیاله، عین چی دست و

بال می‌زنن، خیلی باحاله، باید نگاهش کنی.

- یعنی آموزنده هست؟

آموزنده نیست، خنده‌داره، جالبه، پر استرسه، مثلاً یه بار اونادا داشت با مانا مسابقه می‌داد، بعد

اون جایی که معلوم نبود کی برنده می‌شه، تموم شد، من تا فرداش داشتم دعا، دعا می‌کردم که اونادا

برنده بشه که اونم برنده شد، خیلی استرسیه، جالبه، هیجان انگیزه!

- پس چون هیجان انگیزه دوستش داری؟

آره، مثلاً برای دوچرخه سواری هم آموزنده اس، شعرای جالبی هم داره، مثلاً اونادا واسه این که

بخواد سرعتش بیش تر بشه، باید شعر بخونه رقابت تنگاتنگیه.

- آهان به خاطر استرس و هیجانی بودنش؟

دوشش دارم دیگه، خیلی دوشش دارم، مثلاً اگه پروفایل شادم، من دیگه راجب اونا نمی‌نویسم،

ولی توی دلم پر از اوناغه.

- پر از چیه؟

پر از رکاب زنان کوهستان، راجبش قبلاً می‌نوشتم.

- چی می‌نوشتی؟

مثلاً رکاب زنان کوهستان شما هفت نفر همیشه در قلب من خواهید بود، اسمشون رو الان زیاد یادم نیست، ولی اسماشون رو قبلاً می‌نوشتم، بعد می‌زدم، شما هیچ‌وقت از قلب من فراموش نخواهید شد، مثل دوستم فادیا که گروه شب نقاب رو خیلی دوس داره، اون عاشقشه، اون لوازشم داره، سوتش، لباسش، تخت و کمزش، ولی منم می‌خوام لوازشون رو بخرم، البته اگه مامانم اینا اجازه بدن، می‌خوام تم اتاقم رو بکنم زرد و سفید، چون رنگ اونا زرد و سفیده.



- خوب چرا می‌خوای این کار رو بکنی، که چی بشه؟
- چون می‌خوام اونا رو همیشه توی ذهنم داشته باشم.
- بعد گفتی درباره‌شون می‌نوشتی، کجا می‌نوشتی؟
- توی بیوگرافی شادم، ولی قبلش پر از عکسای بی‌تی‌اس بود، بعد یه بار عکس بلک‌پینک رو گذاشتم، یکی از معلمام گفت، عزیزم اون عکسو بردار مناسب تو نیست، گفتم خانوم من این‌ها رو دوشون دارم، لیزا بایسمه.
- چیته؟
- بایسمه.
- یعنی چی؟
- یعنی خیلی دوش دارم.



- از کجا یاد گرفتی؟

از دخترخاله‌ام، من هرچی رو می‌شناسم، از اون‌ها، البته ماکان بند رو از صدقه سری پسرخاله‌ام یاد گرفتم.

- بعد داشتی راجب بیوگرافی شاد می‌گفتی.

تو بیوگرافی شاد قبلش می‌نوشتی، بی‌تی‌اس رو دوس دارم یا مثلاً اسم اعضای گروه رو می‌نوشتی یا بلک پینگ.

- حالا به چیزی ازت پیرسم، چرا این‌ها رو توی بیوگرافیت می‌نوشتی؟

چون بیوگرافی رو همه می‌تونن ببینن.

- آهان پس دوست داشتی همه ببینن، حالا چرا؟

آره خب دوس داشتم ببینن که من کیا رو می‌خوام، ولی الان مثلاً تو بیوگرافی گوشه مامانم اینه: شکست، پودر شد، نابود شد، سوخت، زیر پای همه لگد شد، ولی هنوز کار می‌کنه، قلبم رو می‌گم، همه اینا کار خداس یا مثلاً توی گوشه بابام اینه خدایا، خدایا، ذکر هر روز منه، خدایا دوستت دارم، تو خالق همه چیزی.

- خوب به نظرت چرا همچین چیزهایی رو گذاشتن، اصلاً بیوگرافی برای چیه؟

بیوگرافی درباره‌ی تلفنته، مثلاً یکی از دوستانم درباره‌ی تلفنش توی واتساپ زده بود بی‌تی‌اس، یعنی من بی‌تی‌اس رو دوس دارم.

- نظر خودت راجع به اون چیزهایی که مامان و بابات گذاشتن توی بیوگرافیشون، چیه؟

مامان من با بعضی از فامیلامون خیلی مشکل داره، بعضی موقع‌ها دعواش می‌شه باهاشون، بعد به بابام شکایت می‌کنه یا گریه می‌کنه، به نظرم مامانم خیلی ناراحته، واسه همین بیوگرافیش رو اون‌جوری نوشته، بعد منم طرف مامانم، ولی به بار با عمه‌ام دعواش شده بود، بعد مامان بزرگم اومد خونه‌مون، گفت خوراکی برام آورده بود، گفت عمه‌ات برات خریده فرستاده، یهو مامانم چشاش رو درشت کرد، به من نگاه کرد، یعنی قبول نکن، منم قبول نکردم، گفتم نمی‌خوام مامان جون، عمه مامانم رو ناراحت کرده، من نمی‌خورم اینا رو.

- خوب این‌ها مسایل بزرگ‌ها هست، بهتره خودشون حل کنن.

نه دیگه، من طرف مامانم، باید روشون رو کم کنیم وگرنه پرو می‌شن.

- خوب ریحانه به کم راجب بلک پینک به من بگو.

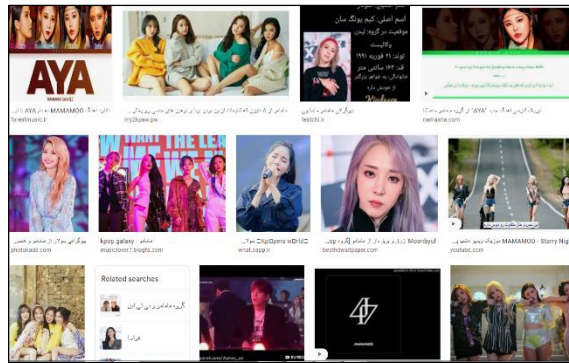
چهارتا دخترن لیسا، جیسو، رزی، جنی. لیسا بایس اول منه، یعنی کسی که دوشش دارم، جنی دوم، رزی سوم، جیسو هم آخریشه. ولی توی کسایی که صداشونو دوس دارم، جیسو اوله، رزی دومه، لیسا سومه، جنی آخر.

- خوب به کم توضیح می‌دی این‌ها چه کار می‌کنن و چرا تو دوستشون داری؟

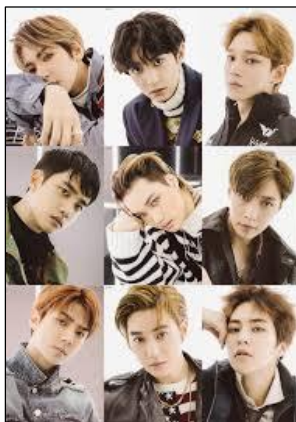
خواننده ان اینا، می‌رقصن، بعد می‌خونن اینا رقصاشون آسونه، ولی بی‌تی‌اس هم اسماشونو می‌تونم بگم تهی، یونگ، که بایسمه، بعد شوگا بایس دخترخاله‌مه، بعد جی هوب، بعد جون کوی، بعد جیم، بعد جیمین، بعدم نامجون.



- چرا این‌ها رو دوست داری؟
این‌ها رو خب مثلاً دوستشون دارم دیگه، نمی‌دونم که چه جوری بگم، دخترخاله‌ام این‌ها رو به من معرفی کرد، من قبلاً هیتر بی‌تی‌اس بودم.
- هیتر یعنی چی؟
هیتر یعنی کسی که از اونا بدش میاد، یعنی الان که هیتر مامامو، بدم میاد ازشون.



- مامامو چیه؟
یه گروه دخترونه چهار نفره اس، خواننده ان یا اِکسو از اونا هم خوشم نیامد.



- چرا، این‌ها فرقشون چیه؟

مثلاً مامامو یکی از دختراش چشاش بادومیه.

- نه می‌خوام بدونم مثلاً اکسو و بی‌تی‌اس فرقشون چیه که یکیشون رو دوست داری، یکیشون رو دوست نداری؟

خب من راجب بی‌تی‌اس خیلی چیزا می‌دونم، ولی اکسو زیاد پسرای جالبی نیستن.

- از چه نظر؟

مثلاً رقص پا می‌رن، ولی بی‌تی‌اس با این که رقصاشون سخته، ولی اگه سعی کنم، می‌تونم یاد بگیرم.

- بعد به خاطر قیافه‌هاشون هم هست؟

اکسو قیافه‌های بدی ندارن، ولی مامامو یکیشون انگار شبیه جن و پریه، ولی نود درصد آدمایی که مومویی ان، عاشق اونن، بعد مثلاً کسی که می‌خواد بگه من عاشق بی‌تی‌اسم، نمیاد بگه من بی‌تی‌اسی‌ام، می‌گه من آر‌می‌ام.



- یعنی چی؟

آرمی یعنی سرباز، اونا برا خودشون این اسم رو انتخاب کردن که کسی که می‌خواد بگه من عاشق بی‌تی‌اسم، بگه آرمی یا کسی که می‌خواد بگه من عاشق بلک‌پینکم، بگه پیلینک یا کسی که می‌خواد بگه عاشق ماماموام می‌گه من موموام.

- به نظرت چرا این‌ها رو گذاشتن؟

برای این که آدم‌ها راحت بفهمن طرف عشقت کیه.

- تو که این‌ها رو این قدر دوست داری، چه قدر وقتت رو در روز با این‌ها می‌گذرونی؟
من اگه تبلتم شارژ داشته باشه و کاری نداشته باشم، حاضرم تموم روزم رو فقط آهنگای این‌ها رو گوش بدم فقط.

- متوجه می‌شی چی می‌گه آهنگاشون؟

نه، ولی آرامش بهم می‌دن، وقتی صدای آهنگ دی‌ان‌ای بی‌تی‌اس رو می‌شنوم، انگار مثلاً رفتم توی فضا یا مثلاً آهنگ دینامیت، انگار من رو یکی منفجر کرده یا مثلاً آهنگ تک جیسو رو می‌شنوم، انگار یکی برام لالایی می‌خونه، جیسو و جیمین آهنگ تکشون رو می‌شنوم، انگار یکی داره برام لالایی می‌خونه.



- به نظرت چرا این طوریه؟

حس من به اونا عه.

- پس معلومه خیلی دوستشون داری؟

آره با این که من تقریباً یک‌ساله عاشقشونم، ولی توی همین حد الان دختر خاله‌ام که سه‌ساله عاشق بی‌تی‌اسه، بی‌تی‌اس هفت‌ساله خواننده‌ان، بلک‌پینک چهار‌ساله، بعد یه چیز جالب انگیز هم می‌خوام بهت بگم، تولد پسرخاله‌ام و چهارمین سالگرد بلک‌پینک توی یک‌روزه، اگه گفتی کدوم واسه من جذاب‌تر بود؟

- سالگرد بلک‌پینک؟

این که توی چهارمین سالگرد بلک‌پینکن و من اولین سالگردمه، من یه آرزوی بزرگ دارم که دعا، دعا می‌کنم بر آورده شه.

- چیه آرزوت؟

این که یکی توی لایو لیسا باشم، یکی تهی یونگ.

- منظورت از لایو چیه؟

لایو یه برنامه‌ی زنده اس، من هیچ‌وقت ۲۵ تیر رو یادم نمی‌ره، لایو امیر، من تنها چیزی که تایپ می‌کردم، فقط این بود عاشقتم، زندگی، عاشقتم، عمرمی، فدات شم. انقد نوشته بودم آخر نوشت تو بس کن دیگه، سرم رفت، هی عاشقتم، تو زندگی و اینا سرم درد گرفت، بعد حالا ماکان بند یه گروهن که امیر مقاره و رهام هادیان جزوش هستن، حالا من هی پشت سر هم می‌نوشتیم رهام کو، رهام کو، رهام کو، اونم گفت الان رهام رو وصل می‌کنم، همه می‌گفتیم، بعد به یه دختره توپید گفت، بس کن دیگه، من خوشم نیاد این کلمه رو هی تکرار می‌کنید.



- کدوم کلمه؟

عاشقتم، فدات شم. گفت بس کن دیگه، من بدم میاد هی می‌گید، باشه می‌دونم اگه من رو دوس نداشتید، عاشق من نبودید که من رو دنبال نمی‌کردید.

- یعنی واقعاً این طوری برخورد کرد؟

آره، اون می‌گفت من هر کی رو باهاش عصبی برخورد کنم، یعنی دوسش دارم از ته دلم.

- پس یعنی تند برخورد کرد با اون دختره؟

می‌گه من با هر کی تند برخورد کنم، یعنی حاضرم... به قول بلک‌پینک اگه سردش بشه، من میام آتیشش می‌شم.

- بعد این که به من قشنگ توضیح ندادی لایو چیه.

لایو یه برنامه‌ی زنده اس، الآن مثلاً من دارم این صحبتا رو می‌کنم، یکی می‌تونه همینا رو زنده ببینه، انگار کنار منه، ولی داره توی گوشی می‌بینه، عوض این که بیاد رو در رو با من صحبت کنه، تایپ می‌کنه برام.

- آهان، بعد چرا رفتی توی لایو اون پسره؟

خب بالاخره من ماکانی‌ام.

- ماکانی یعنی چی؟

یعنی کسی که ماکان بند رو دوس داره، مثل آرمی.

- چرا ماکان بند رو دوست داری؟

یه ۵، ۶ سالی می‌شه، دوسشون دارم.

- چرا؟

پسرای خیلی نازی ان، من یه عادت بدی دارم خواننده‌ای میاد، دیگه از قبلی خوشم نمیاد، ولی ماکان بند و بلک پینک و بی‌تی‌اس رو من هنوز هر سه تاشون رو دوس دارم، چون اینا بهترین. بعد بازیگرای مورد علاقه‌ام فقط این دوتان، یعنی هر بازیگری از دلم بره، هیچ‌وقت این دوتا از دلم نمی‌ره.

- نگفتی چرا ماکان بند رو دوست داری؟

آهنگ هر بار این درو محکم نبند رو پسرخاله‌ام برام گذاشت، بعد من هر جا رفتم اون آهنگ رو می‌شنیدم، وایمیستادم، بعد آهنگش رو دانلود کردم، راجبشون خوندم بعد.

- راجع به اون‌ها کجا خوندی و چی خوندی؟

این که کی ان و چی ان رو توی اینترنت سرچ کردم، بعد عاشقشون شدم، بعد یه بار توی اینستا زدن امیر ازدواج کرد، دروغ بود، شایعه بود، من یک هفته داشتم افسردگی می‌گرفتم.

- چرا؟

چون که من دختر خاله‌ام، دختر عموم می‌گفتیم ما بزرگ شیم با اونا ازدواج می‌کنیم، ولی اینا نمی‌دونن ما کجای دنیاییم، ما کی هستیم، من و دختر عموم هر موقع که می‌رفتیم شمال، هر جا که باهاشون بودیم، فقط می‌گفتیم مثلاً فکر می‌کردیم اونا ما رو گروگان می‌گیرن به ما می‌گن، من عاشقتم و ما باهاشون ازدواج می‌کنیم، من توی تبلتم به غیر از بلک و بی‌تی‌اس، ماکان بنده بعد من بایسم امیره.

- بعد راجب ازدواج باهاشون توی ذهنت چی بود و چه فکری می‌کردی؟

مثلاً می‌گفتم، من با ملکا می‌رم، ملکا آبجیمه، می‌رم کنسرتشون، اون موقع قرار بود پسر باشه، ملکا هنوز به دنیا نیومده بود، اسم یکیشون رهامه، اسم یکیشون امیره، می‌خواستم اسم داداشم رو بزاریم توی شناسنامه علی اصغر، بعد رهام صداس کنیم یا ماکان، بعد من می‌خواستم برم جلوشون

اول بگم، شما نباید ازدواج کنید، من عاشقتونم، امیر تو نباید ازدواج کنی تا من بزرگ شم، بعد به ملکا که آبجیمه بگم، رهام تو این جا شاهدی، بعد خود رهام تعجب کنه، بگه رهام؟ بعد بگم آره، حالا اصلاً ماکان تو این جا شاهدی، باید این حرفا رو یادت باشه، بعد یه دختر رو داشتیم می‌دیدم، بادیگاردشون نمی‌داشت دختره بره نزدیکشون، قشنگ دستش رو ضریبری کرد، کوبوند تو سینه‌ی دختره، امیر یه چک خوابوند تو گوش بادیگاردش، یعنی من دلم حال اومد، از ته قلبم خندیدم، بعد به بادیگارده گفتم، تو اخراجی، بعد دختره رو بغل کرد با این که دختره ۱۵ سالش بود، من با خودم گفتم، ای کاش من جای اون دختره بودم اون دردی که اون کشید رو من می‌کشیدم، ولی امیر من رو بغل می‌کرد.

- الان هم دوستش داری؟

آره، بعد یه بار از دختر خاله‌ام پرسیدم، دوس داری الان عوض این که خونه ما باشی، کجا باشی؟ گفتم من دوس دارم تو یکی از برنامه‌هایی باشم که بلک‌پینک و بی‌تی‌اس یه جان. گفتم منم، من الان دوس دارم، الان از ته قلبم می‌گم.

- دیگه چی؟

چند وقت پیشا یه تماس تصویری الکی بود با بی‌تی‌اس، بعد مثلاً جیمین یه جور نشسته بود، انگار نشسته بود روی مبل، بعد یه چیزی بود، نامجون می‌گفت تو خیلی کیوتی، من عاشقتم، بعد خاله زهره‌ی فوضولم رفت به بابام گفتم.

- چی گفت؟

گفت آره، این جور چیزا رو نگاه می‌کنه و فلان و بیسار، بابامم گوشی رو ازم گرفت.

- یه بار قشنگ بگو به بابات چی گفت؟

گفتش نمی‌دونم، دخترت رفته تماس تصویری با اونا رو دانلود کرده، داره با اونا حرف می‌زنه، بعد من و فاطمه با هم داشتیم فکر می‌کردیم، اگه قرار باشه با اونا تماس تصویری داشته باشیم قلبمون ایست می‌کنه.

- تماس تصویری الکی بود؟

آره، فیلم ضبط شده بود، اما اگه ما بخوایم با اونا تماس تصویری بگیریم، همون موقع که هیه دونه بهمون بگه هلو، باید خودشون از سئول بیان جنازه ما رو جمع بکنن.

- یعنی این قدر دوستشون داری؟

من حاضرم جونم رو براشون بدم، اگه یه روز بگن کرونا گرفتن من خودم رو اعدام می‌کنم.

- جداً؟

آره.

- آخه چی باعث می شه این قدر دوستشون داشته باشی؟ انگار از مامان و بابات هم بیش تر دوستشون داری؟

نه دیگه، مامان و بابامم یه چیزیشون بشه، سخته می کنم، دق می کنم، مامان و بابام رو بیش تر دوس دارم. مثلاً اونا رتبه ی هفتم، هشتمن، ولی مامانم و بابام و خواهرم ملکا، توی رتبه ی اولن، بین اگه اتفاقی واسه مامان و بابام بیفته، من سرم رو می برم.

- بعد مامان و بابات می دونن که این قدر این ها رو دوست داری و آهنگ هاشون رو گوش می دی؟ آره می دونن، وقتی می خوام کار بکنم، اونا رو می ذارم، مامانم می گه بسه، خفه شون کن، الهی اونا لال شن بمیرن، بعد منم می گم، مامان، یه بار دیگه همچین حرفایی بزنی من می دونم و تو، بعد با ریتم آهنگای اونا آهنگ می سازه، مثلاً واسه آهنگ دی ان ای می گه، اُسکل خرمی و اینه، بعد واسه ماکان بندم همین جوریه، بعد می گم برای چی این کارا رو می کنی؟ می گه می خوام اینا از ذهنم بیفته، من می گم مامانی تو این کارا رو بکنی، من بدتر لج می کنم، عوض این که از ذهنم بیفته. بعد بعضی وقتا می شینم با خودم فکر می کنم، چیه و من چرا انقد محبت به اینا دارم، خب من می تونم بگم نه بایسی دارم، نه کراشی، نه چیزی.

- منظورت از کراش چیه؟

کراش یکی رو دوس داری دیگه، مثل بایسه، من خودم یه ضرب المثلی ساختم، هر کس که مرا کراش خود می داند، کفرش به کنار، عجب کراشی دارد.

- تو الآن روی کی کراش داری؟

بلک پینک، بی تی اس، روی صدای دوست دختر خاله ام، یه صدای نازی داره.

- خوب یه کم راجع به بازیگرهای مورد علاقه خودت بگو؟

امین حیایی و دارا حیایی، حالا یه سوال الآن براتون پیش میاد که دارا حیایی کیه؟



- کیه؟

پسر امین حیاییه، ۲۰ سالشه.

- چرا این ها رو دوست داری؟

دارا که اصلاً براش می‌میرم.

- چرا؟

دارا که یه چشای خفنی داره، یه صورت خفنی داره که آدم دلش می‌خواد، اصن من برسیم سمت اون، اون قدر بوش می‌کنم، انگار صورتش شسته شده (با خنده).

- توی ذهن خودت چه فکری راجع به اون می‌کنی؟

من مثلاً بعضی اوقات که می‌خوام بخوابم فکر می‌کنم اگه یه روز به اون برسیم چه کار می‌کنم؟ شاید امکان داره من حالا مثلاً اون که ۲۰ سالشه نمیاد با من ازدواج کنه، حالا اون ۲۰ سالشه، ماکان بند رهام ۳۰ سالشه، امیر بیست و خورده‌ای سالشه، اینا که صبر نمی‌کنن با من ازدواج کنن.

- اگر صبر کنن، حضری باهاشون ازدواج کنی؟

اگر با همین قیافه بمونن، آره.

- پس به خاطر قیافه‌اش هست فقط؟

قیافه‌اش و خیلی چیزای دیگه. حتی اون صدایی که داره، حتی من از کیسان هم خوشم میاد. کیسان دیباج که کیسان یه اسم عربیه، دست راست مختار کیهان بود که به عربی می‌شه کیسان، بعد من این‌ها رو توی از سرنوشت دیدم که یه برنامه‌ی جالبیه، اسم دارا حیایی رو هم دیدم، گفتم چه قدر فامیلیش شبیه امین حیاییه، دختر خاله‌ام گفت خنگه، پسرشه دیگه، بعد یه چیز جالبی هم راجب امین حیایی هم می‌خوام بگم.



- بگو عزیزم.

امین حیایی طلاق گرفته، یه زن دیگه گرفته.

- از کجا می‌دونی؟

توی اینستا خیلی می‌زنه، پژمان بازغی هم سومیشه، یه بار ۲۰ ثانیه قلبش وایساد، ولی دوباره زنده شد.

- از کجا می‌دونی؟

اینستا همه‌اش اینستا.

- آهان بع... .

آهان، تازه، تازه نامجون هم لباس جون گوک رو هم پاره کرده، داشتن فیلم می‌گرفتن، گفتن تو می‌تونی لباس یکیشون رو پاره کنی، گفت آره. کمپانی ریسیشونه از نامجون پرسید، سولو یا بی‌تی‌اس؟ سولو یعنی تک خونی، گفت بی‌تی‌اس، چون ریسیشون بود، گفتن تو که ریسی کدومشون رو انتخاب می‌کنی؟ گوکی رو آورد جلو، بعد لباسش زیاد خوب نبود، قشنگ جلوی دوربین اومد، حالا خودشون لباسشون رو پاره می‌کنن جلوی کنسرت.

- چرا لباس‌هاشون رو جلوی کنسرت پاره می‌کنن؟

مثلاً داد می‌زنن، من عاشقتم، هر کی آرمیه، جر می‌دن یا با دست صورتشون رو می‌زنن یا مثلاً کلاهشون رو بندش رو می‌گیرن می‌کشن، فقط یه دونه می‌مونه یا مثلاً موهاشون رو می‌کشن.

- به نظرت چرا طرفدارها با این کارها به خودشون آسیب می‌زنند؟

برای این که می‌خوان بگن که ما خیلی دوستتون داریم، وای یعنی من دلم می‌خواد جای اون دختره باشم.

- کدوم دختره؟

بین یه جا کلیدی، میندازن هر کی گرفت مال اون، گوکی یه دونه جا کلیدی عکس خودش رو پرت کرد، افتاد رو چشم اون دختره برداشت، دختر رو آورد روی صحنه جلوی صحنه ازش عذر خواهی کرد، بعد هر کدوم از اعضای بی‌تی‌اس بهش یه جا کلیدی دادن، مثلاً یه دختره گفته بود، هر چی الان تنتونه رو می‌خوام، بلیزاشون رو در آوردن با یه جلیقه اومدن، بعضی وقتا اصن با یه شلوارک و یه لباس تکی میان، اونا اصن خارجین، بعد پسرخاله‌هام می‌گن، اونا آرایش می‌کنن و فلان، خب آره اونا خط چشم می‌ذارن، گوشواره و گردنبند میندازن، ولی نمیان رژ لب بزبن که.



- خوب اگر پسر هستند، چرا این کارها رو می‌کنن؟

توی ایران انگشتر و گردنبند جا افتاده اس، توی کره اینا هم جا افتاده اس، توی ایران هر کی ریش نداشته باشه، انگار نه انگار مرده، ولی اون جا هر کی داشته باشه، انگار پیرمرده.

- این‌ها رو از کجا می‌دونی؟

خب توی گوگل می‌خونم راجبشون، دینامیت توی لایکی که یه برنامه‌ایه مثل اینستاگرام، توی یه روز ۳۰ میلیون لایک خورد ۳۰ میلیووون، تو کشور ایران از بین ۸۰ میلیون می‌دونی چند نفر اونا رو دوست داره؟ ۴۰ میلیون نفر.

- خوب فرض کن رفتی کنسرتشون خوب، دوست داری کنسرت کدومشون بری؟

بین اون سه تا اگه توی ایران باشم صد در صد ماکان بند.

- نه فرض کن که هر سه تاشون رو هم می‌تونم بری.

اول ماکان بند، بعد بلک‌پینک، بعد بی‌تی‌اس. با این که بی‌تی‌اس رو از همه‌شون بیش‌تر دوس

دارم. اصلاً من برم پیش بی‌تی‌اس، می‌دونی چه کار می‌کنم؟

- چه کار می‌کنی؟

حتی اگه کمپانی صورتمم کبود کنه، می‌رم از روی صحنه تهی یونگ رو بغل می‌کنم!

- چرا؟

چون بایسمه، بعد شده باشه، جلوی همه تهی یونگ منو پرت کنه زمین بگه برو بابا، تو کی هستی با این ریخت و قیافه، حتی جلو همه ضایع بشم، همه به من بخندن، من برام اهمیت نداره. حتماً بلندگو رو می‌گیرم، از یکیشون می‌گم، باشه شما منو مسخره کنید، ولی من تهی یونگو از همه‌ی عالم بیش‌تر دوست دارم. من همین که دخترخاله‌ام اولین بار عکسشون رو نشونم داد، گفت کدوم بهتره، من دستم رو گذاشتم روی تهی یونگ، با این که درست نمی‌شناختمش، وقتی فکر می‌کنم تهی یونگ منو ببینه شاید یه چیزی که ازش بخوام رو بهم بده.

- چی مثلاً؟

مثلاً عین اون دختره بهم جا کلیدی بده، بعد من یه فیلم رو داشتم می‌دیدم، واقعاً به اون دختره

و پسره حسودیم شد.

- چرا؟

دل‌م می‌خواد من جای اونا باشم.

- چه فیلمی بود؟

پسره می‌ره سمت صحنه بادبازدار، هیچ‌وقت نمی‌ذارن کسی بره نزدیک، چون هل می‌دن. دختره

و پسره رفته بودن نزدیک، گفتن اگه نذارین ما ببینیمشون، چاقو هم برده بودن گفتن رگ دستمونو

می‌زنیم، بعد جون گوک که دید بادیگارد رو، اونا رو هل داد با سر رفتن توی دیوار، بعد اومدن اونا رو روی شونش گذاشتن بردنشون.

- تو حاضری این کار رو برای دیدنشون انجام بدی؟

من حاضرم بادیگارد صورتتم رو کبود کنن، دست و پام رو قطع کنن، ولی برم ببینمشون.

- فقط ببینیشون یه لحظه؟

برم دستم رو بزنم سمتشون، بغلشون کنم.

- گفتی تهی یونگ رو از همه بیش‌تر دوست داری، چرا؟

ببین من اصلاً نمی‌شناختم، فقط جیمین رو می‌شناختم چون اولین عکسی که دیدم ژولیده بود.

من دلم واسه جیمین و جیم می‌سوزه.

- چرا؟

جیمین نمی‌تونه دستشو به شکل قلب در بیاره چون دستش کوچیکه!

- یه چیز رو نگفتی، چرا تهی یونگ رو از همه بیش‌تر دوست داری؟

ببین من اولش، دو، سه هفته گفتم بگذار بشناسمشون، بعد دخترخاله‌ام گفت اگه بایست رو

انتخاب نکنی، ازت بپرسن بایست کیه، می‌گی هیشکی، بعد می‌گن داری بی‌تی‌اس رو مسخره

می‌کنی و اینا، بعد منم دستم رو گذاشتم روی تهی یونگ، وقتی شناختمشون گفتم: خدایا شکرت،

شکرگزارم که دستم رو گذاشتم روی این بشر.

- چرا؟

خوشگله، خوش تیپه توی دنیا، توی هستی، سومین مرده خوشگله.

- پس به نظرت خیلی خوشگله؟

نظر من نیست، نظر کل دنیا هس!



- دوست داری شبیه اون‌ها باشی یا سعی می‌کنی شبیه اون‌ها باشی؟
اگر مادر و پدرم می‌داشتن، من یه گوشی می‌خریدم، قابش رو می‌ذاشتم بی‌تی‌اس، الان سفارش دادم برام پیکسلاشون رو بیارن، بعد داشتم می‌گفتم، جیمی انگشتاش کجبه، اذیت می‌شه، من براش دعا می‌کردم که خوب بشه، الان یه دستگاهی هست، اونو می‌ذاره درست می‌شه.

- ریحانه حالا تو توی این چند وقتی که طرف‌دارشونی، چیزی ازشون یاد گرفتی؟
ازشون صداقت رو یاد گرفتم اون‌ها هیچ‌وقت دروغ نمی‌گن، شده باشه بدترین کار دنیا رو بکنن، دروغ نمی‌گن، اون‌ها مثل برادرن واسه همدیگه، مثل بلک‌پینک می‌گن، خانه بلک‌پینک، خانه بی‌تی‌اسه.

- از کجا می‌دونی که صداقت دارن؟
توی گوگل همه فیلماشون رو دیدم، مثلاً تهی یونگ یه بار داشت پنهون کاری می‌کرد، نامجون دید هلش داد، گفت ما روز اول مگه به هم قول ندادیم با هم رو راست باشیم، داشتن تهی یونگ رو حذف می‌کردن.

- خوب دیگه چی یاد گرفتی؟
صداقت، دروغ نگفتن، حتی مهربونی رو هم ازشون یاد گرفتم.
- چه جور می‌باشی؟

جیمین یه سگ گرفت، اسمش رو گذاشت توکا، بعد شوگا ناراحت شد که چرا اسم سگت رو شبیه اسم من گذاشتی، اگه عوضش کنی می‌بخشمت، بعد جیمین با این که آرزو داشت اسم یکی رو بذاره توکا، ولی اسم سگش رو عوض کرد. خیلی مهربونه.

- بعد گفتی فیلم‌هاشون رو دیدی، چه طوری هستن؟
مثلاً فیلمای خون‌شون رو، مشکلاتی که داشتن، مثلاً جیمین کرم پودرش و خط چشمش رو می‌داشت توی یخچال.

- بعد تو سعی می‌کنی ازشون تقلید کنی؟
همین محبت و صداقتشون رو، من بیش‌تر تقلیدم اینه که ازشون رقصشون و آهنگاشون رو یاد بگیرم، من فکر می‌کنم اگه یه روز اون‌ها رو ببینم، واسه من چه اتفاقی می‌افته.

- مثلاً چی توی تصویر هست؟
تصور می‌کنم اگه یه روز انگشتم به یکیشون بخوره یا یکیشون بهم جا کلیدی بده، بخوره توی صورت‌تم، شاید من غش بکنم، شاید من سکنه بکنم، نمی‌دونم شاید سنکوب بکنم. مثلاً کسی بخواد از اون‌ها شکایت بکنه، من جلوش رو می‌گیرم، می‌گم تقصیر اون نیست، من دوستش دارم، به اون اصلاً مربوط نیست بذارید بره.

- حاضری به خاطرشون چه کارهایی بکنی؟

- من حاضرم حتی اگه بادیگاردا من رو هل بدن و دست و پام بشکنه، ولی برم پیششون.
- بعد فیلم‌هایی که ازشون می‌بینی رو کی می‌گیری؟
- دوربین مخفی می‌ذارن توی خونه‌شون، بعد دوربین رو از راه دور کنترل می‌کنن، مثلاً توی بلک‌پینک، جنی اومد پنکیک درست کنه، گند زد، ولی یه وسایلی دارن، بعد اینا با هم زندگی می‌کنن، ولی ماکان بند جدا ان.
- از کجا می‌دونی؟
- خب امیر واسه خودش یه خونه اجاره کرده، رهام واسه خودش خریده.
- خوب این‌ها چرا باید از خودشون فیلم بگیرن و توی خونه‌شون دوربین بگذارن؟
- خب اول این کار رو نمی‌کردن، بعد ارمیا و بیلینکیا اصرار کردن، گفتن ما می‌خوایم بدونیم شما چه کار می‌کنین، ما می‌خوایم ببینیمتون ما نمی‌خوایم فقط توی کنسرتا و عکسا ببینیمتون.
- دوست داری یه روزی جای اون‌ها باشی؟
- نه، من دوس دارم بدونم، اونا الان دارن چه کار می‌کنن.
- چرا؟
- خب مثلاً اگه پیش اونا باشم انگار جای اوناام، مثلاً باهاشون زندگی کنم، یعنی ولی من یه دقیقه پام رو بذارم اون‌جا، شاید سخته کنم و شاید بمیرم.
- خوب ریحانه بیا فرض کنیم الان یه دونه غول چراغ جادو هست، می‌گه می‌خوام یه دونه آرزوی تو رو برآورده کنم، چه آرزویی می‌کنی؟
- این که برم تو یه برنامه‌ای، اونا منو دعوت کنن توی سئول زندگی کنم، یه هفته خونه‌ی بی‌تی‌اس یه هفته خونه‌ی بلک‌پینک باشم.
- دوست داری عضوی از اون‌ها باشی؟
- آره.
- چرا؟
- من دوس ندارم مثل اونا خوانندگی کنم، دوس دارم پیششون باشم، منم همراهشون برقصم.
- مگه چه جوری می‌رقصن؟
- اونا خیلی خفنن، مثلاً این جوری این جوری (ادای رقص را درآورد) می‌رقصن، تند می‌رقصن، انگار شیطان طراحی کرده، ولی بلک‌پینک آروم می‌رقصن.
- یعنی چی شیطان طراحی کرده؟
- یعنی خیلی خفنه، انگار یه شیطان توی ذهنشونه که این رقصا رو طراحی می‌کنن.
- حالا فیلم و سریال هم می‌بینی؟
- آره بیگانه‌ای با من است، شبکه دو.



- چرا این فیلم رو می‌بینی؟
- خب دوشش دارم، دنبالش می‌کنم، من اول از سرنوشت رو می‌دیدم، همون که دارا حیایی و کیسان دیباج بازی کرده بودن، بعد تموم شد، این رو نگاه می‌کنم. من آرزومه از سرنوشت تا فصل صدشتم ساخته شه و دارا و کیسان بازی کنن.
- فقط به خاطر اون دو نفر می‌دیدي؟
- خب نه مثلاً... (به مدت ۱۵ دقیقه کل داستان را با جزئیات تعریف می‌کند).
- آهان پس این طور، خب ریحانه تو گوشي و تبلت هم داری؟
- من به گوشي دارم، اول مال بابام بود، بعد داد به مامانم، بعد اونم داد به من، خیلی به درد نخوره، از تبلتم بیش تر استفاده می‌کنم.
- سیم کارت هم داری؟
- می‌خوام سیم کارت دانش‌آموزی بگیرم.
- چرا؟
- می‌خوام به دوستانم زنگ بزنم، راحت حرف بزنم هر موقع که دلم خواست، الآن مامانم زیاد نمی‌ذاره، ولی مال خودم باشه، زنگ می‌زنم هیچ کسم نمی‌فهمه.
- توی فضای مجازی هم هستی؟
- من قبلاً توی گوگل یه چیز خیلی بدی که نمی‌تونم بگم رو سرچ کردم، بعد مامانم یکی از دوستانش پلیس بود، زنگ زده بود به مامانم، گفته بود، اگه دخترتون اسم بی‌تی‌اس، بلک‌پینک، ماکان بند رو بیاره، ما میایم دنبال شما، بعد الآن توی گوگل بیش تر راجب درس و اینا می‌گردم.
- خوب می‌تونی بهم بگی چی توی گوگل سرچ کرده بودی؟
- نمی‌گم اینو، هیچ‌وقت نمی‌گم، یه رازه بین من، دخترخاله‌ام، مامانم، مامان بزرگم. حتی اگه اون شخص از فضولی دق کنه.
- چرا خیلی بده؟

آره.

- خوب بگذریم، توی تبلت همون بی‌تی‌اس رو نگاه می‌کنی؟
- آره من به خاطر اون سه تا توی تبلتم، حافظه واسه بازی ندارم، آهنگاشون رو با والپیپرشون رو دانلود کردم، می‌دونم الان می‌خوای بپرسی والپیپر چیه؟ یعنی تصویر زمینه.
- آهان یعنی بازی نمی‌کنی؟
- یه دونه بازی پیانو دارم، اونم می‌زنم و آهنگ پخش می‌کنه.



- چرا این بازی رو داری؟
- چون آهنگای بلک‌پینک و اینا رو داره.
- ریحانه فرض کن که یه روز عادی از خواب بیدار شدی، از اول تا آخر روز چه کارهایی انجام می‌دی؟
- مثلاً اگه درس نداشته باشم؟
- نه، کلاً یه روز عادی از زندگیته.
- خب من ساعت ۱۰ از خواب پا می‌شم، مامانم اینا ۱۲ پا می‌شن، من گوشی بابام رو بر می‌دارم واتس‌آپ و شاد رو چک می‌کنم، بعد مامانم اینا پا می‌شن صبحونه می‌خوریم، بعد می‌زنیم تلوزیون ایران رو نگاه می‌کنیم، بعد می‌زنم کانال پویا هر برنامه‌ای نشون بده اون رو نگاه می‌کنم تا ساعت ۱ که می‌زنیم پایتخت.



- پایتخت رو دوست داری؟
- آره، صد دفه هم نشونش بده، من نگاه می‌کنم.
- چرا؟
- خب جالبه دیگه.
- تو الان چیه پایتخت رو دوست داری؟
- خانواده پر ماجرای هستن دیگه، من خب خوده نقی رو خیلی دوس دارم، ما اصن نمی‌گیم پایتخت، ما می‌گیم بزن نقی.
- گفتی برام جالبه، یعنی چی برام جالبه؟
- خب پنجش که بهتاش اومد، واسه من خیلی جالب بود، اسمش بهرام افشاریه.
- چرا؟
- ازش خوشم اومد، گفتم کاش اینم مثل بازیگرایی که دوسشون دارم، برم پیشش.
- بری پیشش چه کار کنی؟
- برم پیشش باهاش حرف بزنم، من اگه این جوری باشه که از هر کی خوشم اومد بخوام باهاش ازدواج کنم، باید صدتا شوهر داشته باشم (با خنده).
- خوب بخوای با این‌ها حرف بزنی چی بهشون می‌گی؟
- سلام خوبی چه طوری، من یکی از طرف‌دارای پرو پا قرص توام، کاش می‌تونستم پیش تو زندگی کنم، ولی خب نمی‌تونم.
- حالا مثلاً اگه بتونی پیششون زندگی کنی، یعنی دو راه بذارن جلوی پات که زندگی با خواننده و بازیگر مورد علاقه خودت رو انتخاب می‌کنی یا خانواده‌ات رو، کدوم رو انتخاب می‌کنی؟

خب خانواده‌ام رو، بعد ماهی یه بار پیام پیش اونا.

- خوب خانواده خودت رو چه قدر دوست داری؟

من رتبه بندی‌ای مختلف دارم، ولی دوس دارم اون‌ی که می‌پرسه مامانت رو بیش‌تر دوس داری یا بابات رو، دستم رو محکم بکوبونم تو صورتش، بین رتبه بندی کلی من این‌طوره که خدا، مامان و بابا و ملکا، بعد مامان صنفیه بعد مامان فرح و بابا رضا، بعد خاله‌هام، بعد عمه و عموم، بعد پسرخاله‌هام با دخترخاله‌هام، بعد شوهرخاله‌هام، بعد ماکان بند، بعد بلک‌پینک، بعد بی‌تی‌اس، بعد دارا حیایی، بعد کیسان دیاج رو دوست دارم.

- حالا توی این دنیا بیش‌تر از همه با کی صمیمی هستی؟

صد در صد با مامانم، حالا مثلاً نمی‌تونم بگم چی سرچ کردم، ولی اگه به بابام می‌گفتم، منو می‌کشت، به مامانم گفتم زنگ زد به دوستش که پلیسه شماره دوستش رو گرفت، مسأله رو حل کرد، گفت اگه زنگ نمی‌زدید، سه روز دیگه می‌اومدیم.

- بعد دیگه اون رو سرچ نکردی؟

نه، خیلی بد بود.

- این قضیه پلیس چیه ریحانه؟

تو مثلاً یه چیز خیلی بدی توی گوگل سرچ کنی، پلیس میاد می‌گیرد بعد می‌ری زندان.

- بعد مامانت راجب اون چیز بد بهت توضیح داد؟

خودم می‌دونستم چی بود.

- پس چرا سرچش کردی؟

خب کنجکاو بودم راجبش.

- آهان یعنی اون موقع که سرچ کردی، نمی‌دونستی؟

می‌خواستم عکس واقعیش رو بدونم، من از اون موقع که اونو سرچ کردم یه اتفاق بدی می‌افته تا صبح استرس دارم، قبل اون می‌گفتم، حالا یه اتفاقی افتاده دیگه، می‌گرفتم می‌خوابیدم، ولی از اون موقع همه‌اش استرس دارم.

- من متوجه نشدم، برای چی استرس می‌گیری؟

خودمم نمی‌دونم.

- یعنی منتظری یه اتفاق بد بیفته؟

حالا هر چی دیگه، یه کار بد بکنم.

- یه کم راجب دوست‌های خودت بگو.

من دوست زیاد ندارم، چون نمی‌تونم رابطه‌ام رو با یکی نگه دارم.

- چرا؟

یکی بهم خیانت می‌کنه، سریع باهاش کات می‌کنم.

- خیانت یعنی چی؟

یعنی اذیت کردن، مثلاً من به تو می‌گم می‌خوام فلان کار رو برات بکنم، مثلاً ازت ۲۰۰ تومن

پول می‌گیرم، بعد دیگه بهت برنمی‌گردونم.

- دوست‌های تو تا حالا بهت خیانت کردن؟

اگه نکرده بودن که من الان یه عالمه دوست داشتم، مثلاً وقتی من یه گروهی درست می‌کنم،

همه ترک می‌کنن، ولی دوستام یه گروهی درست می‌کنن، تکون نمی‌خورن، تازه می‌مونن حرف

می‌زنن، اونا گروه درست می‌کنن خیلی کم پیش میاد منو بیارن توش، بعد اگه خاله‌ام منو بلاک

نمی‌کرد، با دختر خاله‌ام درد و دل می‌کردم.

- چرا خاله‌ات تو رو بلاک کرد؟

چون وقت و بی‌وقت با دختر خاله‌ام چت می‌کردم.

- بعد بلاک یعنی چی؟

شماره اون آدم رو از حافظه‌ات پاک می‌کنی.

- با دختر خاله‌ات راجب چی حرف می‌زدی؟

مثلاً سلام کی می‌ای خونه مامان صفیه، من اون جام، تو اون جایی چه کار می‌کنی، مثلاً می‌گفتم

فاطمه، فلان کار رو کردم، مامانم داره دعوا می‌کنه، درسام مونده، بعد اون قضیه رو هم بهش

گفتم، قسمش دادم گفتم، اگه به کسی بگی، آرزو می‌کنم شوگا بمیره، اونم از ترس این که اونا

اتفاقی براشون نیفته به کسی نگفت.

- راستی توی فضای مجازی فعالیت می‌کنی؟

آره واتساپ و شاد و اینستا.

- توی اینستا چه چیزهایی رو نگاه می‌کنی؟

مثلاً چند وقت پیشا یه مرد و زن رو با شرت دیدم، سریع هم زدم رفت، می‌خواستن شرت تبلیغ

کنن. خب زنیکه و مرتیکه‌ی نمی‌دونم پفی**، تو غلط می‌کنی عکس شرت رو می‌ذاری، عکس

سوتینت رو می‌ذاری، بعد دوستم توی گوشی خودش، می‌دونی چی بهم نشون داد.

- چی؟

نشون داد مرده سوتین بسته با شرت.

- چرا بهت نشون داد؟

واسه خنده.

- نظرت در موردش چیه؟

خنده‌دار بود دیگه.

- اون عکس رو از کجا آورده بود؟
- گوگل، به یکی از فامیلاش گفته بود، من هر چی رو نگاه می‌کنم شما نیاید گیر بدید دیگه.
- داشتی می‌گفتی توی اینستا چی نگاه می‌کنی؟
- پریسا و فاطمی این جور دخترا.
- این‌ها چه کسانی هستن؟
- از این دخترایی که فالوور دارن، کلیپ ضبط می‌کنن، بعد یه عکسایی هم هست دیدم، مرده با شلوارک و ایناس مثلاً ماهیچه‌اش رو به رخ آدم می‌کشه.
- چرا خوب؟
- مثلاً بگه من قدرتمندم و قویم و فلان، می‌دونی من چی دوس دارم؟
- چی؟
- دوس دارم بدنم سیکس پک داشته باشه، می‌دونستی که بلک‌پینک و بی‌تی‌اس سیکس پک دارن؟
- سیکس پک چیه؟
- یه چیزیه شکم ۶ تیکه می‌شه.
- چرا دوست داری این جوری باشی؟
- آدم رو قدرتمند نشون می‌ده، یعنی ورزشکاره!
- خوب پریسا کی بود؟
- از این دخترا که کلیپای خنده‌دار درست می‌کنند.



- راجع به چی؟
- بابا یه دختره اسکلیه، بعد مثلاً خودش هم می‌شه بابای خودش، هم داداش خودش، هم مامان، خودش هم آبجی خودش، همه نقشا رو خودش بازی می‌کنه.
- چرا نگاهش می‌کنی؟

چون ازش خوشم میاد، با مزه اس، سرگرم می‌شم دیگه.

- به نظرت اگر من برم الان کلیپای این دختره رو ببینم، چی ازش یاد می‌گیرم؟
هیچی یاد نمی‌ده، فقط می‌خندونه، ولی با پیجای مختلفی آشنا می‌کنه آدمو، مثلاً واسه بلیط باغ وحش یا لوازم آرایش.

- چرا این کار رو می‌کنه؟

مثلاً تو یه آدمی رو دنبال می‌کنی که فالووراش زیاده، بعد می‌ره از یه جایی مغازه‌ای، آدمی، کارخونه‌ای یه وسیله‌ای رو می‌گیره امتحان می‌کنه، بعد میاد به تو هم پیشنهاد می‌کنه.
- این کار نفعی براش داره؟

ازشون پول می‌گیره، اگه خوب بود، تبلیغ می‌کنه.

- دوست داری یه روزی تو هم این کار رو بکنی و فالوور زیاد داشته باشی؟

من که بابام نمی‌ذاره، اگه بابام می‌داشت، با مامانم می‌زدیم.

- دوست داشتی چه پیجی بزنی؟

مثلاً اسلایم و خلاقیت آشپزی.

- بعد چه کار کنیدی؟

هر شب با اسلایم بازی کنم، فیلم بگیرم یا آشپزی‌های مختلف آموزش بدم با کمک مامانم.

- بعدش چی می‌شه؟

فالوور جمع می‌شه، بعد وقتی زیاد شدن تبلیغ می‌دی، مسابقه می‌ذاری، می‌گی اگه این آدمایی

که من دنبال می‌کنم رو دنبال کنیدی، مثلاً یه جارو برقی، یه درد بی‌درمونی، بهتون جایزه می‌دیم.

- پس دوست داری درآمدزایی کنی؟

آره.

- دوست داری فقط درآمدزایی کنی؟

نه، دوس دارم همه من رو ببینن.

- چرا؟

خب من از یه بچه ۷ ساله چی کم دارم؟ اسمش الساعه، از خودش فیلم می‌گیره.

- آخه به چه درد می‌خوره، آدم فالوور زیاد داشته باشه.

که همه ببیننش!

- خب تو فالوورات چند نفرن؟

من ۲۰۰ تا.

- گفتمی نمی‌توننی رابطلات رو با دوست‌های خودت نگه داری، به نظرت چی باعث این مسأله

می‌شه؟

خب نمی‌دونم واقعاً چرا، خداییش نمی‌دونم، ولی دوستانم نمی‌خوان با من باشن، ولی من دختر عمومم توی مدرسه خودمونه، اونم نمی‌ذاره با کسی دوست بشم، بعد دوستانم به من پز می‌دن، آی مامان من آرایشگره، مامان من فلانه، بعد منم حرصم می‌گیره، آره مثلاً فردا ساعت فلان، توی فلان جا بیا ماشینمون رو ببین، بیا وسایل خونه‌مون رو ببین، اتاقم رو ببین، ما پول داریم و اینا. خب ما هم توی املاکیم، مثلاً دوستانم با تاپ ماپ میان، منم یه نیم تنه دارم یه بار با اون رفتم هر کی دید دهنش باز موند، مثلاً نیم تنه بود با یه جلیقه.

- بعد به نظرت هر چی لباس بازتر و لختی‌تر باشه، یعنی قشنگ‌تره؟
آره، من دلم می‌خواد مثل خیلایی که توی اینستا لباسشون تا این جاشونه (ران خود را نشان داد)، فقط یه دونه لباس می‌پوشن و لباسشون خیلی کمه، مثل اونا باشم، بعد مثل اونا کلاً ازم فیلم بگیرن.

- چرا دوست داری؟

راحته دیگه، خب قشنگم هست، لباستم خوشگل باشه، بیش‌تر دوس دارن ببینن.

- یعنی بازتر باشه؟

آره.

- به نظرت حالا ما یا هر کسی که از این فیلم‌ها می‌گذاره، دلیلش چیه؟
چشم دیگران رو در بیاریم، ببین ما داریم مثلاً می‌پوشیم یا می‌خوریم، اما شما ندارید. این نظر منه.

- اصلاً به نظرت چرا اینستا رو ساختن؟

توی واتساپ خب خیلی بده، فقط چت می‌شه کرد، ولی توی اینستا می‌تونن فیلم ببینی، مثلاً اینستا سرگرمی داره، ولی واتساپ نداره، من نمی‌تونم توی واتساپ شماره لیسارو داشته باشم، ولی توی اینستا می‌تونم فالوش کنم.

- بعد آرایش رو هم دوست داری؟

آره خیلی.

- چرا آرایش نمی‌کنی؟

ببخشید، من نمی‌دونم یه چیزی واقعیت داره یا نداره، می‌گن توی لندن من فقط شنیدم، یه مسابقه دوچرخه سواری گذاشتن که مرد و زن لختن.

- خوب که چی بشه مثلاً؟

نمی‌دونم، مثلاً زنا لخت می‌اومدن بیرون، می‌گفتن ما آزادی می‌خوایم، ما آزادی می‌خوایم.

- به نظرت این کار درسته؟

خب نه، وقتی یکی از این‌جا به بعد یه انسان رو ببینه (زیر شکم خود را نشان داد) یعنی انگار لختی رفتی حموم، درست نیست، ولی عکسشون رو ندیدم، فقط شنیدم.

- از کی شنیدی؟
- دختر خاله‌ام.
- اون از کجا می‌دونست؟
- نمی‌دونم.
- خوب داشتی راجب آرایش می‌گفتی.
- من خیلی آرایش رو دوس دارم.
- آرایش می‌کنی؟
- نه، فقط بعضی وقتا رژ لب و رژ گونه می‌زنم، یه بار که لباسم خیلی خوشگل و با کلاس و خفن بود، خیلی، خیلی خط چشم و رژ لب و ریمل زدم.
- چرا دوست داری؟
- همین جوری.
- به نظرت خوشگل تر می‌شی؟
- آره.
- دوست داری چیزی رو در خودت تغییر بدی؟
- آره، مثلاً من بعضی شبا واسه این که بخوابم صلوات می‌فرستم، دوس دارم توی ذهنم هم بتونم فکر و خیال کنم هم صلوات بفرستم، یا مثلاً دروغ گفتن رو حذف کنم.
- دروغ می‌گی؟
- نه حالا، من که زیاد نه.
- دوست داری چیزی توی قیافه خودت یا بدنت رو تغییر بدی؟
- توی بدنم دوس داشتم لپام چال داشته باشه، الآن یه دونه کوچولو دارم، ولی دوس داشتم هر دو طرفم داشته باشم.
- چرا به این نتیجه رسیدی؟
- مثلاً بهم نگو تو مگه منگلی این جات چال داری، این جات نداری.
- توی قیافت فقط همین رو می‌خوای تغییر بدی؟
- آره.
- هیکلت چی؟
- برای لاغری دوس دارم عین بلک پینک پوست و استخون شم، هر چی هم بخورم دیگه برنگرده.
- یعنی فقط اون جوروی خوشگل و جذاب می‌شی؟
- آره.
- یعنی الآن احساس خوشگلی و جذابیت نمی‌کنی؟
- نه، من بچه‌های هم سن و سال خودم رو می‌بینم، خجالت می‌کشم.



- کی بهت گفته که باید لاغر بشی؟

مامانم، کلاً همه.

- اذیت می‌کنه؟

خیلی، اگه غول چراغ جادو وجود داشت، ازم سوال می‌پرسید، می‌گفتم لاغری.

- تا حالا سعی کردی لاغر بشی؟

آره، همیشه موقع غذا خوردن عذاب وجدان دارم، یه بار پیش دکتر رفتم، رژیم گرفتم، ولی لاغر نشدم، یعنی نمی‌تونم خودم رو کنترل کنم، یه رژیم دیگه حوصم گرفت، کل روز هیچی نخوردم، بعد حالم بد شد، مامانم به زور ریخت تو حلقم.

- اما به نظر من تو هم خیلی خوشگلی، هم خوش هیکلی ریحانه.

ولی من اصلاً نه از قیافه خودم، نه از هیکل خودم، خوشم نیامد، کلاً بدم میاد وقتی ویس

می‌فرستم، انگار بی‌ریخت‌ترین و بد صداترین دختر دنیا ویس فرستاده.

- راستش رو بخوای منم وقتی ویس می‌فرستم، صدای خودم رو دوست ندارم.

اون که همه این جوری ان، ولی من دلم می‌خواد بزرگ شدم، دماغم رو عمل کنم، مژه بذارم،

چشام رو بکشم بالا، گونه بذارم، لبام رو هم پروتز کنم.

- این‌ها رو کجا دیدی؟

جایی ندیدم، خودم دلم می‌خواد، می‌گن دماغت رو عمل کنی، کلاً قیافهات عوض می‌شه، ولی

خب مامانم می‌گه با این فکرات پیری زودرس می‌گیری.

- پیری زودرس چیه؟

یعنی عمرت زود می‌گذره، من هر کی بگه رقص تو از دخترخالهات بهتره، باورم نمی‌شه، می‌گم

توی رو دروایی مونده.

- چرا این فکر رو می‌کنی؟

چون رقص دختر خاله‌ام یه جوریه که فکر می‌کنی انگار از وقتی به دنیا اومده، رفته کلاس رقص

تا همین الان، بعد من می‌خوام یه سوالی ازت بپرسم.

- پپرس!

تو خواهر و برادر داری؟

- آره.

وقتی به دنیا اومدن چه کار کردی؟

- اولش خیلی دوستش داشتم، ولی بعداً مامان و بابام همه‌اش طرف اون رو می‌گرفتن، ولی

بعدش دیگه من بزرگ شدم، فهمیدم اون کوچولو تره.

دقیقاً عین من، منم مثلاً بعضی وقتا می‌رم یه گوشه سوسکی گریه می‌کردم، به مامان و بابام

هم هیچی نمی‌گفتم، با عروسکام درد و دل می‌کردم، الان بهتره شده، ولی مثلاً یه دونه آبجیم رو

این جور می‌کنم، همه غر غر می‌کنن، ولی وقتی بهشون می‌گم شما اونو بیش تر از من دوس دارید،

واسه این که از دلم در بیارن، خوراکی برام می‌خرن، لباسایی که می‌خوام رو می‌خرن برام، هستی

دختر عموم خودش رو پاره پاره می‌کنه، براش نمی‌خرن، ولی من رنگ به رنگ لباس و هودی و

مانتو دارم عوض می‌کنم.

- پس وقتی اعتراض می‌کنی، چیزهایی که دوست داری رو برات می‌خرن؟

آره به جز اسلایم.

- چرا؟

می‌گن خوشمون نمیداد.

- چرا دوست داری؟

باحاله دیگه، واسه میچ خوبه.

- چه فعالیت‌های رو دوست داری؟ مثلاً ورزش و... .

بشینم سرم رو بکنم توی اینستا (با خنده و شوخی)، رقصیدن رو دوس دارم.

- چرا؟

چون ازش انرژی می‌گیرم.

- مامانت اجازه می‌ده؟

آره، ولی به خاطر آهنگا، می‌گه خفه‌شون کن.

- (سپس شروع کرد به خواندن آهنگ‌های کره‌ای، سه آهنگ را به طور کامل حفظ بود).

- تا حالا سعی کردی به خاطر اونا کره‌ای یاد بگیری؟

آره، چندتا کلمه بلدم.

- چه جور می‌یاد گرفتی؟

فیلم و اینا بود.

- راستی ریحانه نماز می‌خونی؟

نه.

- چه امکاناتی دوست داری؟

دوس دارم انقد گرونی نباشه.

- این‌ها رو از کجا می‌دونی؟

اخبار می‌گن دیگه.

- دنبال می‌کنی؟

آره بعضی وقتا مامانم اینا می‌زنن.

- اخبار رو دوست داری؟

نه بابا، همه‌اش آمارای کرونایی، خوشم نمیداد.

- بعد این‌ها رو می‌بینی ناراحت می‌شی؟

آره دیگه، مملکت ما خیلی خرابه، می‌بینم ناراحت می‌شم، همه زندگیمون به دلار اون خارجیا

بسته اس دیگه.

- این‌ها رو بابات بهت گفته؟

نه، شبکه خبر می‌گه یا کلاً اطرافیان حرف می‌زنن، من می‌شنوم.

- به نظرت این وسط مقصر کیه؟

مسوولای کشور و رییس جمهور دیگه.

- چرا؟

خب عرضه ندارن دیگه، دزدی هم می‌کنن، همین می‌شه.

- اگه مسوولان و رییس جمهور عوض بشن، به نظرت کشورمون بهتر می‌شه؟

آره.

- خوب ریحانه جان خیلی ازت ممنونم، از حرف زدن با تو واقعاً لذت بردم.

منم همین‌طور حالا بازم بیا با هم حرف بزنیم.

- حتماً عزیزم باشه.

۷-۲- مصاحبه با شایلین، ۱۱ ساله

صدف خیلی حرف‌های قشنگی می‌زنه، خیلیم خوشگله، با لیدی گاگا موزیک ویدیو بیرون داده، خیلیم زندگی باحالی داره.

- خوب سلام شایلین جان، حالت چه طوره؟ سلام، ممنون خوبم.
- امیدوارم همیشه خوب و سلامت باشی، ممنونم که برای مصاحبه اومدی تا با هم حرف بزنینم. مرسی، شما هم همیشه شاد باشی.
- ممنون، خب یک کم از خودت بگو، این روزها بیش‌تر چه کار می‌کنی؟ خب، بیش‌تر این روزا درگیر درس و مدرسه هستم، تو وقت‌های آزادم هم ویدیوهای آموزشی می‌بینم یا با مامان ورزش می‌کنم.
- شما الان باید کلاس پنجم باشی، درسته؟ بله درسته.
- خوب امتحاناتون گذشته یا مونده؟ نه، امتحانام که تموم شده.
- امتحاناتون مجازی بود دیگه؟ آره، مجازی بودن.
- همه رو خوب دادی؟ جز ریاضی و هدیه‌های آسمان، بقیه رو خیلی خوب دادم.
- امتحان رو با مجازی راحت‌تری یا غیرمجازی؟ خب مجازی بهتره برای من، هم راحت‌تره، هم دیگه لازم نیست برم مدرسه.
- درس‌ها رو هم خوب یاد می‌گیری؟ آره مشکلی نیست، البته یه کم شاید ریاضی اذیتم می‌کنه، آخه مدرسه‌ی ما هم سخت‌گیره کلاً، ولی هدیه‌های آسمان رو خودم نخوندم، ربطی به سختی نداشت.
- نخوندی، یعنی خوش‌تم نمیداد؟ نه راستش، دوست ندارم.
- دلیلش رو می‌تونم بهم بگی؟ نمی‌دونم آخه، کلاً یه جورایی حال نمی‌کنم باهاش، همین.
- آهان که این‌طور. گفتی با مادرت ورزش هم می‌کنی، بیش‌تر چه ورزشی می‌کنی؟

خب مامان من خیلی رو ورزش کردن حساسه، هر روز حتماً باید باهاش ورزش کنم و رژیم غذایی رو نگه دارم، بیش‌تر هم ورزش‌های مخصوص بدنسازی انجام می‌دیم با هم.

- توی خونه همیشه انجام می‌دی یا قبل از کرونا می‌بردت باشگاه یا سالن یا به مجموعه ورزشی؟ خودش می‌رفت باشگاه، منم می‌رفتم والیبال، اما بعد از کرونا با هم توی خونه ورزش می‌کنیم، چون الان خیلی سبک‌تر شده و ورزش‌ها رو هم از تو باشگاه یاد گرفته، می‌تونیم با هم ورزش کنیم، آخه مامان من قبلاً نزدیک ۱۰۰ کیلو بود، ولی الان ۷۰ کیلو شده، به منم می‌گه همیشه باید ورزش کنم و رژیم نگه دارم، چون استعداد چاقی دارم.

توی ذره بین اینستاش پره نرمش‌های مختلفه، همه رو با هم انجام می‌دیم، با آهنگ‌های خفن مخصوص ورزش و بدنسازی.

- پس از روی یک صفحه‌ی اینستاگرام تمرین می‌کنی؟

آره، اونایی که مامانم انجام می‌ده، منم انجام می‌دم، یه سی‌دی هم داریم اسمش ۲۱ دی فیتنه، از روی اونم ورزش می‌کنیم گاهی وقتاً، ولی ورزش‌های اون خیلی سخت‌تر از بقیه هست.



- این آهنگ‌های خفن که می‌گی باهاش ورزش می‌کنی و این تمرین‌ها رو انجام می‌دی چه جوری هستند، این‌ها که خیلی تند رو می‌گی؟

آره خیلی باحالن، خواستی برات می‌فرستم.

- راستی گفتم والیبال هم بازی می‌کردی، به والیبال علاقه داری؟

آره خیلی باحاله، کلی دوست جدید پیدا کردم و کلی لباس قشنگ خریدم برای باشگاه.

- پس الان ناراحتی که نمی‌تون باشگاه بری.

آره خیلی، بیش‌تر از خیلی.

- خوب با دوست‌های خارج از مدرسه‌ات در ارتباط هستی.

آره، اتفاقاً با یکیشون یه پیج زدیم تو اینستا.

- پس خودت هم اینستاگرام داری.

آره، حالا همه اینستا دارن، خیلی باحاله، من و زهرا الآن ۶۰۰ تا فالوور داریم.
- خوب محتوای این پیجتون چی هست و چه مطلبی توی اون می‌گذارید؟
خب بیش‌تر از لباس‌هایی که خوشمون میاد یا آهنگ‌های ایدل‌هامون یا استوری‌های خنده‌دار، تازه یه هفته هس پیج رو زدیم، تو این یه هفته ۶۰۰ تا فالوور گرفتیم، حتی اکسپلورم رفتیم، زهرا می‌گه بیش‌ترش به خاطر اینه که به پیج تم دادیم.
- خوب یک سری اصطلاحات رو برای من توضیح می‌دی، همین ایدل یا مثلاً تم دادن، دقیقاً منظورت چی هست؟ اکسپلورم توضیح بده.
ایدل به خواننده‌هایی می‌گن که تو طرف‌دار دو آتیششون باشی، مثلاً ایدل من بیلی آلیشه، من لباساش رو دارم، کیفش رو دارم، و همه آهنگ‌هاش رو گوش می‌دم، خیلی باحاله، عاشقشم، ایدل زهرا بی‌تی‌اسه.



تم هم یعنی این‌که یه رنگ و شکل خاصی به پیج بدی، مثلاً تم پیج ما صورتی و سفیده و همیشه باید کنار هر پست گل سفید باشه.
اکسپلور هم اون جاییه که اگه پستت زیاد ویو بخوره، می‌ره اون‌جا و معروف می‌شی، یعنی یه جورایی همه می‌تونن ببینن پیجت رو، این جوری دیگه نمی‌خواد حتماً فالوت داشته باشن یا پیجت دستشون باشه.
- همه‌ی دوست‌های تو که هم‌سنت هستن و توی مدرسه با هم هستین، اینستاگرام دارن و اون‌ها هم صفحه دارن یا فقط تو و دوستت فعال‌ترین؟
نمی‌دونم همه تو کلاسمون اینستا دارن یا نه، چون ما ۴۰ نفریم تو کلاس و منم با همه دوست نیستم، ولی دوست‌های من، آره همه دارن، بعد دوستام همه ایدل دارن، ولی خب من و زهرا که یه هفته هست، خیلی خیلی تو اینستا فعالیم و داریم می‌ترکونیم، خیلی باحاله.
- برای هم تعریف هم می‌کنید که مثلاً پیج من این‌قدر فالوور داره یا شده سر این قضیه به هم دیگه احیاناً حسودی کنید؟

- خب شاید اونا به من حسودی کنن، ولی من حسودی نمی‌کنم، چون فالوورام از همه بیش‌تره.
- چه قدر فالوور جمع کردی؟
- می‌گم که کلاً یه هفته هس پیچ رو زدیم و اکتیو کردیم و تو این یه هفته خیلی خوب ترکوندیم، همه دوستانم می‌گن.
- پس یک جورایی به قول معروف می‌شه با اون پز داد، من فکر کنم شاگرد اول شدن خیلی کم‌تر از این پز داشته باشه، آره؟
- (می‌خندد) آره، حتی آیدا هم بهم اون روز حسودی کرد.
- آیدا شاگرد اولتون هست؟
- آره، خیلی خرخونه و جز درس خوندن، هنر دیگه‌ای نداره.
- هنر دیگه از نظر تو چه چیزهایی هست؟
- خب خیلی چیزا، مثلاً به نظر من زهرا خیلی خوبه، می‌دونی مامانم همیشه می‌گه آدم باید از همه جنبه‌ها خودش رو قوی کنه و تک بعدی نباشه، زهرا هم اون طوریه، هم بلده لباس‌هاش رو سِت کنه، هم والیبالش خیلی، خیلی خوبه، هم نقاشی بلده، هم این‌که خیلی خوب آرایش می‌کنه و موهاش رو درست می‌کنه، همه‌اش هم خودش یاد گرفته، بیش‌تر از صدف بیوتی یا ملینا تاج.



- این دوتایی که گفتی، کی هستند؟
- نگو که نمی‌شناسیشون؟ بابا صدف بیوتی خیلی معروفه، بهترین بیوتی بلاگر ایرانیه، حتی، حتی آرایش‌گر آدم‌های معروف خارجیه.
- اسمش آشناست، ولی نمی‌شناسم. خب اون یکی کی هست؟
- اونم یکیه هم مثل صدف، ولی کم‌تر معروفه.
- خوب این‌ها به نظرت موفق هستند و دوست داری جاشون باشی؟
- آره.
- همون جوری که گفتی این‌ها هنره یا نه؟
- آره، صدف خیلی خوبه، خیلی حرف‌های قشنگی می‌زنه، خلیلیم خوشگله، همیشه هم همه برندهای آرایشی براش وسایل می‌فرستن، با لیدی گاگا موزیک ویدیو بیرون داده، خلیلیم زندگی باحالی داره.



- خودت می‌خواهی بلاگر بشی و تبلیغ لوازم آرایشی رو داشته باشی؟
- نه، من دوست دارم فشن بلاگر بشم.
- یعنی لباس‌های مد رو تبلیغ کنی؟
- آره، مثل نیلو.



- فشن بلاگرها دقیقاً چه کار می‌کنند؟
- ببین هر کسی تو دنیای فشن، سبک خاص خودش رو داره، اینا لباس‌های قشنگ می‌خرن و با سلیقه خودشون سیت می‌کنن و تو پیجشون می‌ذارن، بعد کم‌کم لباس طراحی می‌کنن خودشون و مزون می‌زنن، گاهی برندهای دیگه رو تبلیغ می‌کنن، خیلی خوبن، ولی آدم باید خیلی پول‌دار باشه ، مثلاً نیلو خریدهاش رو از دبی می‌کنه، می‌گه تو ایران کوچی یا شنل نیست.



- پس یعنی یک جورایی خودشون هم مد درست می‌کنند و هم چیزی رو مد می‌کنند. خب نیلو خیلی پول داره و همه بلاگرا هم خیلی پول دارن، خلیم همه دوستشون دارن و فالوور دارن، همین چند وقت پیش کادو تولد نیلو به آیدی رند بود! هر کاری بخوان می‌کنن (سوال من را به طور صحیح متوجه نشد و به نوعی پاسخ خودش را داد).

- این اصطلاح‌ها رو هم بهم توضیح می‌دی که مطمئن شم؟ کوچی و شنل که گفتی برند لباس هست؟ بعد قضیه‌ی آیدی رند چی هست؟

(با تعجب می‌گوید) بابا کوچی که خیلی معروفه، انقدر معروفه که هر سال تو مراسم مت گالا، تمام بازیگرا و خواننده‌های معروف لباس کوچی می‌پوشن.



آیدی رند هم که شوهر نیلو برایش خرید، به آیدی بدون نقطه و آندرلاین وسطش، که خیلی کمه و باید پول بدی برایش کلی.

- مت گالا همون چالش‌های لباس هست؟

یه مراسمه خیلی باحالیه.

- پس تو دوست داری فشن بلاگر بشی، تنها هدفت همین هست؟

نه، می‌خوام طراح لباس و مدل هم باشم، مامانم خیلی رو لاغر موندن من حساسه، همیشه برام لباس‌های زیاد سفارش می‌ده از پیج‌های مختلف، و اونم دوست داره من برم تو این کار.

- دیدن این پیج‌ها و کلیپ‌ها توی علاقه‌مند شدن به بلاگر بودن خیلی تأثیر داشته، درسته؟

آره خب، خیلی زیاد، من بعضی وقتا بعد از دیدن این پیج‌ها و کلیپ‌ها حس می‌کنم نمی‌تونم مدل بشم، چون اونا خیلی خوشگل‌ترن، قد بلندترن، لاغرترن و کلی چیز دیگه. من خودم یه کلیپ دیدم که یه مدل توش می‌گفت بیش‌تر اینا فوتوشاپه و واقعی نیست، یعنی فقط برای جلوی دوربینه، اما می‌دونی بعضیاشون انقدر خوبن که هر چی هم عکسشون فوتوشاپم باشه، باز خیلی بهتر از منن.

- پس به نوعی اون‌ها رو جذاب می‌دونی و چون مثل اون‌ها نیستی، قدری ناامید شدی؟

آره خب، اونا خیلی باحال‌ترن.

- باحال ترن یعنی خوشگل ترن؟

هم خوشگل ترن، هم لاغرترن، هم لباسشون قشنگ تره. تازه بیش ترشون اندازه یه اتاق بزرگ کفش دارن، اندازه یه اتاق کیف، یه اتاق لباس. بعد من خودم تازه یه نفر رو دیدم تو اینستا ۱۰ تا اتاق داشت، هر اتاق مخصوص یه رنگ و وسایل طیف های اون رنگی.

- خوب به نظرت همه ی این ها رو استفاده می کنند و اصلاً چند بار قراره همه ی این ها پوشیده بشه؟

خب اینا کارشون همینه، لباس های قشنگ و برند می پوشن، اصلاً نباید بیش تر از دو یا سه بار بپوشنشون، البته همه شون یه کمد لباس های محبوب دارن که اونا رو بیش تر می پوشن.

- آخه این که می گی ده تا اتاق دارن و هر کدوم یک ست و یک طیف، یعنی خیلیاش پوشیده نمی شه یا نهایت یک بار استفاده می شه، به نظرت این ولخرجی نیست؟

خب بیش تر یاش هدیه هست، کادویه، ولی خب پول دارن دیگه، بعد هم کارشون همینه، باید همه مدهای جدید رو داشته باشن.

- اگه بدونی چه قدر منابع طبیعی پای یک مثلاً کفش چرم رفته چی؟ از آب بگیر تا پوست حیوون و کلی آلودگی که تولید شده، نظری در این مورد داری؟

نمی دونم، ولی خب دیگه ساختنش، نمی شه استفاده نکرد که.

- یعنی تو هم پول دار باشی، چندتا چندتا اتاق برای خودت با همین لباس ها پر می کنی؟

آره، من عاشق لباس و البته لوازم آرایشم.

- خوب آخه خیلی هاش استفاده نمی شه، چرا جاهای دیگه پولت رو خرج نمی کنی؟

آخه اونا خیلی پول درمیارن، واقعاً ولخرجی نیست.

- راستی گفتم تو هیچ وقت نمی تونی مثل اون ها خوشگل بشی؟

خب می تونم خوشگل تر از اینی که هستم بشم، اما بعضیا خیلی باحالن، اصلاً نمی شه بهشون رسید، (با خنده ادامه می دهد) تازه کلی هم پول خرج خودشون می کنن که خوشگل تر بشن.

- تو دوست داری خودت خرج کنی و با عمل و این چیزها مثل اون ها بشی؟

نه، دوست ندارم، شاید بعضی وقتا بخوام مثل اونا بشم، ولی نمی خوام به زور خودم رو خوشگل کنم.

- خب برگردیم به یکی از حرف های قبلت، اون ایدل رو که گفتم، یعنی الگوی مورد علاقه،

درست می گم دیگه؟

آره، کسی که خیلی دوستش داری.

- تو طرفدار بیلی آیلیش بودی، دوست هم بی‌تی‌اس، یک کم از آیلیش و بی‌تی‌اس می‌گی؟ یک چیزهایی درباره اون‌ها می‌دونم، ولی خب تو که طرفدار یکیشونی و اون یکی رو می‌شناسی، برام توضیح می‌دی این افراد کی هستند و چی کار می‌کنند؟

آره، بیلی آیلیش یه خواننده ۱۸ ساله هس که خیلی معروفه، صداش خیلی قشنگه و همه‌اش جایزه می‌بره، من لباس‌ها و رفتارهای بانمکش رو خیلی دوست دارم. بی‌تی‌اس هم یه گروه خواننده کره‌ای ان که خیلی محبوبن و سبکشون کی پایه.

- لباس‌ها و رفتارهای بانمک بیلی که می‌گی چه جوریه هست؟

خب بیلی با همه فرق داره، خیلی راحت رفتار می‌کنه و لباس‌های گشاد و بانمک می‌پوشه، خیلی طرفدارهاش رو دوست داره و مغرور نیست، از این‌که صداش جادویی، من نمی‌گم، همه می‌گن صداش جادویی.

- صدای جادویی یعنی چی، یعنی خیلی قشنگه؟

آره، همه می‌گن صداش شبیه صدای الهه‌ها هس.

- یعنی لطیفه، آخه چیزی که من ازش شنیدم، کلیپ‌های خیلی ترسناکی می‌سازه.

نه، صداش رو می‌گم، ویدیو کلیپ‌هاشم اصلاً ترسناک نیستن، خیلی باحالتن که.

- توی ویدیو کلیپ‌هاش چی نشون می‌ده؟

بین من خیلی ویدیوهایش رو دوست دارم، مثلاً ویدیو کلیپ آخریش کلاً توی یه پاساژ بود و بعد

از چند روز معلوم شد همه‌اش رو با یه دوربین ساده گرفته!

اگه منظورت از ترسناک، آوردن عنکبوتش تو کلیپش، خب بیلی خیلی حیوونا رو دوست داره، و

همیشه هم می‌گه اونا هم احساس دارن، خودشم دوتا عنکبوت داره، من که خیلی کلیپ‌هاش رو

دوست دارم، خیلی باحال و خفن.



- خوب چیزی هم از آهنگ‌هاش می‌فهمی؟ منظورم متن خود آهنگ‌هاشه، آخه گفتی ایدلشی به قول خودت می‌خوام بدونم چه قدر با اون آشنایی؟

(با خنده می‌گوید) آره بابا، معلومه همه رو تو اینترنت سرچ می‌کنم، تازه یه دفتر هم دارم که متن تمام آهنگ‌هاش رو به انگلیسی و فارسی اون تو نوشتم، اتفاقاً عکس روی جلدشم خود بیلیه، الانم پیکسل رو لباسم اسم یکی از آهنگ‌هاشه، یه پیکسلم هم که عکس خودشه.

- خوب، چه جالب! حالا متنش بیش‌تر در مورد چه چیزی هست؟
خب بیلی درباره چیزهای زیادی آهنگ می‌گه، مثلاً همین چند وقت پیش یه آهنگ درباره وقتی که افسرده بود خوند (با تعجب اضافه می‌کند)، باورت نمی‌شه، ولی به خاطر خوندن اون آهنگ می‌گن یه مدت با برادرش قهر کرد حتی.

- خوب، همین مسأله که گفتی، روی کسانی مثل تو که دنبالش می‌کنند یا طرف‌دارش هستن، تأثیر نمی‌گذاره؟ منظورم این هست که همین افسردگی یا کارهایی که می‌کنه یا قهر کردن با آدم‌های نزدیک خودش و کلاً هر رفتاری که می‌کنه؟

نه، بیلی همیشه می‌گه نباید خودمون رو ببازیم و تسلیم بشیم، می‌گه باید همیشه فکرمون شاد باشه و چیزی رو جدی نگیریم.

آخه بیلی با داداشش کار می‌کنه و به خاطر این با داداشش قهر کرد، چون بهش گفته بود که نباید بگی یه زمانی مریض بودی، اما بیلی بهش گفت که من چیزی ندارم که از طرف‌دارام قایم کنم، بیلی خیلی خوبه، بعد از شنیدن حرفاش آدم خوشحال می‌شه.

- یعنی کاملاً برات الگو شده و این که دوست‌های دیگه‌ات هم مثل خود تو الگوهای این طوری دارند که این جور طرف‌دارش باشند؟

خب بیلی خیلی باحاله، بیلی معروفه، پول داره و بانمکه و خیلیم صمیمیه، من خیلی دوست دارم مثل بیلی بشم، بقیه دوستام هم که خب گفتیم، زهرا ایدلش بی‌تی‌اسه، دوتا از دوستام ایدلشون بیلیه، بقیه بیش‌تر از تیلور و سلنا خوششون میاد.



- تو خودت به نظرت معروف بودن و پول دار بودن هم نشون می‌ده که طرف آدم موفق و خوبی هست؟ نه، همه معروف‌ها آدم‌های خوبی نیستن، ولی خیلی خوبی، طرف‌دارهاش رو دوست داره و هیچ چیز رو ازشون قایم نمی‌کنه، لباس‌های باحال می‌پوشه و فیس و افاده هم نداره، من خیلی دوستش دارم، خیلی هم معروفه، هم پول داره، هم آدم خوبی، به نظرم همه اینا حقشه.

- تو خودت اگه یک روز معروف بشی و خیلی طرف‌دار پیدا کنی، هیچی رو قایم نمی‌کنی و کاملاً جلوی همه یک رفتار رو نشون می‌دی؟

معلومه، من اگه معروف بشم، همیشه طرف‌دارهام رو دوست دارم و همه چی رو بهشون می‌گم، چون می‌دونم چه قدر دوستم دارن.

- که این‌طور! اون دوستت زهرا که می‌گی بی‌تی‌اس رو خیلی دوست داره، از بی‌تی‌اس هم اطلاعی داره؟

(با خنده می‌گوید) آره بابا، زهرا هر روز کلیپ از بی‌تی‌اس برام می‌فرسته، اینا هم یه گروهن که چندتا پسر کره‌ای ان و خیلی معروفن.

- خواننده هستن یا یک جورایی مدل هستن؟
نه، خواننده ان، خیلی هم معروفن، با همه خواننده‌های آمریکایی آهنگ خوندن، مثلاً با آریانا گراند.



- تو اون‌ها رو هم پیگیری می‌کنی، مثلاً همین گراند یا قبل‌ترش که گفتی سلنا و تیلور، این‌ها رو هم دوست داری و دنبال‌شون می‌کنی؟

آره، تو اینستا فالو دارمشون، اصلاً آریانا دوست صمیمیه بلیه.

- خوب توی همون بحث اینستاگرام، اولش گفتم یک هفته‌ای ۶۰۰ تا فالوور جمع کردید، و از این مسأله خیلی خوشحالی. یک کم مفصل‌تر در مورد پیجت حرف می‌زنی که چی می‌گذاری دقیقاً و استوری‌ها و پست‌ها تون رو از جایی می‌آید یا خودتون می‌سازید؟

نه، بیش‌تر از پیج‌های دیگه برمی‌داریم، گفتم که از بیلی و بی‌تی‌اس و فشن و گاهی هم کلیپ‌های خنده‌دار، مثلاً یه هایلایت بیوگرافی بیلیه و یه هایلایت بیوگرافی اعضای بی‌تی‌اس، مثلاً مصاحبه‌های بی‌تی‌اس یا بیلی با زیرنویس فارسی یا تیکه‌هایی از کنسرت‌هاشون.

- از پیج‌های دیگه ست لباس هم برمی‌دارید یا عکس‌هایی که این لباس‌ها رو هم پوشیدن می‌گذارید؟

(باخنده می‌گوید) نه از پیج‌های دیگه یا از کانال‌های تلگرام، چندتا عکس هم زهرا از لباس‌هاش گذاشته، حالا آدرس پیج رو بهت می‌دم، خودت بین پیجمون بازه.

- خسته نشدی از مصاحبه؟ اگه خسته شدی بگو.

نه، حالم خوبه، سوالات باحالت.

- تو چه قدر توی روز برای اینستاگرام وقت می‌گذاری؟

(با خنده می‌گوید) نمی‌دونم، از ترسم نگاه نمی‌کنم.

- حالا اگر حدودی بخوای بگی، چه قدر و چند ساعت می‌شه؟ منظورم پست و استوری گذاشتن هست، گشتن توی پیج‌های دیگه هست، دیدن کلیپ‌های خواننده‌ها، تبلیغات لوازم آرایشی و مانند اون‌ها هست تا هر فعالیتی که می‌کنی، همه‌اش منظورمه.

فکر کنم حداقل نصف روز بشه، بیش‌تر از ۵ ساعت.

- موقع امتحان‌ها هم همین‌طوره؟

آره، شاید تازه موقع امتحان‌ها بشه ۵ ساعت، وگرنه بیش‌تره.

- خوب پدر و مادرت واکنششون چی هست، چیزی در این مورد بهت می‌گن یا نه؟

آره، بابام بعضی وقتا گیر می‌ده بهم، ولی مامانم نه زیاد گیر نمی‌ده، چون خودشم زیاد تو اینستا.س.

- شده توی خونه یک مدت زیادی همه سرشون توی گوشی باشه؟

آره همیشه همین‌طوره، الان دیگه همه جا همین‌طوره، بابام که میاد خونه با گوشیش کار می‌کنه،

من و مامانم با گوشی خودمون، بعضی وقتا هم مامان موهای من رو از روی کلیپ‌هایی که دیده درست می‌کنه یا همه با هم فیلم می‌بینیم، ولی به غیر اینا، آره بیش‌تر همه با گوشی خودشون مشغولن.

- خودت دوست داری زیاد باهاشون حرف بزنی یا همین جوری راحت‌تر هستی؟

نه، هر کلیپ خنده‌داری که می‌بینیم برای هم می‌فرستیم، دیگه چی بگم خب بهشون، حرفی

نیست که بزنی بهشون، چی بگم.

- یعنی یک جورایی روابطتون هم اومده توی گوشی؟ منظورم این هست که وقتی خودتون دور هم حرف می‌زنید، از گوشی خودتون به هم چیزی نشون می‌دید یا برای هم می‌فرستید؟
آره، ما برای هم از تو گوشی کلیپ‌های خنده‌دار می‌فرستیم، مثلاً دیروز من یه کلیپ خیلی خنده‌دار فرستادم برای مامانم، شب موقع شام بابام گفت، مامان کلیپ رو برای اونم فرستاده و کلی با هم خندیدیم، اون کلیپ تو کل فامیل پیچید، حتی عمه‌ام هم که دیشب اومد خونه‌مون، کلی درباره‌اش حرف زد و خندیدیم.

- خوب چه کلیپی بود؟

(باخنده می‌گوید) خیلی باحال بود، یه کلیپ از بیلی بود که وایمیستاد پشت طرف‌داراش، بعد اونا که برمی‌گشتن می‌دیدن بیلی پشتشونه، خیلی واکنش‌هاشون جالب بود، یه نفر غش کرد، خیلی باحال بود.

- تو خودت بینیش از نزدیک واکنش چی هست؟

منم احتمالاً غش کنم.

- در این حد، چرا خب؟

گفتم که خیلی خیلی دوشش دارم.

- این حجم از فعالیت توی اینستاگرام روی درست تأثیر نداشته، به هر حال زمان زیادی می‌گذاری برای اینستاگرام و خوب وقتت رو می‌گیره.

نمی‌دونم، خیلی مهم نیست، فعلاً که نمره‌هامم بد نیست.

- توی خونه برای درس، چیزی بهت می‌گن؟

آره، بابام خیلی خیلی گیر می‌ده و من از این گیره‌اش، خیلی بدم میاد.

- مادرت چی؟

اون نه، زیاد کاری نداره.

- تو خودت اگه بچه داشتی و می‌دیدت درس نمی‌خونه، مثلاً چی کار می‌کردی؟

من مثل مامانم رفتار می‌کردم به نظرم.

- حتی اگه درس اصلاً نمی‌خوند؟

خب نمی‌دونم، اون موقع شاید یه فکر دیگه می‌کردم.

- خب خیلی خیلی ممنون که وقت گذاشتی و تا جایی که می‌شد با حوصله جوابم رو دادی، خیلی

لطف کردی واقعاً.

خواهش، کار خاصی نکردم.

- نه لطف کردی واقعاً، ممنونم و امیدوارم به موفقیت‌های زیادی برسی.

مرسی، ممنون

- خدا نگهدارت باشه، موفق باشی.
مرسی، خدافظ.

۲-۸- مصاحبه با زهرا، ۹ ساله

... ولی من می ترسم و به خدا قول دادم که دیگه کارتون باربی و پرنسسی نیبم.

- سلام

سلام.

- اسمت چیه خانوم خوشگله؟

اسمم زهراست.

- زهرا خانوم وقت داری چند دقیقه با هم راجع به چیزهایی که هم سن‌های تو به اون‌ها علاقه

دارند، حرف بزنییم؟

باشه.

خوب زهرا خانم، شما چند سالته؟

من ۹ سالمه، امسال به سن تکلیف می‌رسم.

- زهرا خانم شما خواهر و برادر هم داری؟

می‌شه این رو جواب ندم؟

- آخه چرا، چرا دوست نداری جواب بدی؟

آخه خجالت می‌کشم.

- از چی خجالت می‌کشی عزیزم؟

آخه به هر کی می‌گم من رو مسخره می‌کنه و کلی تعجب می‌کنه؟

- چی رو مسخره می‌کنه خاله؟ مگه برادر و خواهر هم مسخره کردن داره؟

اگه بگم، قول می‌دی مسخره‌ام نکنی؟

- معلومه که مسخره نمی‌کنم، آخه برای چی باید شما رو مسخره کنم؟

من سه تا خواهر دارم، با خودم می‌شیم چهارتا آبجی.

- خیلی هم عالی، خواهر که خوبه، چی رو مسخره می‌کنن؟

نمی‌دونم خاله، می‌گن خیلی زیادین.

- خودت که خواهرات رو دوست داری؟

آره، دوست دارم، ولی بیش تر دوست داشتم دوتا باشیم یعنی من و یه داداش، اون وقت کسی دیگه من رو مسخره نمی کرد.

- زهرا خانم شما از مدرسه میای خونه چه کار می کنی؟

من میام خونه اول می خوابم، بعد مشقام رو می نویسم و بعدش با مامانم تلوزیون می بینم.

- با خواهرات بازی نمی کنی؟

نه، آخه اونا بزرگ تر از منن، درساشون زیاده. نمی تونم با اونا بازی کنم.

- تلوزیون چی می بینی؟

ما بیش تر آی فیلم نگاه می کنیم، الان مثلاً یه سریال جنگی داره وقتی شام می خوریم می بینیم. قبل نماز هم همه بچه‌های من رو داره.



- مگه شما ۹ سالت نیست، مامانتم نمی گه این فیلم‌ها مناسب سن شما نیست؟

اممم، نه هیچ وقت نمی گه. ولی یه بار یه چیزی به آبجیم گفتم، بابام دعوا کرد، گفت برو دهنتم رو آب بکش. بعدش به مامانم گفتم، این‌ها رو از این فیلم‌ها یاد می گیره خانم‌ها.

- مگه چی به خواهرت گفتی؟

نمی تونم بگم که، آخه قسم خوردم دیگه تکرار نکنم. ولی به خدا خودم هم معنی اش رو نمی دونم.

فقط یکی دوبار از دهنم شنیدم که بعدش مامانم گفتم، اینجا بچه نشسته.

- زهرا خانم شما شبکه پویا هم نگاه می کنی؟

نه خیلی زیاد، فقط بعضی وقت‌ها که مامانم و بابام می‌رن مسجد.

- چرا، مگه اجازه نداری؟

نه، آخه مامانم باشه که می‌خواد سریال ببینه و بابام هم بیاد، می‌زنه اخبار.

- زهرا خانم شما کارتون نگاه می کنی؟

می‌گم که اگه بشه می‌زنم پویا کارتون می‌بینم، ولی بعضی‌هاشون خیلی بچه‌گونه هست.

- بچه‌گونه یعنی چه جوریه؟

مثلاً خانم مجری دوتا عروسک دستشه، بعد با صدای بچه‌گونه حرف می‌زنه، مثل همون بعبه.

- زهرا خانم شما دوست داری پویا چه کارتون‌هایی نشون بده؟
- من دوست دارم کارتون‌هایی که پسر داییم می‌بینه رو ببینم.
- مثلاً چه کارتون‌هایی رو می‌بینه که تو نمی‌تونی ببینی؟
- یه چیز بگم، به مامانم نگي‌ها.
- بگو عزیزم چرا باید به مامانم بگم، اگه بفهمه چی می‌شه مگه؟
- آخه اگه به مامانم بگی، دیگه نمی‌ذاره برم خونه داییم.
- بگو عزیزم من به هیچ کس نمی‌گم، خیالت راحت.
- داییم اینا خونه‌شون ماهواره دارن. منم هر وقت می‌رم با پسر داییم می‌شینیم کارتون نگاه می‌کنیم.
- چه کارتون‌هایی نگاه می‌کنید؟
- نمی‌دونم هر چی نشون بده. ولی من کارتون‌های جم جونیور رو دوست ندارم.
- جم جونیور دیگه چیه؟
- بابا همون کانالس که بالاش الماس داره می‌چرخه، تازه بعدشم زنداییم می‌زنه یه دونه دیگه از همین الماسا سریال می‌بینه.
- خوب شما دوست داری جم جونیور چه کارتون‌هایی رو نشون بده؟
- مثلاً سیندرلا، السا و آنا یا مثلاً سفید برفی. دوستم شکيلا کلی از این برچسب‌های خوشگل داره که می‌گه اینا پرنسس‌های والت دیزنین.





- شکیلا برچسب کدوم‌هاش رو داره؟ اسم‌هاشون رو به من می‌گی؟
من که بلد نیستم اسم‌هاشون رو، فقط اونی که شکیلا لباسشو داره می‌شناسم که اسمش سیندرلا هست. یه دونه برچسب داره که دختره لباساش لختیه (پری دریایی). بعد یه بار از شکیلا یه دونه گرفتم چسبوندم به دفترم. بابام که داشت املا می‌گفت بهم دیدش. از دفترم کند.



- اِ، اِ، برای چی؟
آخه بابام می‌گه اینا گناه داره، می‌گه قرطی بازیه.
- چی گناه داره؟ پری دریایی، گناهِش چیه خاله؟

بابام می‌گه این‌ها رو می‌سازن، ذهن شما بچه مسلمان‌ها رو خراب کنن، می‌گه ضد انقلاب‌ها این‌ها رو می‌بینن.

- حالا به من بگو از کارتون‌های پرنسس‌ها کدوم‌ها رو دیدی؟
من فقط سیندرلا رو دیدم، اونم خونه داییم. سفید برفی رو هم مدرسه دیدم. باقی‌شون رو فقط رو وسایل دوستانم دیدم. رو کیفاشون، رو کفش‌شون، رو جامدادی‌شون.
- مثلاً چی روی جامدادی‌شون هست؟
از این باری خوشگلا، آنا و سیندرلا و اینا دیگه.



- خوب تو السا و آنا رو از کجا می‌شناسی؟
یه بار رفته بودیم اردو با مامانمون که مامان من ولی نیومد. بعد با گوشی مامان سبا این کارتونه رو دیدم. البته نه همه‌اش رو. بعضی وقت‌ها هم می‌رم قیافشون رو واسه خواهرم می‌گم، اونم از تو اینترنت اسماشون رو بهم می‌گه.

- خوب تو هیچ وقت از خواهرت نخواستی کارتون برات دانلود کنه و تو ببینی؟
نه، آخه خواهرم می‌گه ما خیلی اینترنت (حجم اینترنت) نداریم. بعد اگه دانلود کنیم بابام می‌فهمه و دعواشون می‌کنه.

- خوب زهرا خانم شما دلت می‌خواد از این باری‌ها رو کیفیت داشته باشی؟
می‌دونی دلم می‌خواست، اما بعد که به مامانم گفتم، مامانم گفت که بچه مسلمان باید خانم باشه و از این قرطی بازی‌ها استفاده نکنه، نمی‌دونم. آخه مامانم می‌گه، اینا می‌رن تو جهنم. خب منم دلم نمی‌خواد برم جهنم که.

- خوب تو خودت دلت نمی‌خواد که کارتون‌ها رو ببینی؟
چرا خیلی دوست دارم، خیلی قشنگن.
- پیشون قشنگه خاله؟

می‌دونی خاله، اون جا توی کارتونها، همه چی آرومه، همه دخترها قشنگن، لاک دارن، می‌چرخن دامن‌هاشون هم می‌چرخه، بعد آواز می‌خونن و صداهاشون خیلی قشنگه، می‌رقصن، ولی من می‌ترسم و به خدا قول دادم که دیگه کارتون باری و پرنسی نبینم.

- چه قولی به خدا دادی؟

توبه کردم خاله که دیگه تنهایی نرم خونه داییم و کارتون نبینم، چون که دلم نمی‌خواد برم جهنم.

- قبل از این که توبه کنی، کدوم یک از این باری‌ها رو دوست داشتی؟

من سیندرلا رو خیلی دوست دارم خاله، مهربونه و با حیوون‌ها حرف می‌زنه و آواز می‌خونه، لباسش خیلی قشنگه. یه بار که عروسی پسر عمه‌ام بود، مامانم قرار شد مثل لباس سیندرلا برام لباس بدوزه، ولی شبیه اون نشد.

- تو دوست داری شبیه سیندرلا لباس بپوشی و شبیه سیندرلا باشی؟

آره خاله، مامانم که خونه نیست با خواهرم رقص سیندرلایی می‌کنیم.

- رقصه سیندرلایی چه جوریه خاله؟

من دستم رو می‌ذارم رو کمر آبجیم اونم دستش رو می‌ذاره رو شونه من. بعد دستش رو می‌گیره بالا و من از زیرش رد می‌شم.

- خواهرت هم سیندرلا رو دوست داره؟

نه خیلی.

- پس چرا میاد با تو می‌رقصه؟

مامانم که خونه نیست، می‌رم ازش خواهش می‌کنم که بیاد و برقصیم با هم. اونم می‌گه فقط یه بارها!

- خوب تو نمی‌خوای به مامانت بگی سی‌دی سیندرلا رو برات بخره و تو ببینی؟

سی‌دیش رو دارم، داییم برای تولدم خرید و منم به مامانم قول دادم که وقتی بابام هست نبینم و اگه بابام سی‌دی رو پیدا کرد، نگم که داییم برام خریده.

کارتونش قشنگ بود؟

- قبلاً خونه داییم که دیده بودم قشنگ بود، الانم تابستونا یه روز قسمت اولش رو می‌بینم، روز

بعد قسمت دوم، بعد دوباره از اول می‌بینم. فقط جمعه‌ها که بابام خونه اس، نمی‌تونم ببینم.

- زهرا تو دوست داشتی جای سیندرلا بودی؟

قول می‌دی که به کسی نگی؟

- قول می‌دم.

من شب‌ها قبل خواب از خدا می‌خوام که کاش مسلمون نبودم، بعد می‌تونستم که مثل سیندرلا لباس بپوشم برقصم و آواز بخونم و لاک داشته باشم. بعدش ولی از خدا معذرت می‌خوام.

- از چی معذرت خواهی می‌کنی، مگه چی کار کردی خاله؟

آخه خاله جلوی خونه ما خونه یهودی‌هاست. بعد من یه مدت دلم می‌خواست که یهودی باشم تا مثل اونا برم مهمونی و برقصم. ولی بعدش بابام منو دعوا کرد، گفت که یهودی‌ها آدم کشن و می‌رن تو جهنم. تو هم دلت می‌خواد که بری تو جهنم؟

منم از اون به بعد هر وقت دلم می‌خواد مسلمون نباشم، از خدا معذرت می‌خوام، آخه دلم نمی‌خواد تو آتش جهنم بسوزم یا از موهام آویزون باشم. خاله مسیحی‌ها هم می‌رن جهنم همه‌شون؟

- نه خاله جهنم رفتن یا نرفتن آدم‌ها به دینشون ربطی نداره، هر کسی می‌تونه با هر دینی بره بهشت! به شرطی که انسان خوبی باشه و صرف این که تو مسلمون باشی تو رو نمی‌بره بهشت، بعدش هم کی گفته سیندرلا می‌ره تو جهنم یا از موهاش آویزون می‌شه یا این که اگه تو سیندرلا رو ببینی می‌ری جهنم!

یعنی اگه من سیندرلا ببینم، نمی‌رم جهنم؟

- نه خاله، معلومه که نمی‌ری.

آخه شکلیلا یه لباس صورتی داشت، با این دامن پفی‌پفی‌ها که می‌چرخه تو هوا، حتی چوب دستی هم داشت، تو جشن مدرسه تنش کرده بود، با چوب دستیش جادو می‌کرد، مثلاً رو سر چوب دستیش هم یه ستاره صورتی بود، تازه می‌گفت که مامانش قراره از لباس السا و آنا هم برایش بخره و موهاش رو هم طلایی کنه، مثل آبجی بزرگه که بشه ملکه سرزمین یخی. ولی من به شکلیلا گفتم که این کارها گناه و اون به من گفت برو بابا.

- تو هم دوست داشتی از اون لباس‌ها داشته باشی؟

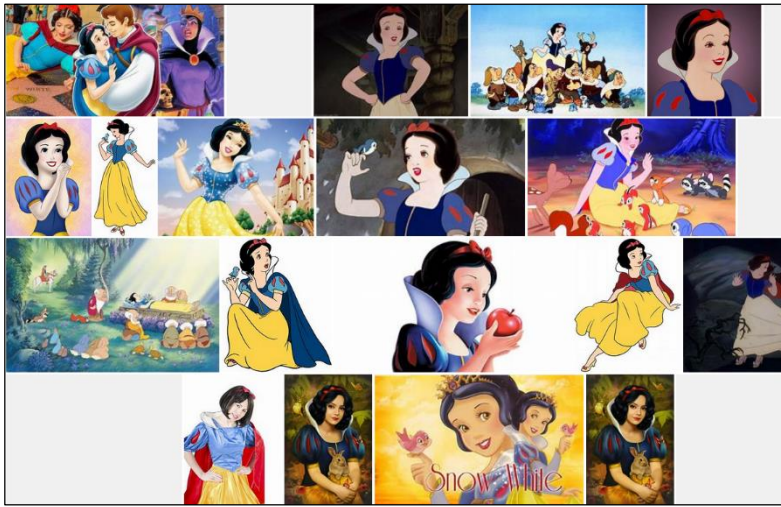
آره خاله، چون مامان یکی از دوستانم بهم گفت که چرا پیرهن تنت نکردی!

- خوب تو چرا لباسی که قرار بود شبیه سیندرلا باشه رو تنت نکردی؟ اصلاً جشن چی بود؟
تولد یکی از دوستانم بود، تولدش رو تو مدرسه، تو کلاس خودمون گرفت. بعد من به آبجیم گفتم، گفت اگه به مامان بگی که تولد دوستته اجازه نمی‌ده بری! منم به همین خاطر یه بلوز شلوار زیر لباس مدرسم پوشیدم تا مامانم نفهمه!

خاله یه سوال بپرسم؟

- بپرس عزیزم!

یعنی اگه من بخوام مثل سفید برفی و زیبای خفته قشنگ و سفید باشم و لاک بزنم و موهام خوش رنگ باشه و کمرم باریک و قدم بلند باشه، گناه نمی‌کنم؟



- عزیز من آخه تو چرا باید مثل اونا بشی، مگه خودت چته که می‌خوای مثل اون‌ها باشی؟
 آخه می‌دونی خاله، من سیاهم، همه فامیل به من می‌گن زهرا سیاه یا مثلاً داییم به من می‌گه
 انگور سیاه، خرما سیاه. هر بار هم که من رو می‌بینن، می‌گن تو چرا این قدر لاغر و کوچولو هستی.
 منم دلم می‌خواد مثل شکیلا یا ابجی بزرگم سفید و تپل باشم یا مثل این پرنسس‌ها. می‌دونم به
 خاطر گناهایی که کردم، هیچ وقت خوشگل نمی‌شم، چون خدا دوستم نداره!

- کی گفته که خدا تو رو دوست نداره، خدا همه ماها رو دوست داره! بعدش هم تو چه گناهی
 کردی! کی گفته که تو گناه کاری عزیزم! بعدش هم این که رنگ پوست تو سبزه هست که دلیل
 نمی‌شه تو زشت باشی! تو خیلی هم قشنگی و لازم نیست سفید و بلند و بلوند باشی که انسان خوب
 و دختر خوبی باشی! تا همه دوست داشته باشن! آدم‌ها باید قلب مهربون و بخشنده‌ای داشته باشن
 و باید به دیگران محبت کنن تا دیگران هم دوستشون داشته باشن! هر کسی به اندازه خودش زیبا
 هست و اون پرنسس‌های تو کارتون‌ها همه‌شون نقاشی هستن و قرار نیست تو دنیای عادی و
 واقعیت وجود داشته باشن!

برای این که آدم خوبی باشی و خدا دوست داشته باشه و بری بهشت، باید انسان بخشنده و
 فداکار و مهربونی باشی، نه این که خوشگل باشی! هیچ وقت هم به خاطر سبزه بودن ناراحت
 نباش! هیچ کس تو این دنیا با رنگ پوستش دانشمند یا هر چیز دیگه‌ای نشده که تو بخوای به
 خاطر رنگ پوستت ناراحت باشی!

- زهرا خانم شده تا حالا خواب ببینی که سیندرلایی؟

اگه این رو بگم به مامانم نمی‌گی؟

- معلومه که نمی‌گم.

یه شب همسایه جلویمون عروسی داشتن خونشون. بعد کلی آهنگ رقصی باحال گذاشته بودن از همون‌ها که بچه‌ها همیشه تو مدرسه می‌خونن. بعد منم تا دیدم مامانم اینا کار دارن، چراغ اتاق رو خاموش کردم و پنجره رو باز گذاشتم تا صدای آهنگ قشنگ بیاد بعدش (خجالت زده می‌شود) با یه شاهزاده‌ی که خودم ساخته بودم رقصیدم. بعد شب که خوابیدیم، من خواب دیدم که یه لباس شبیه سیندرلا تنمه از این دامن پف پفی‌ها، بعدش کلی با یه آقای که شبیه پسر داییم بود، رقصیدیم و بعدش (با کلی خجالت گفت) من رو بوسید.

- زهرا تو اگه می‌تونستی که کارتون بسازی، چی می‌ساختی؟

من یه چیز می‌ساختم که یه دختری باشه یه لباس پف پفی قرمز بلند داشته باشه با موهای بلند فرفری و چشم‌های آبی که تو جنگل گم شده و پرنسس کلی می‌گرده تا من رو پیدا کنه و بعدش وسط جنگل من آواز می‌خونم و کلی حیوون دور ما جمع می‌شن و ما با هم می‌رقصیم و هم رو می‌بوسیم. فقط نمی‌دونم چی کار کنم که اینجا محرم باشیم تا من گناه نکنم.



- زهرا چرا اون شب خواب دیدی که با پسر داییت رقصیدی؟

آخه من پسر داییم رو خیلی دوست دارم، اونم من رو خیلی دوست داره و به من گفت که وقتی بزرگ شدیم قراره با هم ازدواج کنیم.

- خوب تو بزرگ شدی دوست داری بچه‌ها ت چه شکلی بشه؟

چشم‌هاش درشت باشه و آبی، موهاش هم طلایی باشه و فرفری بعدش قدش بلند باشه و بلد باشه آهنگ بزنه.



- چرا دوست داری بلد باشه که آهنگ بزنه؟
- آخه یکی که آهنگ بلد باشه بزنه خیلی خوبه. هر وقت که تنها شد برای خودش آهنگ می‌زنه و می‌خونه و حوصله‌اش سر نمی‌ره.
- بیخشید خانوم من باید برم.
- برو عزیزم. اما هیچ وقت فکر نکن که خدا تو رو دوست نداره!

۲-۹- مصاحبه با مهسا، ۱۱ ساله

هالووین امسال همه دوستانم رفتن لباسای وحشتناک خریدن و گریمای باحال کردن.

- خوب مهساجان امروز می‌خوایم در مورد مسایل مختلفی مثل مدرسه، هنر، فناوری و استفاده‌هایی که از اون می‌کنی با هم گفت‌وگو کنیم، ممکن هست طول بکشه، پس هر جا خسته شدی به من بگو تا متوقفش کنم.
- باشه.

- خوب عزیزم به من می‌گی از وسایل مربوط به فناوری کدومشون رو داری؟

تبلت، گوشی و لپ‌تاپ.

- اولین بار کدومش رو برای تو خریدن؟

تبلت.

- یادت میاد چند سالت بود؟

پنج، شش سالم بود.

- چی شد که برای تو تبلت خریدن؟

دیدم همه دوستانم و دورو بریام تبلت دارن، منم دلم خواست و به مامانم گفتم که می‌خوام، اونم گفت به بابات بگو بخره برات.

- وقتی می‌دیدم همه دوست‌های خودت تبلت دارن و تو نداری، چه احساسی بهت دست می‌داد؟
خب همه یه جورى رفتار می‌کردن، انگار چون من تبلت ندارم، دیگه دوست‌شون نیستم، همه‌اش راجب تبلت حرف می‌زدن و من حس بدی داشتم، تنها مونده بودم.

- وقتی به مامان و بابات گفتم تبلت می‌خوای، راحت برای تو خریدن؟

آره، چون می‌خواستن سرم گرم بشه، بااااید می‌خریدن! همه داشتن من چرا نباید می‌داشتم؟

- اون موقع می‌خواستی با تبلت چه کار کنی؟

خب یه سری بازی‌های باربی بود که دوست داشتم داشته باشم، دوستانم همه‌اش راجع بهش حرف می‌زدن و واسه باربیاشون لباس انتخاب می‌کردن.



- چه چیزی توی این بازی‌ها برای تو جذاب بود؟
همه چیز، باربی‌ها خیلی خوشگل بودن، بعد مثلاً فشن شو^۱ داشتن و باید اول آرایش‌شون می‌کردی، کلاً مدلای مختلف میکاپ داشت، بعد می‌تونستی یه عالمه لباس جذاب و خوشگل براشون انتخاب کنی، یا کلاً این طوری که دوتا دختر خوشگل و لاغر لخت بهت نشون می‌دن و تو باید واسه‌شون لباس انتخاب کنی.



- لباس انتخاب می‌کنی که چه کار کنن؟
بعدش با پسرا می‌رن بیرون.
- چرا این قدر زیاد این بازی رو دوست داشتی؟
خب خیلی جالبه.
- چه چیز اون برات جالب هست؟
این که یه دختر خوشگل و پول‌دار باشی که بتونی هر بار که می‌ری بیرون یه لباس جدید بپوشی، و با یه پسر خوش‌تیپ جدید قرار بذاری.
- یعنی تو دوست داشتی جای اون باربی‌ها باشی؟
آره، کی دوست نداره!
- تا حالا کاری کردی که بخوای شبیه اون‌ها بشی؟
آره، یه وقتایی لباسای شبیه اونا رو که می‌بینم به مامانم یا بابام می‌گم برام بخرن، ولی اونا می‌گن، تو این همه لباس نیاز نداری و بیش‌تر وقتا دست خالی از مغازه بیرون می‌ایم، البته نه دست خالی، لباس می‌خرن برام، ولی اون‌ی که من می‌خوام نیست یا مثلاً یه لباس بندی دارم که می‌خواستم تو مهمونی بپوشمش، ولی صبا جون (همسر پدرش) گفت این خوب نیست و تو داری بزرگ می‌شی، باید لباسات مناسب باشه، یا من اندامشون رو مثلاً خیلی دوست دارم، ولی خودم تپلم، یه وقتایی تصمیم می‌گیرم دیگه هیچی جز آب و میوه نخورم تا شبیه اونا بشم.

- تا حالا موفق هم شدی؟
- نه، متأسفانه نمی‌شه، دوستم امتحان کرده، شبیه باربی نشده، فقط بعدش که خیلی گشتم می‌شه، می‌رم غذای زیادی می‌خورم و بعدش خیلی ناراحت می‌شم.
- چرا ناراحت می‌شی؟
- آخه دو روز تحمل کردم رژیم گرفتم، ولی بعد ول می‌کنم و مطمئنم دیگه شبیه باربیا نمی‌شم، حتی یه بار بعدش گریه کردم وقتی خودم رو تو آینه دیدم، دوست دارم یه بار که می‌رم جلو آینه، بینم تبدیل به یه باربی خوشگل و لاغر شدم، تو مهمونیا هم هیچی نمی‌خورم، ولی بازم چاقم.
- عزیزم شما تو سن رشدی، کی به تو گفته رژیم بگیری؟
- آخه واقعاً انقد بستنی خوردم چاق شدم، مامان بزرگ فضولم هم می‌گفت، دیگه مامانم من رو برد پیش متخصص.
- ولی مطمئنم متخصص نگفته این قدر کم بخوری، درسته؟
- آره، اون کم نذاشته، ولی من چون دوست دارم مٹ اونا لاغر باشم، این کار رو می‌کنم.
- وقتی هیچی نمی‌خوردی، مامانت چیزی به تو نمی‌گفت؟
- اون اصن نفهمید.
- چه طور؟
- خیلی وقتا خونه نیست، وقتی میاد هم فقط می‌پرسه چیزی خوردی، منم می‌گم آره.
- چرا این قدر دوست داری شبیه باربی بشی؟
- هم کلاسیام دوست دارن، آخه باربی خوشگله.
- چیز دیگه‌ای به جز خوشگلی در مورد باربی می‌دونی؟
- امممم، مثلاً چی؟
- این که چه طور شخصیتی داره؟
- خب اعتماد به نفس داره که انقد خوشگله و می‌تونه با پسرای مختلف قرار بذاره.
- ولی چیز دیگه‌ای نمی‌دونی، درسته؟
- آره، تو بازی‌ها و کارتونا هم بیش تر در مورد همین خوشگلیش مانور می‌دن.
- خوب وقتی به تبلت رسیدی چه حسی داشتی؟
- حس خوبی داشتم، احساس می‌کردم دیگه تنها نیستم و می‌تونم یه خودی به دوستانم نشون بدم.
- گفتی وقتی تبلت نداشتی حس می‌کردی دور شدی ازشون، وقتی تو هم تبلت داشتی دوستی‌تون فرقی کرد؟
- خیلی خوب شد، این طوری منم می‌فهمیدم که چی می‌گفتن دوستانم و بازی‌های مشترک می‌کردیم و دیگه این چیزا... .

- دیگه چه بازی‌هایی می‌کردی؟

بیش‌تر بازی‌ها در مورد همین بود، اسم‌شون رو نمی‌دونم، چون همه شبیه هم بودن یا باید آرایش‌شون می‌کردیم یا لباس می‌پوشوندیم بهشون یا مثلاً پو بود که باید مراقبت می‌کردیم ازشون، بعد یه بازیه بود که پسره از روی قطارها می‌پرید تا سکه‌ها رو جمع کنه، اونم بازی می‌کردیم.



مثلاً همه می‌رفتیم، بعد می‌دیدیم کی بیش‌تر از همه تونسته مرحله‌ها رو بره جلوتر. البته یه کم بعدتر از این بازی معمایی‌ها هم بازی کردم، این مدلی که مثلاً یه جنایتی اتفاق افتاده و وسایل مشکوک رو باید پیدا می‌کردیم، اونم خوب بود، ولی دیگه سخت شد، ولش کردم. یه مدت هم مسابقه‌های موتور سواری رو دوست داشتیم، با موتور و ماشین مسابقه می‌دادیم ببینیم کی برنده می‌شه.



- چه چیزی رو توی بازی‌های ماشین سواری و موتور سواری دوست داشتی؟
هیجاننش رو دوست داشتم، خب ما وضع مون خوبه، هم ماشین بابام خفته، هم مامانم، ولی هیچ-
کدوم سرعت نمی‌رن، تو این بازی می‌تونستم سرعت برم، انگار خودم داشتم می‌روندمش.
- خوب گفتمی که هر کاری می‌کنی شبیه باربی بشی، مثلاً رژیم رو امتحان کردی، درباره پسرها
چی؟

خب بعضی وقتا که با دوستانم تو چت روما با پسر حرف می‌زنیم، ولی من تا حالا با یه پسر
بیرون نرفتم، مثل باربی‌ها.

- دوست‌های خودت چه طور، اون‌ها با پسرها قرار می‌گذارن؟
آره، می‌رن سر دیت. نمی‌خوان دوست پسر بازی اینا بکننا، فقط می‌رن با هم حرف بزنن، یکی
دوتاشون آره، ولی مامان من نمی‌ذاره.

- خوب تو هم دوست داری مثل دوست‌های خودت و باربی‌ها سر قرار بری؟
آره، البته پسرایی که اینا باهاشون می‌رن دیت رو من محل نمی‌ذارم، در حد من نیستن.
- مگه حد تو چه طوری هست؟
ما خانواده معروفی هستیم، بابا هم با هر کسی رفت و آمد نداره، منم دوستانم همه پول دارن و
مدرسه عالی می‌رن.

- چه قدر از وقتت رو صرف بازی‌های باربی می‌کنی؟
اون بازی مال وقتی که بچه‌تر بودم بود و مثلاً روزی چهار، پنج ساعت درگیرش بودم، با دوستانم
یا خودم تنها.

- یعنی الان دیگه بازی باربی رو دوست نداری؟
الان دیگه بزرگ‌تر شدم و مدلش فرق کرده یه جورایی.
- چه جور شده؟

من دارم سعی می‌کنم عروسک‌های باربی اصل رو بخرم و جمع‌شون کنم.



- اسم‌شون چی هست؟
نمی‌دونم، دوستم بهم کمک می‌کنه، پیداشون کنم.
- خوب تا حالا چندتاش رو خریدی؟
فعالاً هیچی، چون مامان و بابام می‌گن ارزش نداره، این همه پول برای باربی بدی، اونا فکر می‌کنن باربی بی‌ارزشه.
- خودت راجع بهش چی فکر می‌کنی؟
خب من خودم خیلی دوست دارم، یک بار هم از توی اینستا یه پیج خوب پیدا کردم که بخرم، به فروشنده پیام دادم که بخرم، قیمتش یک میلیون و نیم بود، به بابام گفتم واریز کنه، نکرد، خیلی هم ناراحت شد که چرا من خودم پیام دادم بهش، منم چند روز قهر کردم.
- هنوز هم تو فکر خریدش هستی؟
آره، خیلی دوست دارم، قراره یه مغازه که می‌شناسم بیاره همین جنس رو، شاید تونستم حضوری بخرم.
- وقت‌های دیگه غیر از بازی با باربی، چه کارهایی می‌کنی؟
سریال می‌بینم، لگو بازی می‌کردم قبلاً... .
- چه سریال‌هایی می‌بینی؟
خب من خیلی وقتا پیش مامان بزرگم می‌مونم، چون مامانم می‌ره سرکار و می‌خواد من تنها نباشم، منم می‌شینم باهاش سریال‌های جم سریز^۱ رو می‌بینم.



- یعنی سریال‌های ترکی؟

آره.

- کدوم سریال‌ها رو می‌بینی، اسم‌شون رو می‌دونی؟

الآن داره دوباره سریال دختران آفتاب رو می‌ده که من خیلی دوستش دارم.



- داستانش چی هست؟

سه تا دخترن که مامان‌شون داره با یه مردی ازدواج می‌کنه، اون مرده هم یه پسر داره، حالا اینا قراره با هم زندگی کنن همه‌شون، این پسره هم با اون دخترا مشکل داره، ولی یکی از اون دخترها واسه این که حرصش رو در بیاره، می‌ره تو مهمونیای پسره، با دوستاش حرف می‌زنه و با اونا دوست می‌شه.

- خوب تو چی رو تو داستان این فیلم دوست داری؟

خیلی باحاله این که حرص پسره در میاد، البته بعدش عاشق هم می‌شن، البته شایدم دوست دارم، واسه خودم این اتفاق بیفته، مثلاً مامان بره با یکی دیگه ازدواج کنه، بعد اون طرف یه پسر داشته باشه و ما عاشق هم بشیم.

- گفتی دختره می‌ره تو مهمونی‌های پسره و دوستانش، مهمونی‌هاشون چه طوری هست؟

یه سری دختر و پسر که با هم تو ویلای مامان و بابای یکی‌شون جمع می‌شن و می‌رقصن، یا توی استخر شنا می‌کنن.

- با چه لباسی شنا می‌کنن؟

با مایو.

- نظرت راجع به این که پسرها و دخترها با هم شنا می‌کنن، چی هست؟

خب من به نظرم اشکال نداره، تو خارج همه این کار رو می‌کنن.

- تو حس نمی‌کنی تو این سریال‌های ترکی، همه زیادی پول دارن و همه چیزشون خیلی خاص

و گرون هست؟

اممم خب آره، همه خیلی پول دارن، ولی من همه‌اش می‌گم خوش به حال شون، چون این جوری خیلی خوبه، هر کاری دوست داشته باشن می‌کنن، ایرانم نیست که کسی بهشون گیر بده.

- منظورت چی هست که تو ایران گیر می‌دن؟

خب این‌جا نمی‌شه بی‌حجاب رفت بیرون، یا با پسر ابری مهمونی و استخر و تفریح کنی.

- تو دوست داری با پسرها این کارها رو بکنی؟

آره.

- دوست‌های خودت چه طور، اون‌ها هم اهل این جور سریال‌ها هستن؟

آره، همه‌مون با هم دنبال می‌کنیم.

- راجع بهش با هم حرف می‌زنین؟

آره، اون موقع که مدرسه حضوری بود، توی زنگای تفریح همه‌اش راجع بهشون حرف می‌زدیم،

و از دست‌شون عصبانی می‌شدیم یا می‌خندیدیم، الانم تو گروه‌مون چت می‌کنیم.

- گروه‌تون توی کدوم پیام‌رسان هست؟

قبلاً تلگرام بودیم، ولی الان بابا نمی‌ذاره فیلترشکن داشته باشم، به خاطر همین واتساپیم.

- پس تو فیلترشکن نداری؟

نه، یه بار بی‌اجازه نصب کردم، ولی بابام که فهمید می‌خواست تبلتم رو ازم بگیره، منم دیگه این

کار رو نکردم.

- اون یک بار واسه چی نصب کردی؟

می‌خواستم برم تو تیک تاک ویدیو ببینم، فیلترشکن لازم داشت.

- تیک تاک چی هست؟

یه اپلیکیشنیه که مردم با یه سری آهنگای خاص یه چالش درست می‌کنن، بعد طبق اون

می‌رقصن یا یه کار جالب می‌کنن.

- کار جالب مثل چی؟

مثلاً یه چالش بود که به مامان تون بگین دوست پسر یا دوست دختر دارید و واکنشش رو ببینین،

این تو تیک تاک بود که مردم انجام داده بودن و اون‌جا به اشتراک گذاشته بودن.



- اون‌هایی که رقصن چه طوریه، باید شکل مشخصی رقصید؟
آره، با یه آهنگ خاص، باید یه جور خاص رقصید و آپلودش کرد (برای نمونه یک مدل را اجرا می‌کند).
- پس تو هم بلدی انجام بدی؟
آره، ببینی یاد می‌گیری، منم خیلی رقص رو دوست دارم.
- تو که الان فیلترشکن نداری، پس چه طوری می‌بینی؟
خب اکثرشون رو توی اینستا هم می‌ذارن، اون قدر نمی‌شه تازه دید، ولی در کل خبر دارم از چالش‌ها و ترندهاش^۱.
- ترند یعنی چی؟
یعنی یه چیزی که مد می‌شه و زیاد می‌شه.
- برگردیم به چالش‌های تیک تاک، گفتی یک کاری رو که معمولاً انجام نمی‌دیم رو می‌گن انجام بدیم؟
آره، دقیقاً (با هیجان).
- خوب فکر نمی‌کنی این که جلوی دوربین دروغ بگیم، باعث بشه بقیه دیگه بهمون اعتماد نکنن؟
نه، خب این ویدیوها خیلی کوتاهه، زیاد طول نمی‌کشه که بفهمن داری شوخی می‌کنی.
- تو حضری انجامشون بدی؟
آره، خیلی دوست دارم امتحان کنم.
- چرا تا حالا انجام ندادی؟
خب از بابام می‌ترسم که ازم گوشی و تبلتم رو بگیره، اون دفعه که به باربی فروشی پیام دادم، اینستا رو حذف کرد، الان اینستا روی گوشی خودش وصله.
- دوست‌های خودت تیک تاک هم دارن؟
بعضیاشون مثل من نمی‌تونن فیلترشکن داشته باشن و مثل من توی اینستا دنبال می‌کنن، ولی بعضیاشونم دارن و زودتر از بقیه از چالش‌ها خبر دارن.
- فکر می‌کنی اون‌ها که اپلیکیشنش رو دارن، برتری‌ای نسبت به تو دارن؟
آره، خب من خیلی تو خونه حوصله‌ام سر می‌ره، بیرونم که نمی‌شه رفت، دوست داشتم مثل اون‌ها، منم تازه تازه می‌دیدم ویدیوها رو و سرگرم می‌شدم.
- به جز تیک تاک، جاهای دیگه هم می‌شه ویدیو گذاشت، جای دیگه این کار رو نکردی؟

چرا... چند ماه پیش یه فیلم از خودم گرفتم، توش درباره کرونا و این که چه جوری باید پروتکتلا رو رعایت کنیم حرف زدم.

- بعد چه کارش کردی؟

فقط گذاشتم تو گروه‌های خانوادگی، یعنی تو اینستا هم گذاشتم، ولی بابام که فهمید گفت باید برش دارم.

- چرا این رو گفت؟

چون با لباس حلقه‌ای بودم و پیجمم بازه، می‌گه شغلش مهمه و این طوری آبروش می‌ره.

- ناراحت شدی که این رو گفت؟

آره، خیلی، حتی باهانش قهر کردم.

- چی شد که با بابات آشتی کردی؟

گفت برام یه بسته جدید لگو می‌خره.

- لگو چی هست؟

لگو یه مدل اسباب بازی فکریه، هر تیکش رو می‌گن آجر لگو، مدلای درشتش هست که آسون ترن و یه سری هم مدل ریز داره که باهاشون چیزای سخت و ظریف می‌شه درست کرد، من از اون نازکا دوست دارم، خیلی هم گرونن، چند هزار تیکه ان.



- همیشه وقتی قهر می‌کنی برای تو کادو می‌خرند؟

آره، اکثراً یه جوری دلم رو به دست میارن.

- و تو هم از این شیوه خوشت میاد... .

آره، واسه من بد نمی‌شه (پوزخند می‌زند).

- برگردیم به لگو، پس اهل بازی‌های فکری هم هستی؟

آره، مخصوصاً تا پارسال.

- خوب لگوهای قبلیت رو چه کار کردی؟

استفاده کردم دیگه.

- مگه مصرف می‌شن؟

نه، منظورم اینه که یه بار یه چیز خوشگل با کل شون درست کردم و بعد گذاشتم کنار.

- مگه نمی‌شه هر بار با اون چیزهای مختلف درست کرد؟

چرا، ولی دیگه بعد یک بار دلم رو می‌زنه و دوشش ندارم.

- هر بسته لگو قیمتش چند هست؟

جنس خوبش الان دیگه سه، چهار میلیون این طوری باید باشه.

- دوست داری ازش زیاد داشته باشی؟

آره، دوست داشتم یه کلکسیون ازش داشته باشم، اما این یه سال اخیر دیگه حوصله لگو ندارم،

واسه همین عروسک باربی می‌خوام.

- برای چی دوست داری که کلکسیون لگو داشته باشی؟

خب به دوستانم نشونش می‌دم، می‌تونم عکسشون رو تو اینستاگرام بذارم، حس خوبیه.

- مامانت هم موافق خرید این همه لگو هست؟

خب خیلی وقتا می‌گه پول این لگوها رو طلا یا یه چیز با ارزش بخر، ولی من اینا رو دوست دارم

و به مامانم هم می‌گم که سلیقه‌ام باهاش یکی نیست.

- با مامانت این طوری حرف می‌زنی؟

آره، بعضی وقتا که اعصابم خورد می‌شه.

- وقتی اعصابت خورد می‌شه، چه کار می‌کنی؟

من اخلاقم خیلی شبیه نازلیه، عصبانی که می‌شم سریع داد می‌زنم، یا وسیله‌ای که دستمه رو

پرت می‌کنم.

- نازلی کی هست؟

یکی از اون دختران توی دختران آفتاب.

- مامانت به تو نمی‌گه پرخاشگری نکنی؟

چرا، ولی دست خودم نیست، مشاورم نصیحتم می‌کنه، اما نمی‌تونم کنترلش کنم.

- رفتار مادر بزرگت با تو چه طوری هست؟

می‌گن که خیلی دوسم دارن، بعد از تولد برادر ناتنیم برام یه استخر بادی خریدن، بردم تو ویلا

گذاشتم.

- چه طور شد که استخر بادی خریدی؟

تو فیلما می‌دیدم بچه‌ها دارن، خوشم می‌اومد، توی اینستا گشتم دیدم این جاها هم می‌فروشن،

رفتیم خریدیم.

- توی اینستاگرام چه پست‌هایی از خودت می‌گذاری؟
- عکسای سفرهای قبلی رو گذاشتم، سلفی می‌ذاشتم، عکسای تولد دوستانم و این چیزا.
- با تبلت اینستاگرام می‌رفتی یا گوشی؟
- گوشی.
- کی برای تو گوشی خریدن؟
- کلاس چهارم، نه یعنی تابستونی که می‌خواستم برم کلاس چهارم.
- چی شد که برای تو گوشی خریدن؟
- رفته بودیم مسافرت با مامانم، من تبلتم رو گذاشتم روی ماشین که کفشم رو ببندم، بعدش یادم رفت که برش دارم و ما راه افتادیم و این افتاد، واسه همین دیگه تبلتم نابود شد و چیزی نداشتم، برام موبایل خریدن.
- موبایلت چه مارکی هست؟
- شیائومی.
- برای تو مهم بود چه مارکی باشه؟
- نه خیلی، ولی دوست داشتم خوب باشه.
- خوب با گوشی چه کارهایی می‌کنی؟
- الآن بیش‌تر درگیر اینستا و درس خوندن آنلاین و اینام، بیش‌تر وقتم رو هم با گوشیم می‌گذرونم.
- مدرسه رفتن مجازی چه طور هست؟
- کلاً مدرسه مزخرفه دیگه.
- چه طور، خودت که می‌گفتی در بهترین مدرسه‌ی شهر درس می‌خونی؟
- آره، مدرسه‌مون معروفه، همه بچه‌هاش هم پول‌دارن، از ما پول‌دارتر هم خیلی هست، ولی در کل من از مدرسه خوشم نمیاد و درس نمی‌خونم.
- چرا درس نمی‌خونی؟
- برام مهم نیست.
- چرا مهم نیست؟
- خب مثلاً درس بخونم که چی بشه؟ پولای مامانم به من می‌رسه، پولای بابام که هست، من خودم رو بکشم واسه درس که چی... .
- پس الآن که مدرسه‌ها مجازیه چه طور؟
- الآنم که رو هواغه، همه کتابمون بازه و امتحان می‌دیم.
- چه کار دیگه‌ای رو دوست داری به جای درس انجام بدی؟

همین که سریال بینم، باربی بازی کنم، با دوستم بریم خونه همدیگه، الآن بیش تر با دوستم، البته هم بگم، من زیاد دوست و رفیق ندارم، نمی‌تونم یه عده رو بیش تر از یه حدی تحمل کنم، یه مدت دوس شون دارم، بعد دیگه برام جذابیتی ندارن.

- به نظرت چرا، از شون چی می‌بینی؟

نمی‌دونم، مثلاً رفتاراشون مسخره می‌شه برام، دیگه کنار می‌ذارم شون یا یه دوست بهتر که پیدا می‌کنم، دیگه حوصله قبلی‌ها رو ندارم.

- این حالت شبیه بازی لگو و باربی نیست؟ وقتی یه چیز جدید میاد دیگه قبلی رو بازی نمی‌کنی. آره، تقریباً.

- در کل چندتا دوست و رفیق داری؟

زیاد ندارم، گفتم که با بعضی‌ها هم این طوری که مثلاً عکس می‌ذارم تو اینستا و شکلک بوس اینا می‌ذارم، ولی در واقعیت حوصله شون رو ندارم.

- چرا این طوری رفتار می‌کنی؟

نمی‌دونم، این طوریم کلاً.

- چند ساعت در روز پای گوشی هستی؟

امم نمی‌دونم، ولی خیلی وقتا، چون همه‌اش تو خونه‌ایم و کار دیگه‌ای نمی‌کنم.

- ساعت خوابت بهم نریخته؟

بعضی وقتا شبها بیدار می‌مونم تا تکرار فیلمای جم رو ببینم، مثلاً تا ۲ بعد می‌خوابم، بعضی وقتا هم تو روز کلی کار کردم خسته می‌شم، یه کم با گوشی کار می‌کنم و بعد می‌خوابم، صبحا هم دیر بیدار می‌شم.

- مهسا جون در مورد ایران صحبت کردی، اما الآن می‌خوام پیرسم نظرت در مورد وضعیت کلی

ایران و سیاستش چی هست، چیزی از اخبار و سیاست می‌دونی؟

خودم نه سرچ نمی‌کنم، ولی خب از مامانم، بابام یا مامان بزرگ و بابا بزرگم خیلی می‌شنوم که راجع بهش حرف می‌زنن.

- نظرت درباره سیاست ایران چی هست؟

خب این که ما با هیچ کشوری دوست نیستیم، اصلاً خوب نیست، و فقط با کشورایی دوستیم که جنگ دارن و دارن کشت و کشتار می‌کنن، در صورتی که اگه مثلاً با آمریکا توافق می‌کردیم، خیلی برامون خوب می‌شد.

- از چه لحاظ خوب می‌شد؟

خب این قدر دلار نمی‌رفت بالا که همه چی گرون شه، درسته که بابام پیش من حرف گرونی رو نمی‌زنه و تقریباً هر چی می‌خوام می‌خره، ولی خب من خودم تو سایتا خیلی می‌رم قیمت وسایل رو

می‌بینم، همه چی هر بار که چک می‌کنم گرون تر شده، مثلاً یه لگویی که پارسال می‌خواستم بخرم یک تومن، امسال شده دو و نیم میلیون، من خیلی دوست دارم که تو ایرانم ارزونی باشه که همه بتونن راحت خرید کنن.

- توی دوست‌های خودت و آشناهای شما کسانی هستند که مشکل مالی داشته باشند؟
تو دوستای مدرسه‌ام نه، اون جایی که من می‌رم همه وضع‌شون تویه، ولی کلاس نقاشی که می‌رم، بعضی بچه‌ها نمی‌تونن یه سری وسایل نقاشی مثل رنگ روغن یا بعضی قلم موها رو بخرن.

- تا حالا شده به یکی‌شون کمک کنی، مثلاً قلم موت رو بدی یک جلسه استفاده کنه؟
نه، چون خیلی تو اخبار می‌شنوم که دزدی و اینا زیاد شده، می‌ترسم وسایلم رو به کسی بدم.

- خوب مهسا برگردیم به بحث سیاست، به نظرت اشکال کار سیاست مدارهای ایران چی هست؟ فکر کنم باید بیش‌تر به مردم اهمیت بدن و اول ببینن اونا چی می‌خوان، نه که فقط به فکر خودشون باشن. مثلاً من تو پیج اینستاگرام به هنرمند ایرانی که مهاجرت کرده بود به یه کشور دیگه فکر کنم آلمان یا همچین چیزی، دیدم که می‌گفت تو ایران اهمیت زیادی به هنر داده نمی‌شه، چون سیاست مداراش هنرمند نیستن، به نظرم اگه یه وزیری چیزی بذارن که هنرمند باشه و متوجه ارزش کار ما هنرمندا بشه، وضع بهتر می‌شه، اون خانومه می‌گه، خلیا تو ایران هنرمندن، ولی چون نمی‌تونن پول خاصی ازش دربیارن، می‌رن سراغ کارایی که علاقه‌ای بهشون ندارن.

- پس تو از شبکه‌های مجازی مثل اینستاگرام هم موضوع‌های سیاسی رو می‌خونی؟

آره، فکر نمی‌کردم اینم سیاسی حساب شه، ولی این جور چیزا رو زیاد می‌بینم.

- مثلاً دیگه چی؟

خب یه سری فیلمایی از محله‌های داغون و فقیر ایران می‌ذارن که واقعاً وضع‌شون خیلی بده، حتی یه لباس درست حسابی ندارن بپوشن، یا غذا ندارن بخورن و می‌گن دولت باید بهشون کمک کنه، مخصوصاً تو این اوضاع کرونا که بعضی وقتا همه جا تعطیل می‌شه، ولی دولت کمکی نمی‌کنه و اونا مجبورن از هر راهی که شده پول دربیارن، بابام می‌گه خیلی از دزدیا یا قتل‌ها به خاطر فقری و بی‌پولیه و دیگه این که واکسن وارد نمی‌کنن تا ما هم مثل کشورای پیشرفته بزنییم و دیگه با خیال راحت همه جا بریم، همه توی اینستا شاکین از این موضوع و منم باهاشون موافقم، به نظرم دولت باید مردم رو تو اولویت بذاره و براشون واکسن بخره تا دیگه این قدر آدم نمیرن، ولی من فکر می‌کنم، براشون مهم نیست و همین که خودشون و خانواده‌هاشون مریض نشن، براشون کافیه.

- اگه ایران خودش واکسن تولید کنه تو حاضری بزنی؟

اگه چاره دیگه‌ای نباشه آره، ولی اگه واکسن کشور دیگه‌ای رو بشه زد، ترجیح می‌دم خارجیش

رو بزنیم.

- چرا فکر می‌کنی واکسن خارجی از ایرانی بهتر هست؟

خب معلومه دیگه، همه چی خارجیش بهتر از ایرانه.

- خانواده و دوست‌های خودت هم همین نظر رو دارند؟

آره، مامان و بابام سعی می‌کنن چیزای مهم مثل کیف و کفش و اینا رو خارجی بخرن، ولی حالا مثلاً بلوز و شلوار دیگه این قدر گرون شده که همون ایرانی رو می‌خریم.

- در کل با دوست‌های خودت از این جور حرف‌ها می‌زنین؟

نه خیلی، چون برامون جالب نیست و ناراحت کننده هست، بیش‌تر حرفامون راجع به فیلما و سریالا و بازی‌ها هست، سعی می‌کنم جلوشون راجب گرونی و اینا نگم، چون می‌ترسم فکر کنن من پول ندارم و ازشون عقب‌ترم.

- یعنی می‌گی دوست‌های خودت ممکنه قضاوتت کنن؟

آره دیگه، همه‌شون پول دارن و نمی‌خوام فکر کنن من چیزی از اونا کم دارم.

- تا حالا شده یک چیزی مثل لباس یا یک وسیله رو فقط به خاطر این که دوست‌های خودت

دارن، تو هم بخوای بخری؟

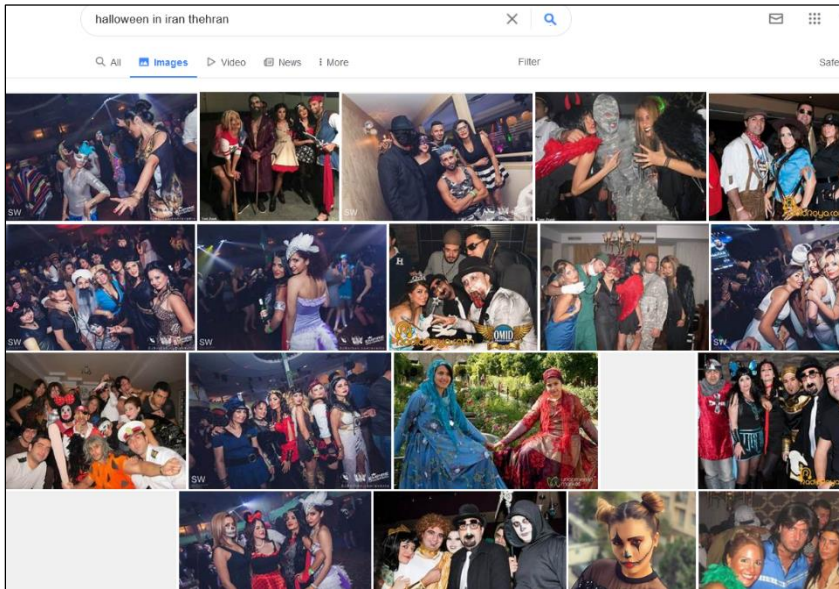
خب آره، مثلاً هالووین امسال همه دوستانم رفتن لباسای وحشتناک خریدن و گرمای باحال کردن، و به خاطر همین منم دلم خواست، البته خودمم دوش داشتم، یه لیست از وسایلی که می‌خواستم نوشتم، ولی بابام همه‌اش رو نخرید، گفت لازم نیست این همه هزینه کنیم واسه فقط یه بار در سال.

- به نظر خودت لازم بود که بخری؟

خب دوست داشتم تفریح کنم، ما که امسال به خاطر کرونا هیچ‌جا نرفتیم، حداقل اگه تو خونه می‌پوشیدم اونا رو و عکس می‌گرفتم به دوستانم نشون می‌دادم و تو اینستا می‌داشتم خوب می‌شد.

- جدا از بحث هزینه، فکر نمی‌کنی هالووین برای خارجی‌ها باشه؟

خب من می‌گم تو ایران هم اگه بیاریمش جالب می‌شه، بعد مردم یه بهانه‌ای واسه خوشحالی پیدا می‌کنن، به نظرم که خیلی بهشون خوش می‌گذره، چون مثلاً تو اینستا دیدم بچه‌ها تو شب هالووین در خونه‌ها رو می‌زنن و شکلات می‌گیرن، تو ایران همه مناسبت‌ها واسه ناراحتی و غصه خوردنه.



- مثلاً چه مناسبت‌هایی به نظرت ناراحت کننده هست؟
- نمی‌دونم، مثلاً همه‌اش شهادت و وفات و اینا، تلوزیون ایران هم هر کانالی بزنی مداحی می‌کنن و نوحه می‌خونن و گریه می‌کنن، به خاطر همین من مناسبت‌های خارجیا رو بیش تر دوست دارم.
- فکر می‌کنی این نوحه‌ها چه هدفی داره؟
- هیچی، فقط این که مردم همه‌اش گریه کنن.
- مهسا این جوریه که تو گفتی، کلاس نقاشی هم می‌ری و هنرمند هستی، هدف خاصی رو توی این کلاس دنبال می‌کنی؟
- خب خیلی دوست دارم، راستش به درس خوندن ترجیحش می‌دم، یکی از آشناهامون که سوئد زندگی می‌کنه، می‌گفت که یکی از تابلوهایم رو به قیمت ۴۵ کرون می‌خره، من وقتی به ریال حساب کردم، دیدم خیلی پول خوبی می‌شه، انگیزه گرفتم که بیش تر بکشم و تمرین کنم تا پول دربیارم.
- خیلی خوبه، دوست داری در کنارش درس خوندن رو هم ادامه بدی؟
- نه، گفتم که وقتی می‌تونم وقتم رو صرف کارهای جالب تر و بهتر کنم، چرا باید درس بخونم؟ مخصوصاً الآن که مجازی شده خیلی سخت تر هم شده و من یه کم افت کردم تو درسام، البته با تقلب حلش می‌کنم.
- وقتی به لحاظ درسی افت می‌کنی، مامان و بابات به تو چی می‌گن؟
- باهام حرف می‌زنن و می‌گن که درس بخونم تا آینده بهتری داشته باشم و سر شغل بهتری برم و اینا، چند بار هم من رو بردن مشاوره که بررسی کنه، چرا افت کردم.

- مهسا فکر نمی‌کند درس خواندن باعث شده مامان و بابات به موقعیت خوب الان شون برسند و برای همین هست که آدم‌ها درس می‌خونن؟
آره، ولی الان خیلی چیزها فرق کرده، الان تیک تاکرا یا بلاگرهای اینستاگرامی ماهی چندین میلیون حقوق دارن، تازه من نقاشیم هم خوبه و می‌تونم تو اونم پیشرفت کنم، اعتماد به نفسمم که خوبه، حتی می‌تونم مجری بشم.
- بلاگرها چه کسایی هستنند؟

کسایی که تو یه زمینه‌ای تخصص دارن و میان چیزایی که بلدن رو به فالوورهایشون یاد می‌دن، مثلاً یه بلاگر آرایشی هست که ایرانیه و تو آمریکا زندگی می‌کنه، اسمش صدف بیوتیه، این میاد از آرایش کردنش فیلم می‌گیره و یاد می‌ده و در ازاش وقتی فالووراش رفت بالا، تبلیغ می‌گیره، الان خیلی خیلی پول داره و همه‌اش مسافرت‌ه یا مثلاً یه دختره هم هست خارجی، اون تیک تاکره، خیلی خوشگل، لباس السا رو هم پوشیده، چند بار عکس گذاشت یا ویدیوهای بامزه درست می‌کنن، اینا همه‌شون این طوری پول دار می‌شن.



- تو هم دوست داری در آینده بلاگر بشی؟
آره، به نظرم شغلیه که درس خواندن نمی‌خواد و کلی هم پول دار می‌شی.
- دوست داری تو چه زمینه‌ای این کار رو انجام بدی؟
نمی‌دونم، تا حالا جدی بهش فکر نکردم.
- با کتاب‌های غیردرسی چه طوری، اون‌ها رو می‌خونی؟
بابا بعضی وقتا برام می‌خره و منم شروع می‌کنم، ولی معمولاً تا تهشون رو نمی‌خونم، چون وسطش خسته می‌شم و دوست دارم برم با گوشیم کار کنم، یه کتابخونه هم برام خریده تو اتاقم گذاشته، ولی من کتاب خاصی ندارم که توش بذارم.
- نظرت راجع به کتاب خواندن و کسانی که کتاب می‌خرن چی هست؟
خب به نظرم خوبه کتاب خواندن، ولی این کار لزومی نداره، چون هر چیزی که بخوای تو اینترنت هست، البته کتابای داستانی اگه جذاب باشن رو دوست دارم، مثلاً هری پاتر رو دو، سه جلد از کتابش رو خوندم و بعدش که فیلمش رو نگاه کردم دیگه بقیه کتاب رو نخوندم، یعنی می‌خواستم بخونم، ولی تنبلی کردم، چون فکر می‌کنم هر چی لازم بود، از فیلمش فهمیدم.



- مهسا جون نظرت در مورد دروغ گفتن چی هست؟
فکر نمی‌کنم چیز خیلی بدی باشه!
- پس ارزش استفاده می‌کنی؟
آره خیلی وقتاً، مثلاً مامان می‌پرسه درس خوندی؟ می‌گم آره، در حالی که نخوندم، یا به بابا می‌گم پول ندارم، در حالی که دارم.
- وقتی از دروغ استفاده می‌کنی، چه حسی بهت دست می‌ده؟
حس خوبی دارم، وقتی کارم باهش راه می‌افته.
- نظرت در مورد عدالت چی هست؟
عدالت یعنی این که منی که درس دوست ندارم، مجبورم نباشم درس بخونم!
- این مسأله رو چه طور به عدالت ربطش می‌دی؟
خب یکی که دوست داره، بره این کار رو بکنه، چرا من که دوست ندارم هم مجبور باشم درس بخونم یا همین که من مجبورم الان شال بذارم سرم، ولی پسرا مجبور نیستن، اینا یعنی اصلاً عدالتی وجود نداره.
- از خواننده‌ها چه کسی رو دنبال می‌کنی؟
حامد همایون.



- کدوم آهنگ‌هاش رو دوست داری؟

تقریباً همه‌اش رو، همه‌اش رو هم حفظم، یه بار هم رفتم کنسرتش، دوتا از دوستانم بودن، هر چی اون می‌خوند، ما هم می‌خوندیم، آخرش متعجب شده بود گفت اینا چه طور هر چی می‌خونم رو بلدن و این چیزها، حیف شد کرونا اومد، دیگه کاری نمی‌تونیم بکنیم.

- دیگه چه آهنگ‌هایی رو گوش می‌دی؟

خارجی هم گوش می‌دم، ولی اسم‌شون رو بلد نیستم، اتفاقی گوش می‌دم.

- ممنونم از این‌که امروز وقت گذاشتی تا با هم صحبت کنیم.

خواهش می‌کنم.

۲-۱۰- مصاحبه با دنیا، ۱۲ ساله

اما و تیلور به محیط زیستم خیلی اهمیت می‌دن، یا حمایت از این حیوونا و اینا!

- سلام دنیا جان.

سلام.

- خوبی شما؟

مرسی ممنون.

- دنیا جان شما چند سالته؟

۱۲ سالمه، البته دیگه به زودی می‌رم تو ۱۳ سال.

- به سلامتی، کلاس ششم دبستان هستی، درسته؟

بله.

- خوب دنیا جان شما معمولاً تو طول روز چی کار می‌کنی؟

یه تایمیش که برای درس می‌گذره، گوشه و اینستا هم که هست، با دوستانم می‌رم بیرون، آهنگ

گوش می‌دم، یه فیلمی و سریالی هم می‌بینم... و آهان پی‌اس فور هم بازی می‌کنم.

- بیش‌تر چه آهنگ‌هایی رو گوش می‌کنی؟

آهنگای توی بورس و روز.

- مثال می‌زنی؟

آره، مثلاً ساچ! واو از گروه اپیکوره.



- چی شد به آهنگ گوش دادی؟
- آخه آهنگش خیلی سر و صدا کرد.
- دوست‌های تو هم به این آهنگ گوش دادن؟
- آره، یادمه که دوستم صبا یه مدت رو این آهنگه قفلی بود! (می‌خندد) فرشته دختر خاله‌ام هم که کلاس اوله، یه مدتی فقط همین رو گوش می‌داد.
- قفلی بودن یعنی چی؟
- یعنی همون کلید کردن رو یه چیزی، برای آهنگ هی گوش کنی یه چیزی رو، می‌گن طرف قفلی زده.
- الان هم گوش می‌ده به این جور آهنگ‌ها؟
- فرشته یا صبا؟
- جفتشون؟
- جفتشون که از این جور آهنگا خوششون میاد، ولی خب فکر کنم فرشته بیش‌تر گوش کنه تا صبا! چون اون توانایی قفلی زدنش بیش‌تره (می‌خندد).
- معمولاً فرشته یا صبا به چه جور آهنگ‌هایی گوش می‌دن؟
- خب، بیش‌تر آهنگای تتلو، اپیکور، تی ام بکس.





- می‌دونی از آهنگ‌های تتلو بیش‌تر به کدوم علاقه‌مندن؟
- خب، آهنگ یه سرم به ما بزن، آهنگ مسخره بازی (می‌خندد).
- چرا می‌خندی عزیزم؟
- وضع اون آهنگ مسخره بازی تتلو خیلی خرابه.
- چه طور مگه؟
- اصلاً از یه جور کلمات و چیزایی استفاده می‌کنه! اصلاً یه وضعیا (می‌خندد).
- این آهنگ رو تو گوشیت داری؟
- آره، تو تلگرامم دارم.
- کسی برات فرستاد یا خودت داندلودش کردی؟
- صبا خانوم فرستاد (می‌خندد).
- معمولاً زیاد آهنگ گوش می‌کنی؟
- نه بابا! زیاد از تتلو خوشم نمیاد.
- خوب معمولاً خودت به چه آهنگ‌هایی گوش می‌دی؟
- من بیش‌تر آهنگ خارجی گوش می‌کنم.
- دلیل خاصی داره؟
- خب، زیاد از این آهنگ فارسیا خوشم نمیاد، آهنگ‌های خارجی باحال‌ترن.
- چرا به نظرت آهنگ‌های خارجی باحال‌ترن؟
- خب، نمی‌دونم برای من که این حس رو داره، زیاد با آهنگای فارسی حال نمی‌کنم.
- چند درصد از آهنگ‌هایی که داری خارجی هستن؟
- خب، حدوداً ۹۵ درصدشون خارجی‌ن.
- خارجی فقط زبان انگلیسی گوش می‌دی یا به زبان دیگه هم گوش می‌دی؟
- نه، البته بیش‌ترش انگلیسیه، ولی خب فرانسه یا روسی هم گوش می‌دم.
- زبانت هم خوب هست؟

زبانم که بد نیست، از کلاس دوم کلاس زبان می‌رفتم، ولی خب الان دیگه تعطیل شده برای کرونا.

- گوش دادن به آهنگ‌های خارجی روی زبانت تأثیری گذاشته یا نه؟

آره، مامانم برام کارتون خارجی می‌داشت به زبون اصلی، ولی بعد می‌گفت اگر آهنگ خارجی هم

گوش کنی، انگلیسی منظورش بود، آره دیگه، می‌گفت این طوری زبانت بهتر می‌شه.

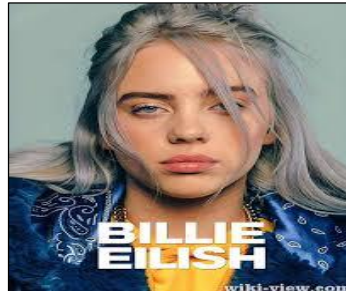
- معمولاً از کدوم خواننده‌ها بیش تر آهنگ گوش می‌کنی؟

بیش تر آهنگای تیلور سویفت یا هیلاری داف، البته هیلاری بعد از این که ازدواج کرد و بچه‌دار

شد، دیگه کار نمی‌کنه، فیلم هم بازی می‌کرد، من فیلم سیندرلا استوریش رو خیلی دوست دارم.



- دیگه، سلنا گومز و بیلی آیلیش رو هم گوش می‌کنم.
- خواننده مورد علاقه‌ات کدوم هست؟
تیلور سویفت! عاشقشم خیلی خوب می‌خونه! به سوئیفتیم.
- سوئیفتی یعنی چی؟
به اونایی که طرف‌دار تیلور سویفتن، می‌گن سوئیفتی.
- پس خیلی طرف‌دار تیلور سویفت هستی؟
آره بابا به چندتا پوسترش رو تو اتاقم دارم.



- کدوم آهنگش رو از همه بیش‌تر دوست داری؟
خب، همه‌ی آهنگاش قشنگه، ولی آهنگ لایو استوریش رو خیلی دوست دارم، با این‌که جزو آهنگای اولیش بود که خوند، ولی خیلی آهنگش بهم آرامش می‌ده، راستش وقتی که خیلی حس و حال ندارم، به این آهنگش زیاد گوش می‌دم.
- وقت‌هایی که زیاد حس و حال نداری، فقط آهنگ حالت رو خوب می‌کنه یا کارهای دیگه‌ای هم انجام می‌دی؟
خب، راستش فیلم دیدن از آهنگ گوش دادن، بیش‌تر حالم رو خوب می‌کنه.
- حالا چه طور فیلم‌هایی رو تماشا می‌کنی؟

آهان آره، بحث فیلم رو دوست دارم جذابه (بزرگ شدن مردک چشم و مالیدن کف دست‌ها به همدیگر).

- معمولاً چه ژانری رو تو فیلم دیدن بیش تر از همه دوست داری؟
بیش تررر فیلمای تخیلی و اونایی که در مورد زندگی نوجووناست، یا فیلمای مرموزم دوست دارم.
- اون فیلم‌هایی که در مورد زندگی نوجوون‌ها هست، بیش تر تو چه حال و هوایی هستن؟
خب، معمولاً اونایی که در مورد زندگی نوجووناست، عاشقانه طوری هستن.
- پس ژانر عاشقانه هم دوست داری؟
نه هر عاشقانه‌ای رو، اگر در مورد نوجوونا باشه رو دوست دارم، چاشنیه تخیل و معمایی و هیجان این طور چیزا رو هم داشته باشه.

- معمولاً در هر هفته چندتا فیلم تماشا می‌کنی؟
خب معمولاً هفته‌ای ۴ یا ۵ تا فیلم نگاه می‌کنم، البته بستگی به کارامم داره دیگه.
- می‌شه فیلم‌های مورد علاقه‌ت رو بگی؟
یکیش رو که گفتم، همون سیندرلا استوری که خیلی دوستش داشتم، دیگه فیلم دیو و دلبرم خیلی دوست داشتم، همونی که اما واتسن بازی کرده، دیگه آهان مجموعه هری پاترم خیلی دوست دارم! تو اونم اما واتسون بازی کرده.

- اما واتسون رو دوست داری؟
آره خیلی دوستش دارم (نمایش شوق در چهره).
- از چه چیز اما واتسون خیلی خوشت میاد؟
خب، خیلی خوشگل و خوش هیكله، بازیشم خیلی خوبه، به نظرم واقعاً تو هری پاتر خوش درخشید.





- دوست داری چهره‌ات یا هیكلت شبیه اما واتسون بشه؟
- خب یه بار دوست دارم مثل اون دفعه‌ای که موهاش رو کوتاه کرد، موهام رو کوتاه کنم، ببینم چه طوری می‌شم، فکر کنم خیلی باحال بشه.
- از نظر هیكلت چه طور؟
- از نظر هیكل که... (می‌خندد)، اگر تعریف نباشه، فکر کنم شبیه‌شم هیكلاً.
- پوست‌های اما واتسون رو هم توی اتاق داری؟
- آره، یکی، دوتایی دارم ازش، عکسایی که تو مجله زیبایی و اینا چاپ کرده.
- صبا هم همین طوره یعنی عکس‌های افراد مشهوری که دوستشون داره رو تو اتاقش می‌چسبونه؟
- آره دیگه، الان همه بچه‌ها از سلبرتیایی که عاشقشون تو اتاقشون عکس دارن.
- به نظرت چرا این کار رواج پیدا کرده؟
- والا خب وقتی یکی رو خیلی دوست داری، دلت می‌خواد یه جایی باشه که زیاد می‌بینیش، حالا این که چیزی نیست، معمولاً تو صفحه‌ی گوشیاشونم عکساشون رو می‌ذارن، یا پشت زمینه‌ی چتاشون تو واتساپ و تلگرام اینا هم عکسای اونا رو می‌ذارن، آره دیگه چه می‌شه کرد، آدم شیفته می‌شه دیگه! (می‌خندد).
- خوب تو هم توی صفحه‌ی گوشیت عکس اما واتسون یا تیلور سویفت رو داری؟
- نه، الان نه، ولی راستش یه مدت عکس پروفایل تلگرامم تیلور بود.
- الان چه طور؟
- نه، الان عکس خودمه.
- خوب دیگه از بین دوست‌های خودت برای کسانی که خیلی مشهورن و دوستشون دارن، چه کارهایی انجام می‌دن؟

- خب یه سریاشونم که ترمز می‌برن و تو اینستا براشون فن پیج^۱ می‌زنن (می‌خندد).
- از بین دوست‌های خودت کسی هست که فن پیج برای کسی داشته باشن؟
 - فکر نکنم، خیلی خبر ندارم، ولی اگر داشتن حتماً من رو فالو می‌کردن و در جریانش قرار می‌گرفتم.
 - خودت تا حالا دوست داشتی که فن پیج بزنی؟
 - نه والا، خیلی تو فکرش نبودم، همون پوستر موستر کافیه برام، هنوز به اون درجه نرسیدم.
 - به نظرت ممکنه که یه روز فن پیج بزنی؟
 - نمی‌دونم والا، شایدم بزنم، خدا رو چه دیدی؟ (می‌خندد).
 - صبا چه طور، تا حالا فن پیج زده؟
 - نه زده، ولی فکر کنم تو فکرش هست که برای جاستین بیبر فن پیج بزنه.
 - پس خیلی دوست داره؟
 - آره خیلییی، تو عکسای پروفایلشم چندتا عکس ازش داره.
 - آهنگ‌هاش رو هم خیلی گوش می‌ده؟
 - آره بابا، تمام آلبوماش رو هم داره.
 - به نظرت چرا جاستین بیبر رو خیلی دوست داره؟
 - والا الان دیگه اکثر دخترا کشته مرده‌ی قیافشن دیگه، ولی به نظر من شبیه دختراست (می‌خندد).



- تو هم دوستش داری یا آهنگ‌هاش رو گوش می‌دی؟
- نه بابا، از صداشم خوشم نمیاد اصلاً.
- چرا به نظرت شبیه دختراست؟
- آخه قیافه‌اش یه طوریه.
- چه طوری؟

انگار اون ملیح بودن دخترا رو داره تو چشماش، یه همچین حسی دارم، یه بار این رو به صبا گفتم، نزدیک بود بزنه تو گوشم! (می خندد).

- چرا نزدیک بود بزنه؟

بابا آخه خیلی روش غیرتیه خانوم خانوما!

- یعنی چه طوری روش غیرتی می شه؟

حالا از اون لحاظا که نمی تونه، چون دیگه زن گرفته (می خندد)، ولی بالاتر از گل نباید به آقا گفت جلو صبا.

- تازگی ازدواج کرده؟

والا من خیلی در جریان نیستم، ولی شاید یه سال این طورا باشه، شایدم بیش تر.

- وقتی که جاستین بیبر ازدواج کرد، صبا خیلی ناراحت شد؟

اوففف اصلاً یه وضعیا! (می خندد)

- یعنی چی کار می کرد؟

بابا می نشست گریه می کرد، یعنی مثلاً آهنگش رو می داشت و زار زار باهاش اشک می ریخت (می خندد).

- تو بهش چی می گفتی؟

می گفتم، بابا خره چرا نشستی داری گریه می کنی، آخه! ببخشید که جاستین به جای اون دختره نیومد تو رو بگیره! والا... .

- این قضیه خیلی روی صبا تأثیر گذاشت و مثلاً موجب افت تحصیلی صبا هم شد یا نه؟

نههههه در اون حد پیش نرفت.

- چه مدتی گریه های صبا طول کشید؟

ای بابا از دست این دختر، فکرکنم یه ماهی، شایدم دو ماه برای این قضیه گریه و زاری کرد.

- یعنی صبا فکر می کرد که ممکنه یه روزی به جاستین بیبر برسه که وقتی ایشون ازدواج کرد،

این قدر حالش بد شد؟

آره، فکر کنم از این فانتزی ها هم با جاستین زده بود.

- مثلاً چه فانتزی هایی؟

مثلاً این که به هم می رسن و رل می زنن و از این جور مزخرفات (می خندد)، یا با هم می رن مسافرت و... یه بار برام تعریف می کرد که وقتی آهنگای جاستین رو گوش می ده، می ره تو فکر و خیال و تو ذهنش کلیپ ملیپ درست می کنه.

- خوب تو چی جوابش رو دادی؟

ببخشیدا، ولی گفتم خاک تو سرت (ریز می خندد).

- پس به نظر تو این جور تصویرها و فانتزی‌ها با فرد محبوب و مشهور کار خنده‌داری هست؟
آره بابا، مسخره هست، خب طرف اون ور دنیاست.
- این موارد رو به صبا هم گفتی؟
آره گفتم، ولی گوش خانوم خانوما بدهکار نبود که نبود!
- مثلاً چی می‌گفت، وقتی که این حرف‌ها رو بهش می‌زدی؟
می‌گفت تو نمی‌فهمی و از این جور مزخرفا یا می‌گفت، درکم نمی‌کنی تو.
- الان رو نمی‌گم، ولی شده قبلاً تو هم از این جور عشق‌هایی که تو تخیل با فردی صورت می‌گیره رو داشته باشی؟
نه نداشتم (زبان بدن وی خبر از نشانه‌های دروغ می‌دهد، خاراندن سر و عدم برقراری ارتباط چشمی و بعد از پاسخ دادن خاراندن گونه).
- از نظر ویژگی‌های رفتاری چه طور؟ تا حالا شده رفتاری رو توی افرادی مثل تیلور سویفت یا اما واتسون ببینی که دوست داشته باشی ازشون تقلید کنی؟
مثلاً چی؟
- خوب تو توی اینستاگرام دنبالشون می‌کنی، درسته؟
بله، صد البته! (می‌خندد)
- خوب وقتی که تو اینستاگرام دنبالشون می‌کنی، تا حالا شده با موردی از کاره‌اشون مواجه بشی و با خودت بگی که آهان کاشکی منم همچین کاری انجام می‌دادم؟ مثل کارهای خیر یا کارهای دیگه.
- آهان خب آره، مثلاً تیلور جزو پول‌دارترین خواننده‌هاست و چند صد میلیون دلار ثروتمند! خیلی کمک می‌کنه مخصوصاً به بچه‌های فقیر... .
- از کجا خبردار می‌شی که به بچه‌های فقیر کمک می‌کنه؟
خب تو این خبرگزاری‌ها زیاد در موردش می‌نویسن.
- به نظرت منابعی هستن که مطالب درست رو می‌نویسن؟
آره بابا، مطمئنم.
- خوب پس دوست داری مثل تیلور به بچه‌های فقیر کمک کنی؟
آره چرا که نه؟!
- از الان تلاش می‌کنی؟
تو صدقه دادن و اینا به بخشی از پول تو جیبیم رو می‌دم به مامانم بذاره تو اون کمکایی که ماهانه می‌دیم به فقیرا.
- هر ماه این کار رو انجام می‌دی؟

آره خب، تقریباً ۷ یا ۸ ماهی می شه.

- اگر تیلور سویفت این کار رو نمی کرد، تو باز هم به بچه های فقیر کمک می کردی؟
نه خب، خیلی وقت نیست که من این رو می دونم، اما راستش رو بخوای از وقتی فهمیدم که تیلور هم این کار رو انجام می ده، خب از اون موقع مبلغی که کمک می کردم، بیش تر شد.

- چه قدر بیش تر شد؟

خب، مثلاً اگر قبلاً ۵۰ تومن کمک می کردم، الان شده ۱۰۰ تومن.

- پس یعنی الان هر ماه ۱۰۰ تومن کمک می کنی؟

بله دیگه، این طور یاست.

- این پول بخش زیادی از پول تو جیبیت هستش یا بخش کوچیکی از اون هست؟

خب، من هر ماه ۸۰۰ تومن پول توجیبی می گیرم، تقریباً ۱۰۰ تومنش رو می دم به فقیرا.

- دوست های خودت هم معمولاً همین قدر پول توجیبی می گیرن؟

والا بقیه رو زیاد نمی دونم، اما می دونم صبا هم تو این مایه ها پول توجیبی می گیره.

- صبا هم کمک می کنه؟

خب وقتی فهمید که من کمک می کنم، اونم ماهانه یه مبلغی کمک می کنه.

- دیگه چه ویژگی هایی رو از این افراد مشهور کسب کردی؟

دیگه، آهان اما و تیلور به محیط زیستم خیلی اهمیت می دن، یا حمایت از این حیوونا و اینا.

- خوب ازشون تو این زمینه تقلید کردی؟

خب راستش کلاً که حیوونا رو دوست دارم، طبیعتم همین طور، اصلاً آشغال نمی ریزم، ولی از

وقتی این رو فهمیدم به مامانم گفتم که حتماً یه سطل برای زباله های خشکمون بگیره که تو خونه

زباله ها رو تفکیک کنیم.

- این ها رو اون افراد بهت یاد دادن؟

نه، خودم بلد بودم، ولی خب عملیش کردم دیگه.

- مادرت سطل زباله های خشک رو خرید؟

آره خریدش، خودمم خیلی حواسم هست که زباله ها رو قاطی پاتی نریزن، کم کم داره جا می افته

و قانون می شه دیگه، اولش بابام سختش بود، ولی الان دیگه اوکی شده (می خندد).

- خوب در مورد حیوان ها چه طور؟

آره از اون موقع هم بیش تر براشون استخوون و از این چیزا براشون می برم، چندتا گربه خوشگل

تو کوچومون داریم.

- صبا هم به حیوونا غذا می ده؟

آره اونم می‌ده، البته نه اندازه من، خودشم یه طوطی داره که تو خونه آزاده، اسمش پاستیله (می‌خندد)، خیلی بامزه هست.

- خوب دنیا جان گفتی که با پی‌اس‌فور هم بازی می‌کنی؟
آره دارم.

- زیاد بازی می‌کنی؟

نه خیلی، ولی خب آره.

- مثلاً در روز چه قدر بازی می‌کنی؟

خب بستگی به درسام داره دیگه، اگر خیلی کار نداشته باشم شاید تو روز یه ساعت یا یه ساعت و نیم اینا بازی کنم.

- معمولاً چه بازی‌هایی رو دوست داری و بازی می‌کنی؟

بیش‌تر بازیای ماشینی رو دوست دارم.

- تو گوشیت هم از این بازی‌ها داری؟

آره بازی‌های ماشینی کلاً زیاد دارم، خیلی حال می‌ده (کف دست‌ها را به هم می‌مالد و شوق در چهره‌اش هویدا می‌گردد).

- چرا از ماشین بازی خوشت میاد؟

آخه خیلی هیجان داره، فاز مسابقه و پیست و سرعتی دیگه! (می‌خندد).

- تو واقعیت هم ماشین دوست داری؟

آره بابا خیلییی! (شوق در چهره) بابام گفت یه کم که بزرگ‌تر شدم، می‌فرستم ورزشگاه آزادی، کلاسای پیست کارتینگش.

- ماشین مورد علاقه‌ات چیه؟

والا دوست دارم چندتا ماشین داشته باشم، یکی هیوندا النترا که خیلی خوشگله، یکی اوپتیما، یکی هم که از همه بیش‌تر دوستش دارم و رنگشم باید آبی جیج باشه، لامبورگینی.





- صبا هم ماشین و یا ماشین بازی و سرعت رو دوست داره؟
- آره، تا حدودی، ولی نه در حد من، عاشق ماشین بازی و اینا نیست، یه بارم بهش گفتم وقتی رفتی کلاس کارتینگ تو هم میای، گفتش که نمی‌دونم باید به مامانم بگم و اینا، اما خب می‌شناسمش، خیلی ذوق نشون نداد، اگر دوست داشت، حداقل تو رفتارش و حرفاش مشخص می‌شد.
- خوب دنیا جان پس بیش تر بازی‌هایی که انجام می‌دی ماشین هست؟
- آره دیگه، تو این مدلا بازی می‌کنم.
- تنهایی بازی می‌کنی؟
- آره دیگه، با دیدا که نمی‌شه، البته بعضی اوقات که صبا میاد خونه مون بازی می‌کنیم.
- صبا هم از این بازی لذت می‌بره؟
- می‌گه دوست دارم با تو این بازی رو کنم، شایدم برای دل من می‌گه (می‌خندد).
- ممنون دنیا جان که وقتت رو در اختیار من گذاشتی.
- خواهش می‌کنم، منم لذت بردم راستش.
- خوب خدا رو شکر، موفق باشی عزیزم.
- مرسی تو هم همین‌طور.

۲-۱۱- مصاحبه با سیاوش، ۱۰ ساله

کاش بت من بود، می‌زد مامان بزرگم رو از وسط نصف می‌کرد، من رو هم بغل می‌کرد و پرواز می‌کردیم و می‌رفتیم یه جای دور!

تذکر پژوهشگر:

سیاوش بیش فعال بود و خیلی مصاحبه طولانی و سختی را داشتم. اصلاً نمی‌نشست و به من نیز نگاه نمی‌کرد. تمام مدت با وسایل موجود در اتاق بازی می‌کرد و راه می‌رفت.

- سلام.

سلام.

- اسمت چیه؟

اسمم سیاوشه.

- شما چند سالته؟

۱۰ سالمه، چهارمم.

- می‌دونی معنی اسمت چیه؟

نه بابا، با این اسم اسیرمون کردن، هر کی می‌رسه به ما می‌گه وا این دیگه چه اسمیه! یا می‌گن دختره یا پسر!^۱ (سیاوش این جملات را با عصبانیت ادا می‌کرد).

- حالا چرا عصبانی هستی؟

خسته شدم از زندگی، از اسمم، از مامان و بابام، از مدرسه، از مشق، از همه بدم میاد.

- مگه چند سالته که خسته شدی خاله؟

مگه ربطی به سن داره؟

خوب برات چه اتفاقی افتاده که خسته شدی؟

می‌دونی مامان و بابام از هم جدا شدن، دیگه پیش هم زندگی نمی‌کنن. قبلش که همیشه دعوا بود و بعدش هم من از این خونه به اون خونه می‌رفتم. آخر هفته‌ها یه روز می‌رفتم پیش مامانم، بعد من رو دوباره برمی‌گردوندن خونه بابام.

- دوست نداشتی که برگردی؟

معلومه که دوست نداشتم.

- چرا؟

درست که مامانم خیلی گیر بهم می‌ده یا همه‌اش گریه می‌کنه، ولی بهتر از مامان بزرگمه (مادر بزرگ پدری) که من رو کتک می‌زنه.

- چرا تو رو کتک می‌زنه؟

چون که از من خوشش نمیداد، اون موقع‌ها که بابام سر کار می‌رفت، همه‌اش زنگ می‌زد به بابام می‌گفت: بیا این تولهات رو خودت نگاه‌دار، من وقت آرایشگاه دارم یا مثلاً بیا من مهمون دارم، بچوات داره من رو اذیت می‌کنه!

- خوب تو مامان بزرگت رو اذیت می‌کردی؟

۱. نام مصاحبه شونده در این مصاحبه مستعار است.

نه به خدا! خانم معلم می گفت که باید بزرگ ترها بهتون املا بگن، منم هیشکی رو نداشتم! یه بار که مامان بزرگم بهم املا نگفت، خودم نوشتم، ولی خانم معلم فهمید و دعوا کرد! گفت اگه یه بار دیگه خودت املا رو بنویسی، از کلاس اخراجت می کنم. اون بار هم من رفتم گفتم که بهم املا بگه، ولی من رو زد. مهمون ها هم که اومدن من رو انداخت تو اتاق و در رو بست و گفت که اگه یه بابام بگم من رو می کشه و قول دادم که صدام در نیاد.

- خوب بعد تو چه قدر تو اتاق تنها بودی؟
من تنها که نبودم، بت من هم اومد پیشم که از تنهایی نترسم.



- بت من اومد پیشت؟

بت من واقعی نه که!

- پس چی؟

این خانمه که میاد خونه مامان بزرگم رو تمیز کنه، گفت که هر وقت مامان بزرگت این کار رو کرد، دوستت رو پیش خودت فرض کن! یه دوستی که بتونه ازت محافظت کنه تو تاریکی تا وقتی که بتونم از اتاق بیام بیرون!

- بت من دوست قدرتمندیه؟

آره دیگه! ولی کاش بت من بود، می زد مامان بزرگم رو از وسط نصف می کرد، من رو هم بغل می کرد و پرواز می کردیم و می رفتیم یه جای دور! یه جایی که یه مامان و بابای جدید داشته باشم!
- خوب تو خودت دوست داری که بت من بشی؟

آخ که اگه می شد چه خوب می شد! ولی حیف که من نمی تونم بت من بشم! یه چند باری سعی کردم که بیرم با شنلم پرواز کنم! اما نشد خوردم زمین و دماغم زخم شد!

- تو از مدرسه میای، چه کار می کنی؟

الآن یا قبلاً؟ (قبل ها سیاوش پیش پدرش زندگی می کرد و بعد از رفتارهای بد مادر بزرگ با سیاوش و ابتلای پدرش به ام اس، مادرش او را پیش خودش آورده است!)

- اول قبل‌ها رو بگو!

خوب قبل‌ترها می‌اومدم خونه، باید می‌رفتم تو اتاقم وسایلم رو مرتب کنم، بعد دست و روم رو بشورم. بعد از ناهار هم می‌رفتم تو اتاقم اول مشقام رو می‌نوشتیم و بعدش هم با تبلت بازی می‌کردم یا شاید کارتون نگاه می‌کردم و فیلم!

- توی تبلت چه بازی‌هایی داری؟

کلش آف کلنز بازی می‌کردم یا تمپل ران با های‌وی رایدر^۱.



۱. کلش او کلنز بازی استراتژیک و خشن، تمپل ران بازی فرار از دست پلیس و های‌وی رایدر بازی موتورسواری است.



- خوب این بازی‌ها خودت رو برای من توضیح می‌دی؟

کلیش که کلی زحمت می‌کشی شهر می‌سازی، سرباز جمع می‌کنی، بعد یه عوضی میاد بهت حمله می‌کنه و همه چی رو ازت می‌گیره! (سیاوش بعداً تعریف کرد که برادر یکی از هم‌کلاسی‌های او به شهرش حمله کرده و وقتی او فهمیده که وی چه کسی بوده است، وی را هل داده و بعد از زمین زدن او، به وی لگد زده است) یا مثلاً‌های وی رایدر یه موتور سواره که باید از لای ماشین‌ها رد بشه. ولی می‌دونی من چی کار می‌کنم؟

- چه کار؟

یه دفعه سرعتم رو زیاد می‌کنم محکم می‌زنم به ماشین‌ها که تعداد استخون‌های بیش‌تری خورد بشه و خون بیش‌تری ازش بره! (هنگام گفتن این جملات ماشین و صحنه تصادف را با دست اجرا می‌کرد و لذت و عصبانیت را به همراه هم داشت).

- بعد تو این‌ها رو که بازی می‌کنی، حس خوبی پیدا می‌کنی؟

آره، چون هم کسی نیست که حتی با اون حرف بزنی و هم می‌تونم آدم‌ها رو بزنی، هر کاری دوست داشته باشم باهاشون می‌کنم.

- تو شده که توی شب‌ها، خواب کارتونهایی رو که تماشا می‌کنی، ببینی؟

کارتون‌ها رو یادم نیست، ولی همین تازگی‌ها خواب جوکر رو دیدم.

- برام خوابت رو تعریف می‌کنی؟

جوکر هر وقت که دلش می‌خواست غیب می‌شد و وقتی من نمی‌دیدمش، من رو می‌زد یا با چاقوش بهم ضربه می‌زد. بعد یه کم دیگه که گذشت من تونستم چاقوی جوکر رو بردارم و تو سرش فرو کردم و اون فریاد می‌کشید و یه دفعه‌ای تو هوا پودر شد. بعدش بابام اومد خونه با یه کلاه روی سرش، من رفتم که بابام رو بوس کنم، وقتی بابام کلاهش رو برداشت، اما بابام نبود، جوکر بود!

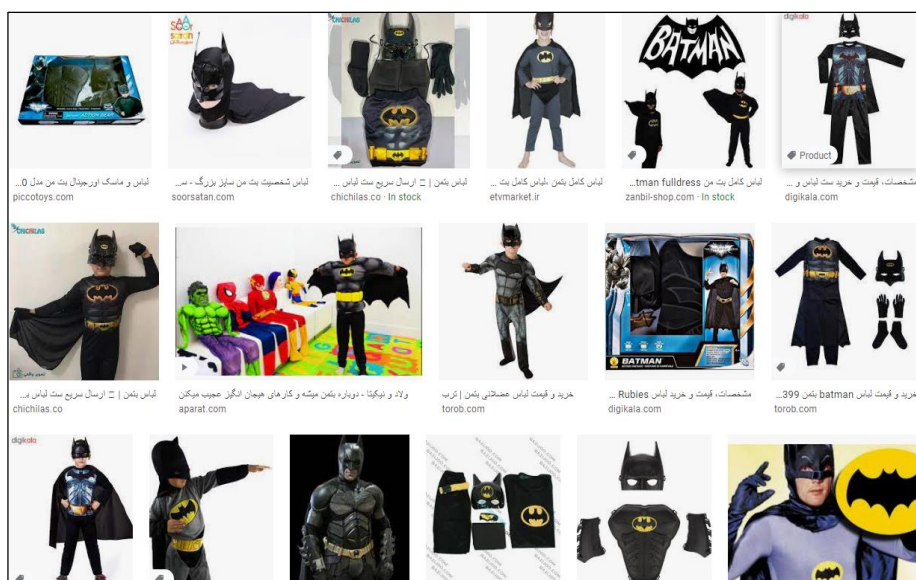
- به من می‌گی که فیلم جوکر رو کی دیدی؟

یه بار بابام داشت فیلمش (بت من بیگینز) رو می‌دید، بعد منم رفتم پیشش بشینم و تماشا کنم، اما بابام من رو دعوا کرد و گفت که تو لازم نکرده این رو ببینی و برای سنت مناسب نیست، برو تو اتاق! بعدش من وقتی بابام خوابید رفتم و هاردشو برداشتم و سه‌تاش رو نگاه کردم. خیلی کیف داد! (هنگام ادای این جملات چشم‌هایش را تنگ می‌کرد و صدایش را مثل شخصیت‌های منفی فیلم‌ها آرام می‌کرد).



- تو به بت من خیلی علاقه داری؟

آره خیلی یه بار هم مامان بزرگم (مادر بزرگ مادری) برام لباس بت من رو خرید برای تولدم، بعد من که برگشتم خونه شب لباسم رو پوشیدم و رفتم تو اتاق مامان بزرگم و بعد پریدم رو تختش و جیغ زدم.



- خوب بعدش چی شد؟

هیچی دیگه مامان بزرگ (پدری) ترسو جیغ کشید و بابام اومد و زنگ زد به بیمارستان و مامان بزرگم چند روز رفت اون جا (سیاوش وقتی این ماجرا را تعریف می کرد می خندید).
(من سیاوش را همراه پرستارش داخل پارک دیدم و زمانم برای مصاحبه بسیار محدود بود. پرستار سیاوش گفت که مادر سیاوش به علت حساسیت بیش از حد، اجازه ادامه این مصاحبه را نمی دهد. و زمان بازی سیاوش هم گذشته بود و باید به منزل برمی گشت. سیاوش با توجه به تجارب تلخی که پشت سر گذاشته بود، شخصیت پیچیده و مبهمی داشت. پر از ترس و وحشت و کارهای عجیب و ترسناک. یه جورهایی شبیه شخصیت های منفی سریال ها. او حتی یک ثانیه یک جا بند نمی شد و مدام جیغ می شید و این ور و آن ور می دوید. حتی برای صف وسایل بازی، بچه ها رو هل می داد و خودش را محق در همه موارد می دانست!).

۲-۱۲- دُرسا، ۹ ساله

باربی دوما داره، دوماش هم خیلی خوشگله، منم باسه خودم یه دوما خوشگل می خوام.

تذکر پژوهشگر:

دُرسا، ۹ سال سن دارد و دانش آموز کلاس سوم دبستان است. اولیای دُرسا به دلیل تنها بودن او در خانه، برایش تبلت تهیه کرده اند و دُرسا در جریان عمل نشان می دهد با وجود آن که از بازی های تبلت خیلی خوشش نمی آید، اما به شدت تحت تأثیر آن ها واقع می شود و نظیر آنچه در بازی ها دیده است، رفتارهای هنجارشکنی را سر کلاس درس و زندگی خویش پیش می گیرد. به همین ترتیب دُرسا بیان می دارد، با دیدن سریال های ماهواره ای چنان تحت تأثیر فیلم های اخیر واقع می شود که عیناً سریال های عاشقانه و توام با خیانت ماهواره ای را با دوستش اجرا می کند.

اولیای دُرسا در برخورد با کژکاری دخترشان از فناوری های ارتباطی پیشرفته، بیش تر از آن که در فکر چاره جویی و پرکردن بهینه وقت فرزندشان در جهان واقعی باشند، با محکوم کردن یکدیگر سعی می کنند مسأله را به نفع خود فیصله دهند که بالطبع این رفتار برای آنان و دخترشان راهگشا نخواهد بود.

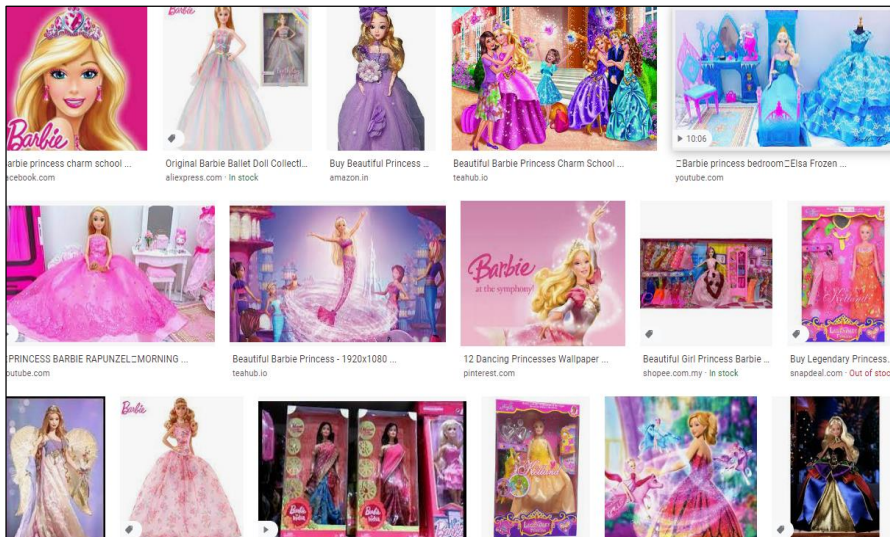
- اسمت چیه خانومی؟

دُرسا.

- دُرسا خانوم کلاس چندمی؟

کلاس سوم درس می خونم.

- دُرُسا خانوم تو از تبلت چه استفاده‌هایی می‌کنی؟
- بازی می‌کنم، نرم افزار کتابای مدرسم رو توی تبلت ریختم و با اون درس می‌خونم.
- چه قدر بازی می‌کنی؟
- بیش تر بازی می‌کنم تا این که درس بخونم.
- چرا بازی می‌کنی؟
- آخه حوصله‌ام سر می‌ره!
- چه طور مگه؟
- مامان و بابام که سر کارن. آجیم هم دانشگاه هس، پیش ما نیست و من همه‌اش تو خونه تنهام.
- کی بیش تر بازی می‌کنی؟
- وقتی از مدرسه میام، هنوز لباسام رو درنیاوردم.
- پس کی مشق می‌نویسی؟
- آخر شب!
- خوابت نمی‌بره؟
- بعضی وقت‌ها!
- اگه وقتی خوابت برد، مشقات رو ننوشته باشی، چی؟
- اشکال نداره، بی‌مشق می‌رم.
- بیش تر چه بازی‌هایی می‌کنی؟
- باربی و چندتای دیگه!



- دوست داری، مثل باربی بشی؟

آره! باربی دوماه داره، دوماهش هم خیلی خوشگله، منم باسه خودم یه دوماه خوشگل می‌خوام.



- دیگه چی؟

باربی خودش رو خوشگل می‌کنه. منم دوست دارم، خودم رو خوشگل کنم.

- گفتمی ممکنه بی‌مشق مدرسه بری، مگه معلمتون مشق شما رو نمی‌بینه؟

چرا، می‌بینه!

پس به تو که تکالیف رو انجام ندادی، چیزی نمی‌گه؟

- من قبل از این که نوبت من برسه، از کلاس بیرون می‌روم و معلم دیگه یادش میره، مشق‌های

من رو ببینه.

ای بلا! این کار رو از کجا یاد گرفتی؟

تو بازی **boos3** یه بچه هست، معلم خودش رو گول می‌زنه، من و بیش‌تر بچه‌ها هم این کار

رو از اون یاد گرفتیم. تازه حتی من یه بار دفتر مشق خودم رو موقعی که معلم داشت تکالیف بچه‌ها

رو می‌دید، وسط کلاس پرت کردم و از کلاس بیرون رفتم.



- این رو هم تو از توی بازی یاد گرفته بودی؟
آره!

- دیگه از بازی‌ها چی یاد گرفتی؟

یه بازی زبان هست، توش یه شیشه روی میزه، من از مامان بزرگ پرسیدم، این چیه، اون گفت دیگه این بازی رو نکن. بعد دوستانم به من گفتن اون مشروب!

- خوب، حالا که درست رو درست نمی‌خونی، مامانت چیزی به تو نمی‌گه؟
چرا، مامان دعوا می‌کنه.

- خوب، تو اون وقت چه کار می‌کنی؟
من بی‌مشق می‌رم مدرسه!

- مامان ناراحت نمی‌شه؟

چرا. اون عصبی می‌شه، گاهی هم گریه‌اش می‌گیره.
- بابات چیزی نمی‌گه؟

نه، همه‌اش مامان به بابا می‌گه، تو براش تبلت خریدی، منم که به حرف مامانم گوش نمی‌دم، مامان عصبی می‌شه، بابا فقط به مامان می‌گه، خودت این جور تریبتش کردی، بعد بین مامان و بابا دعوا می‌شه.

- حالا از این‌ها بگذریم، خودت چه طور فکر می‌کنی؟
برای چی؟

- به نظرت مامان و بابات، راست می‌گن؟

آره، باید درس بخونم!

- نمره‌ها از وقتی تبلت خریدی تغییر نکرده؟
چرا، تغییر کرده!

- کم شده یا زیاد شده؟
کم شده.

- غیر از تبلت دیگه چه کار می‌کنی؟
ماهواره می‌بینم.

- چه شبکه‌ای؟
جم!

- اما این‌ها که متناسب سن تو نیست!

خب هم حوصله‌ام سر می‌ره، هم دوس دارم.

- چرا فیلم ایرانی نمی‌بینی؟

آخه تلوزیون ایران برنامه‌های خوبی نداره.

- چرا بیش‌تر برنامه ماهواره رو دوست داری؟
نمی‌دونم. لباساشون خوشگله. جاهای قشنگ می‌رن.
- دیگه چی؟

دختر پسر راحت دوس می‌شن، عاشق هم می‌شن، به هم ب*س می‌دن.
- دوست‌های خودت هم ماهواره می‌بینن؟
آره!

- از کجا می‌دونی؟
آخه میان تو مدرسه تعریف می‌کنن. اگه ندیده باشم، مسخره‌ام می‌کنن.
- فیلم‌ها روی تو و دوست‌هات تأثیری هم می‌گذارند؟
نمی‌دونم!

- مثلاً دوست‌های خودت غیر از فیلم، دیگه از چی می‌گن؟
از لباسایی که خریدن می‌گن. بعضاشون شبیه لباسای بازیگر اس.
- غیر از فیلم و تبلت سرگرمی دیگه‌ای داری؟
آره، بازیگری!

- (با تعجب) بازیگری، چه طوری!
مینا که میاد خونه‌مون، با هم فیلم بازی می‌کنیم.
- چه فیلمی؟

حرم سلطان. مینا خیلی خوب بازی می‌کنه.



- پس این فیلم رو خیلی دوست دارید؟
آره.

- از همکاری شما متشکرم دُرسا جان.
خواهش می‌کنم.

۲-۱۳ - مصاحبه با آراد، ۱۰ ساله

خیلی از دوستانم می‌گن بعد از دیدن آنابل همه‌اش کابوس می‌بینن، یکیشون که از ترس تو خودتش دستشویی کرده.

- سلام.

سلام.

چه طوری آقا پسر؟

خوبم. خانم شما برا چی ما رو خواستین، ما که کاری نکردیم.

- عزیزم می‌دونم کاری نکردی، من خواستم که با شما صحبت کنم و از معلمتون اجازه گرفتم. در مورد چی هس حالا.

- در مورد چیزهایی که بچه‌های هم سن تو دوست دارند، می‌خواییم صحبت کنیم با هم. آهان.

- خوب آراد جان شما خواهر و برادر داری؟

نه تکم.

- مامان شاغله؟

بله.

- می‌توننی بگی شغلش چیه؟

معلم زبان آموزشگاهه.

- پدرت چی؟

پدرم شغل آزاد داره.

- از مدرسه که می‌ری خونه چه کار می‌کنی؟

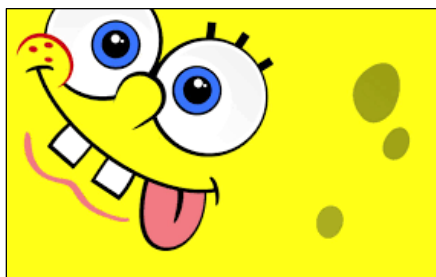
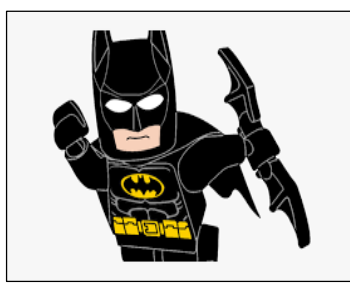
اول لباسام رو عوض می‌کنم، دستشویی، بعدش ناهار می‌زنم و یکی، دو ساعتی کارتون می‌بینم یا بازی می‌کنم.

- پس کی مشق‌هات رو انجام می‌دی؟

بعد از این که استراحت کردم.

- بیش‌تر به چه کارتون‌هایی علاقه داری؟

لگو، بتمن، چهارقهرمان، من شگفت‌انگیز، باب اسفنجی هم که عاشقشمممم.



- چرا عاشقش؟
چون پاتریک خیلی باحاله، کارای بامزه انجام می‌ده، خنده داره، آدم همه‌اش خنده‌اش می‌گیره از کارای پاتریک.

- باب اسفنجی رو تو کدوم شبکه نگاه می‌کنی؟
بعضی اوقات جم جونپور، ولی سی‌دیش رو هم دارم.

- تو شبکه‌های ایران مثل پویا نگاه نمی‌کنی؟
- شبکه پویا نمی‌ذاره دیگه، اون وقت که می‌داشت می‌دیدم.
- باب اسفنجی که جم می‌گذاره، با باب اسفنجی که پویا می‌گذاشت فرق می‌کردند یا نه؟
- اوووم نه، فقط پویا سانسور داره.



- یعنی چی؟
- یعنی قسمت‌های باحال خنده‌اش رو حذف می‌کنه.
- مثلاً به قسمت باحالش که حذف شده رو می‌گی؟
- اون جاش که باب اسفنجی ماچ می‌کنه.
- مگه چی داره؟
- همدیگه رو ماچ می‌کنن باب اسفنجی و پاتریک.
- چه جوریه؟
- با لباس.
- یعنی چه جوریه؟
- مدل زن و شوهری.
- یعنی پاتریک زنش می‌شه؟
- نه دوستشه، مسخره بازی می‌کنن.
- پاتریک مرده یا زن؟
- واا پاتریک مث باب اسفنجی مرده دیگه.

- یعنی به نظرت می شه یه مرد با یه مرد دیگه ازدواج کنه؟
تو ایران نه.

- تو خارج می شه؟
آره، پسرخاله ام می گه اون جا آزاده.
- یعنی چه جوریه؟
می تونن دوتا مرد با هم ازدواج کنن.
- به نظرت این کار عاقلانه هست؟
نه زیاد.

- یه پسره بود به من گفتم، به نظر من عاقلانه هست، به نظر تو چی؟
اممم نمی دونم زیاد، ولی حتماً می ره یکیشون خودش رو مٹ زن می کنه.
- یعنی چه کار می کنه؟
سعی می کنه چیزایی که زن ها دارن داشته باشه.
- مثل چی؟

ای بابا اندام زنونه دیگه، خوشگل می کنه، مٹ زنا.
- نمی دونی دقیق چه کارهایی می کنن؟
نه.

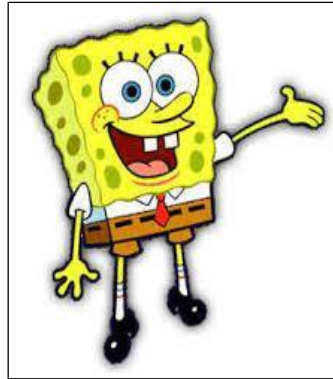
- این اطلاعات که گفتی، یعنی یکیشون خودش رو زن می کنه، از کسی یاد گرفتی؟
از همین پسرخاله ام.
- پسرخاله ات چند سالشه؟
حدوداً ۱۶-۱۷.

- چه قدر در روز باب اسفنجی رو می بینی؟
دوس دارم ۲۴ ساعته باب اسفنجی رو ببینم، ولی دعوا می کنه مامان.
- چرا؟

می گه برو به مشق هات برس.
- تو هم گوش می دی؟
آره چون واقعاً عقب می افتم
- به کدوم شخصیت کارتون های باب اسفنجی خیلی علاقه داری؟
باب از همه باحال تره.

- پیش باحاله؟
لباسش، کاراش، خنگ بازی هاش.

- دوست داری مثل اون لباس بپوشی؟
لباسش چیز خاصی نیس آخه، یه شلواره فقط با کروات.



- خوب دوست داری مثل شلوار اون رو داشته باشه؟
آره.
- مغازه می‌رین برا خرید به مامان می‌گی برات بخره؟
آره.
- می‌خره مامان یا نه؟
اگه پول داشته باشه می‌گیره، اما بیش‌تر اوقات می‌گه ندارم.
- اگه می‌تونستی توی کارتون باب اسفنجی بری، کدوم شخصیت می‌شدی؟
خود باب اسفنجی.
- چرا؟
چون با پاتریک برم بخندم.
- شخصیت‌های دیگه باب اسفنجی چه جورین؟
اونا هم خونین، اما اختاپوس رو دوس ندارم.
- چرا؟
عصبانیه همه‌اش.
- دوست‌های تو هم به کارتون باب اسفنجی علاقه دارن؟
آره، بعضیاشون اون رو می‌بینن.
- نظرشون چیه؟
اونا هم می‌گن باحاله.
- ادای باب اسفنجی رو هم درمیاری؟

گاهی اوقات (خنده).

- مثلاً چه کارهایی می‌کنی؟

مثلاً گاهی می‌رم مدل اون حالت آشپزا می‌شم.

- دوست‌های خودت هم ادای باب اسفنجی رو در میارن؟

آره، مثلاً با یکی از دوستانم با هم اداش رو در میاریم.

- چه جوری؟

مثلاً امین پاتریک می‌شه، من باب، بعد همه‌اش با هم می‌خندیم.

- دیگه چه جوری اداشون رو در میارین؟

بیش‌تر همین جوری.

- آراد حالا بعد از باب اسفنجی، دیگه به چه کارتون‌ی خیلی علاقه داری؟

عاشق کارتون‌های جنگی و خشن هم هستیم.

- مثل چی؟

مثل سریع و خشن.



- موضوع کارتونش چی هست؟

چاقوکشی و تفنگی، مسابقه اس.

- چون موضوع‌های چاقوکشی و تفنگی رو دوست داری؟

آره آخه چون خودمم می‌خوام پلیس بشم، علاقه دارم که ببینم اینا رو برا آینده.

- چرا علاقه به پلیسی داری؟

به خاطر همین کارای تفنگیش و این که دزد می‌گیری.

- اگه تو پلیس بشی، چه کار می‌کنی؟

سوار ماشین می‌شم، گاززز می‌دم.

- دیگه چه کار می‌کنی؟

دزدها رو می‌گیرم.

- کارتون من شگفت‌انگیز رو هم گفتی دوست داری؟

آره، ولی نه به اندازه پاتریک.

- کارتون من شگفت‌انگیز رو چند بار تا حالا دیدی؟

دو، سه باری دیدم.

- کدوم فصل‌هاش رو دیدی؟

فقط ۳ با ۲.

- کدوم رو بیش‌تر دوست داشتی؟

۳.

- چرا؟

تو فصل سه اون برادر دوقلوی گرو خیلی باحال بود.

- مینیون‌ها رو هم دوست داری؟



آره اونا هم بامزه‌ان.

- دوس داری عروسکشون رو بخری؟

بدم نمیاد.

- عروسک کدومشون رو می‌خوای بگیری؟

اونی که چشماش چپه.

- دوست‌های خودت هم من شگفت‌انگیز رو می‌بینن؟

آره،

علی هم می بیند.

- بن تن نگاه نمی کنی؟

بچه بودم، نگاه می کردم.

- الان چرا نگاه نمی کنی؟

چون دیگه همه قسمت هاش تکراری شده و بچه گونه هست.

- وقتی بچه بودی، چرا به بن تن علاقه داشتی؟

کارتونش قشنگ بود، مخصوصاً اون ساعتش.

- ساعتش چه جوری بود؟

باهاش چیزا مختلف داشت و تبدیل می شد.



- تو دقیقاً چه جاهایی از بن تن رو دوست داشتی؟

همون زمانا تبدیل شدنش.

- تو اون موقع دوست داشتی وسیله های بن تن رو هم بخری؟

آره کیف و دفترش رو داشتیم.

- الان چی؟

الان دیگه بچه گونه اس.

- یعنی الان دیگه جذابیتی برات نداره؟

الان کم تر.

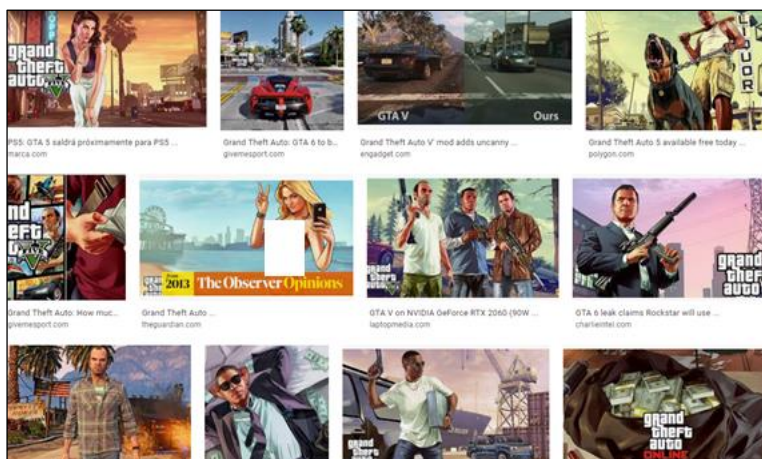
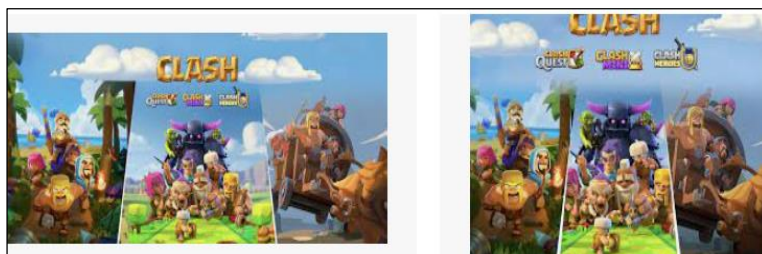
- چرا؟

آخه الان بزرگ تر شدم.

- اون موقع چرا دوست داشتی؟

چون خیلی جدید بود اون زمان.

- یعنی الان دیگه جدید نیست؟
نه دیگه.
- لباسش رو هم خریده بودی؟
نه.
- ماسک یا عروسکش رو چی؟
ماسکش رو داشتم.
- دوست‌ها هم وسایزش رو دارن؟
آره بعضیاشون دارن، ولی کلاس اول دوم که بودم بیش‌تریا داشتن.
- توی مدرسه با دوست‌های خودت بیش‌تر در مورد چی صحبت می‌کنید؟
بیش‌تر در مورد بازی‌ها با هم صحبت می‌کنیم.
- چه بازی‌هایی اسماشون رو می‌گی؟
کلش، جی‌تی‌ای.



- جی تی ای چه جوریه؟

یه پسره هس که آزاده، هی براش رمز می زنی، می ره آدم می کشه با چاقو، نصف می کنه آدم رو، خیلی خوبه، همه دوستانم این رو بازی می کنن.

- از چه نظر خوبه؟

همین که هی مرحله ای هس و تکرار هم نمی شه، تازه فارسیش هم اومده.

- به نظرت چیزهای نامناسب هم داره؟

(خنده) آره، ولی دیگه برا ما عادی شده.

- چه چیزهایش عادی شده؟

همین صحنه های بد دیگه.

- مثلاً چه صحنه اش؟

بده دیگه آدم روش نمی شه بگه اصن.

- می خوای چشمهات رو ببندی بگی؟

اوووم باشه.

- خوب ببند چشمهات رو و بگو؟

صحنه زن های لختی دیگه با شورت و اینا هستن.

- چه جورى براتون عادی شد؟

از بس دیدیم دیگه عادیه.

- با دوستهات در موردش حرف می زنین؟

نه.

- اصلاً نشده که حرف بزنین؟

چرا بعضی اوقات خیلی کم.

- چی می گن؟

هیچی همین تعریف می کنن از این که این صحنه رو دیدن.

- دیگه چه چیزهایی داره به نظرت که مناسب نیست؟

بعضی اوقات که کار پسره درست نمی شه، فوش (فحش) می ده.

- دوستهات در این مورد چی می گن، به نظرشون کجاش نامناسبه؟

کلاً همه می دونن چیزای بد زیاد داره، همین فوش (فحش) که گفتیم رو هم اونا می گن، حتی

یکی از دوستانم می گف از جی تی ای ایرانی فوش (فحش) جدید یاد گرفته.

- با اون پسرخالهات جی تی ای بازی نمی کنی؟

چرا خیلی.

- اون در موردش چی می‌گه؟

چیزی نمی‌گه.

- یه دوستی داشتیم می‌گفت بازی جی‌تی‌ای خیلی صحنه‌های مثبت ۱۸ داره، نظر تو چیه؟

آره داره، راست گفته، مثلاً پسرخاله‌ام که جلوتره، تو بازی می‌گفت، اون پسره تو جی‌تی‌ای می‌ره

دوس دختر می‌گیره، هی اذیتش می‌کنه.



- یعنی چه کارش می‌کنه؟

گفت اذیت می‌کنه می‌زنش و اینا، بعد خیانت می‌کنه، می‌ره با یه دختر دیگه دوس می‌شه.

- تو خودت کدوم مرحله‌ای؟

من خیلی عقب‌ترم، این چیزا رو هنو نرسیدم، مرحله من فقط دخترا لختی هستند، دیگه چیزی

نداره.

- در مورد این دخترهای لختی توی مدرسه حرف می‌زنین؟

آره. بعضی‌ها بی‌جنبه ان میان هی برا هم تعریف می‌کنن می‌گن مثلاً به مرحله دخترا لختیا

رسیدی یا نه.

- چند ساعت در روز بازی می‌کنی؟

قبلاً زیاد بود، ولی الان که درسام زیاد شده، بیش‌تر پنج‌شنبه و جمعه.

- گفتی کلش هم بازی می‌کنی، کدوم قسمت کلش هست که جذب می‌کنه؟

کلش بازی می‌کردم، الان نمی‌کنم، ولی در کل جنگی بودنش خوب بود.

- چرا الان دیگه بازی نمی‌کنی؟

مامانم با مشاور صحبت کرده بود، بهش گفته بود که آخرین قسمت کلش اف کلنز باید قرآن رو

بسوزونی، منم می‌دونم این کار گناهه، به خاطر همین دیگه ترک کردم این بازی رو.

- دوست‌هات چی؟

اونا بعضیاشون هنوزم بازی می‌کنن، ولی من بهشون گفتم این جریان رو.

- تو اون موقع که بازی می کردی، توی کار خرید و فروش کلش هم بودی؟
- نه، دلم نمی اومد بفروشمش.
- بازی نهنگ آبی رو هم می شناسی؟
- آره، می خواستم نصب کنم اونم، زن داییم نداشت، روشنم کرد.
- چی بهت گفت؟
- گفت جزء مراحلش اینه که باید خودت از ساختمون بندازی پایین، چاقو بزنی انگشتت رو ببری یا این که با چاقو خط بندازی رو دستت.
- دوست هات هم نهنگ آبی رو بازی می کنن؟
- نه، اونا هم خانواده هاشون اجازه نمی ده، هر کی می فهمه مرحله آخرش چیه، می ترسه.
- راستی اهل کارتون های ترسناک هم هستی؟
- نه زیاد، چون شیش خواب بد می بینم.
- حالا یک بار هم نشده در موردش حرف بزنی با دوست هات یا ببینی؟
- یکی از دوستانم که آنابل می بینم، ازش تعریف می کنه.
- چه جوریه؟
- یه عروسکه، روح یه دختری رفته توش و خیلی هم قیافه اش وحشتناکه.
- تو اون رو کجا دیدی؟
- خوونه همین دوستم.



- خوب بعدش روی تو تأثیر گذاشت؟
- از اون شب تا حالا باید همیشه چراغ تو خونمون روشن باشه شب.
- اگه بازم بری خونمون دوستت می شینی ببینی؟
- نه اصلاً.
- چرا؟
- چون بد خوابم می کنه.
- به نظرت این فیلم واقعیت داره؟
- می گن عروسک آنابل واقعیه.



- تو چی فکر می‌کنی؟
- نمی‌دونم، ولی فک نکنم واقعی باشه.
- دوست‌ها در موردش چی می‌گن؟
- اونا هم می‌ترسن، ولی می‌گن باحاله.
- به نظر تو چی؟
- من که خوشم نمیاد.
- از وقتی دیدی چه چیزهایی بهت دست داد؟
- شبا حتماً بایدی چراغ روشن باشه، خونه هم تنها نمی‌مونم.
- روی دوست‌ها چه طور، روی اون‌ها هم تأثیر گذاشته؟
- آره، خیلی از دوستانم می‌گن بعد از دیدن آنابل همه‌اش کابوس می‌بینن، یکیشون که از ترس تو خودش دستشویی کرده.
- یعنی بعد از دیدن فیلم؟
- آره، آنابل رو دیده شب، یهو ترسیده، این جور شده.
- تو توی ماهواره کارتون و فیلم می‌بینی یا توی شبکه ایران؟
- ماهواره بیش‌تر، ایران که نشون نمی‌ده کارتون‌های باحال رو.
- کارتون خارجی بهتره یا ایرانی؟
- خارجی.
- چرا؟
- چون سرمایه اونا بیش‌تره، کارتونا بیش‌تری هم ساختن.
- از کجا این اطلاعات رو داری؟
- خودم متوجه شدم.
- تو اگه الان می‌تونستی کارتون بسازی، چه کار می‌کردی؟
- اولا این که با کیفیت درست می‌کردم، سه بعدی باشه، مث باب اسفنجی بامزه باشه، وسطش هم تبلیغات نیاد.

- یعنی کارتونهای خارجی تبلیغات نداره؟
- داره، ولی تبلیغاتشم باحاله.



- یعنی چه جوریه؟
- بازم مربوط به بچه هاس، یعنی تبلیغ اسباب بازیهای باحاله.
- ممنون که با من صحبت کردی آراد جان.

۲-۱۴ - مصاحبه با فردین، ۱۱ ساله

پسر باید شکمش شش تیکه باشه.

- حالت خوبه فردین جان؟
- ممنون.
- کلاس چندمی؟
- پنجم.
- ساعت چند مدرسه تعطیل می شه؟
- ۱۲:۳۰.
- کی می رسی خونه؟

- ۱۲:۴۵، اگه با دوستان حرف بزنم، ۱ خونه‌ام.
- چه حرف‌هایی به هم می‌گید؟
 - در مورد فوتبال حرف می‌زنیم.
 - چه چیزهایی می‌گید؟
 - با هم قرار می‌ذاریم بعد از ظهر بریم فوتبال .
 - کی درس می‌خونی؟
 - نه، همیشه نمی‌ریم فوتبال بعضی وقتا که درس نداریم.
 - برگستی خونه چه کار می‌کنی؟
 - کفشامو می‌شورم، جورابام رو می‌شورم، دست و صورتمم می‌شورم، بعدش می‌رم درس می‌خونم.
 - همیشه بعد مدرسه درست رو می‌خونی؟
 - همیشه که درس زیاد داشته باشم، آره چون می‌خوام زود تموم بشه.
 - چرا دوست داری زود تموم بشه؟
 - بعضی وقتا مهمون داریم.
 - خوب؟
 - بضی وقتام تلوزیون می‌بینم، دوس دارم زود تموم شه.
 - تلوزیون چی می‌بینی؟
 - کارتون و فیلم و اینا.
 - تو چه شبکه‌هایی کارتون می‌بینی؟
 - جم جونیو، مای کارتون، یوتون، شبکه تمشک، بعضی وقتا هم شبکه پویا.
 - کدوم شبکه رو بیش تر از همه می‌بینی؟
 - جم جونیور.
 - چرا؟
 - چون همه‌اش کارتونه.
 - دیگه چی داره؟
 - کارتوناش جذابن.
 - چه جوری جذابن؟
 - کارتونای خوب پخش می‌کنه، همه بچه‌ها دوشس دارن.
 - شبکه پویا چه جوریه؟
 - اونم خوبه، ولی من بیش تر جم جونیور نگاه می‌کنم.
 - دوست داشتی شبکه پویا چه جوری بود؟



- تا حالا از مواردی که توی تبلیغات ماهواره‌ای دیدی، چیزی خریدی؟
نه.

- چرا؟

مامانم نمی‌ذاره.

- چی می‌گه؟

می‌گه بزرگ شدی اسباب بازی واسه بچه‌هاس.

- فردین جان بهم بگو، چه کارتونی رو می‌بینی؟

تیتان‌ها.



- دیگه چی؟

لاک‌پشتای نینجا.



- خوب؟

بن تن و سوباسا. خیلی سوباسا رو دوس دارم.



- کدوم رو بیش تر از همه دوست داری؟

(خیلی با هیجان و ذوق می گوید): تیتان ها.

- چرا؟

چون اکشنه، خفنه، باحاله.

- دیگه چی داره که دوست داری؟

پنج عضون با آدمای بد می جنگن.

- اگه جنگ نداشت، نگاه نمی کردی؟

خب جنگ هیجان داره.

- آدم بدها چه کار می کنن؟

مردم رو اذیت می کنن.

- تیتان ها اون ها رو می زنن؟

آره.

- چه جور می زنن؟

این جور می زنن (دست و پایش را تکان می دهد)، کاراته می کنن با پا می زنن تو

شکمشون.

- تو هم با دوست هات دعوا می کنی؟

نه.

- اگه تو رو اذیت کنن چی؟

آره، اون موقع می زنم.

- چه جوری می‌زنی؟
- با پا می‌زنم.
- تا حالا زدیشون؟
- فقط یه بار داشتیم فوتبال بازی می‌کردیم، دعوا کردیم.
- چه جوری دعوا کردین؟
- همدیگه رو هل دادیم.
- بعدش چی شد؟
- بعدش دوستانمون نداشتن.
- اگر می‌گذاشتن، چه کار می‌کردی؟
- می‌زدم. با پا این جوری می‌زنم شکمش، می‌زنم زمین.
- چه جوری یاد گرفتی با پا بزنی؟
- خودم، تو کارتونا هم دیدم تیتان‌ها رو هم دیدم.
- آهان، دیگه چی؟
- بابام زمین می‌زنم.
- چه جوری زمین می‌زنی؟
- کشتی می‌گیرم، من برنده می‌شم. اکشن می‌کنم باهاش.
- تنهایی با خودت هم کارهای اکشن می‌کنی؟
- آره خیلی.
- چه جوری؟
- می‌رم رو میل می‌پرم پایین.
- با خواهرت بازی می‌کنی؟
- نه، اون کوچیکه.
- خوب گفتی تیتان‌ها پنج عضو داره، کدوم رو بیش‌تر از همه دوست داری؟
- رایبن.



- چرا؟
- چون از همه قوی تره.
- چه کار می کنه؟
- با یه ضربه آدم بدا رو می کشه.
- اون های دیگه چی؟
- اونای دیگه نه، باید زیاد بجنگن، بعد آدم بدا رو شکست می دن، رابین آدم بدای بیش تری می کشه، اون یه میله داره، با میله می زنه.
- اگه میله نداشته باشه، قوی نیست؟
- هست، ولی با میله بهتر می جنگه.
- تا حالا دیدی بدون میله بجنگه؟
- آره، آدمای رو هم کشته، ولی با میله قوی تر می شه.
- چه جور می آدم بدها می میرن؟
- رابین می زنه، می افتن زمین، خون میاد از سرشون با دست و پا و ایناشون، بعدش می میرن.
- درد ندارن؟
- دارن، هر کی بجنگه دردش میاد.
- اگه تو هم دوست هات رو بزنی، دردشون میاد؟
- نمی دونم، شاید بیاد.
- اگه دردشون بیاد باز هم می زنی؟
- آره، شاید نزنم.
- خوب بهم بگو ظاهر رابین چه جوریه؟
- خیلی عضلانی، خیلی جذابه.
- دیگه چه جوریه که جذابه؟
- قدش بلنده، دخترا عاشقش می شن.
- رابین چون جذابه عاشقش می شن؟
- آره، هم اندامش قشنگه هم قویه، باهوشه، قدرت داره.
- اون خودش عاشق دختر نمی شه؟
- اون نه، خودش دوس دختر داره.
- چه جور می با هم دوست شدن؟
- رابین یه گروه تشکیل می ده، بعد اونم میاد تو گروه، اسمش استارفایره، با هم آشنا می شن.
- با هم خوبن؟

آره خیلی، هر وقت رابین ناراحت می‌شه، می‌ره پیش استارفایر، پیش اون آروم می‌شه.

- دیگه چه کار می‌کنن؟

همدیگه رو بغل می‌کنن.

- ظاهره دختره چه جوریه؟

جذابه، لاغر، اندام فوق‌العاده داره، زیبا هست، خیلی زیبا.

- همه دخترهای توی کارتونها زیبا هستن؟

آره.

- تو فکر می‌کنی چرا همه دخترهای کارتونها زیبا هستن؟

تا کارتونها جذاب بشه.

- اگه دخترا زیبا نباشن، کارتونها جذاب نمی‌شه؟

نمی‌دونم، ولی باشه بهتره، پسران باید شکم شش تیکه داشته باشن.



- دخترها چه جوری جذاب می‌شوند؟

لاغر باشن و آرایش داشته باشن.

- آرایش خوبه؟

آره.

- چرا؟

چون دخترا زیبا می‌شن.

- اگه آرایش نداشته باشن، زیبا نیستن؟

نمی‌دونم.

- گفتی پسر باید شکم شش تیکه باشه، چه جوری شش تیکه می‌شن؟

با ورزش، من همیشه می‌رم جلوی آینه، بدنم رو نگاه می‌کنم، ببینم تغییر کرده.

- چرا دوست داری شکم شش تیکه باشه؟

چون باید قوی باشم.

- کی قوی می‌شی؟

امسال.

- آگه قوی نشی، ناراحت می‌شی؟

آره، پس چی.

- دوست داری تو تیتان‌ها کدوم باشی؟

رایین، چون من پسر م اون رو دوس دارم، بعدشم خیلی قویه.

- دخترها قوی‌ترن یا پسرها؟

صد در صد پسر.

- چرا؟

چون پسر اکشن انجام می‌ده، کاراته می‌کنه، دخترا زیاد بلد نیستن، پسرا قدرت بدنی بیش‌تری

دارن، زور دارن عضلانی.

- دیگه دخترها چه جوری هستن؟

دخترا رحم دارن، پسرا ندارن، پسرا خشنن.

- تو هم خشنی؟

آره دیگه، چون پسر م.

- دوست‌های تو چی؟

اونام خشن دوس دارن، می‌خوان عضله داشته باشن، همیشه هم شکمون رو به هم نشون

می‌دیم.

- چرا شکمتون رو به هم نشون می‌دین؟

هر کی بیش‌تر عضله داشته باشه، قوی‌تره.



- اون‌ها هم تیتان‌ها رو نگاه می‌کنن؟

آره، خیلی دوس دارن، ما هر کاری انجام بدیم با هم انجام می‌دیم، یه گروه سه‌تایی مثل تیتان‌ها تشکیل دادیم.

- با هم مثل تیتان‌ها بازی می‌کنید؟

آره خیلی، بعضی وقتا میان خونه ما با هم بازی می‌کنیم.

- چه جور بازی می‌کنید؟

سه‌تا تیتان می‌شیم، با هم می‌جنگیم.

- تو کدوم شون می‌شی؟

رایبن، دوستانم دوس دارن رایبن باشن، ولی من نمی‌ذارم.

- با دخترها هم بازی می‌کنید؟

نه.

- چرا؟

چون اصلاً دوس نداریم دختر باشه، اونا بازی ما رو به هم می‌زنن.

- دخترها چه بازی‌هایی می‌کنن؟

خاله بازی.

- تو خاله بازی رو دوست نداری؟

نه، اصلاً مال دخترها هست.

- دیگه چی مال دخترها هست؟

عروسک و آرایش، همه‌اش هم کارتونای سیندرلا و السا و آنا می‌بینن.

- پسر چی داره؟

تفنگ اسلحه.

- خودت تفنگ داری؟

آره.

- چندتا؟

خیلی، مال بچگیام رو هم دارم.

- لباس تیتان‌ها رو هم داری؟

نه، نیومده بازار.

- بیاد بازار می‌گیری؟

نه، چون دقیق شبیهه اون نیس.

- چرا دوست داری دقیق مثل اون باشه؟

چون قلبی می شه دیگه، لباس تیتان ها نیس.

- دیگه چی داری؟

کیف تیتان دارم، خطاکش بن تن دارم.



- دوست های تو چه چیزهایی دارند؟

من و دوستانم زیاد لباس ورزشی داریم.

- چه ورزشی؟

فوتبال.

- چندتا لباس ورزشی داری؟

خیلی زیاد، چون زیاد فوتبال می کنم، زود کفشام پاره می شه، زود زود می خرم.

- لباس چی؟

لباسم دارم، دوس دارم زیاد دشته باشم.

- کی برات می خره؟

بابام.

- هر وقت بگی واست می خره؟

آره.

- چرا فوتبال دوست داری؟

چون خیلی سوباسا رو دوس دارم. سی دیشم دارم هر وقت بخوام نگاه می کنم.



- نگاه کردی، بعدش چه کار می‌کنی؟
- دوس دارم فوتبال بازی کنم.
- چه کسی رو توی کارتون فوتبال دوست داری؟
- سوباسا.
- چرا؟
- چون همه‌اش گل می‌زنه.
- تو هم بازی می‌کنی گل می‌زنی؟
- آره.
- سوباسا چه جوریه؟
- خیلی قویه، باهوشه مهربونه.
- چه جوری مهربونه؟
- به همه فوتبال یاد می‌ده، همه دوستش دارن.
- سوباسا درس هم می‌خونه؟
- آره.
- سوباسا بیش‌تر فوتبال بازی می‌کنه یا درس می‌خونه؟
- فوتبال بازی می‌کنه. فقط یه قسمت دیدم رفت مدرسه.
- مدرسه درس خوند؟
- نه، با دوستاش حرف زد در مورد فوتبال.
- درسش خوبه؟
- نمی‌دونم.
- خودت درس رو بیش‌تر دوست داری یا فوتبال؟

فوتبال.

- چرا؟

چون همه‌اش باید درس حفظ کنیم.

- تو کارتون سوپاسا دختر هم داره؟

آره.

- چه کار می‌کنن؟

تشویق می‌کنن.

- دخترها بازی نمی‌کنن؟

نه، فوتبال مال پسرا هست، فقط پسرا بازی می‌کنن.

- سوپاسا بهتره یا رایبن؟

هر دو.

- کدومشون بیش‌تر؟

رایبن خیلی عضله داره.

- تو بیش‌تر دوست داری مثل کدوم باشی؟

مث (سکوت می‌کنه) رایبن.

- تا حالا خوابشون رو دیدی؟

آره، هر وقت می‌خوابم خوابشون رو می‌بینم.

- خوابت چه جوریه؟

تو خواب فوتبال بازی می‌کنم، خوابم اسلحه داره جنگ داره.

- تو هم می‌جنگی؟

آره، با تیتان‌ها آدم بدا رو می‌کشم.



۲-۱۵ - مصاحبه با آوا، ۷ ساله

می‌رم مثل باب اسفنجی کار می‌کنم، اون طوری پولدار می‌شم، خب حالا دکترم نشدم، اشکال نداره، ولی پول که دارم.

تذکر پژوهشگر:

آوا در ابتدای بحث که با پژوهشگر احساس صمیمیت نکرده است، ادعای علاقه‌مندی به دکتر شدن را می‌کند، اما دقایقی بعد مشخص می‌شود، از بین تمام شاخص‌های موفقیت، ذهن کودک فقط به سمت دو عامل ثروت و مورد تحسین واقع شدن جهت گرفته است. آوا با دیدن یک الگوی کارتونی ایده‌آلش را کار کردن در یک رستوران (و در عین حال بی‌سواد ماندن) ولی پولدار شدن می‌داند.

- سلام.

سلام.

- اسمت چیه خانومی؟

آوا.

- کلاس چندمی آوا جان؟

اول.

- مدرسه خوش می‌گذره؟

آره خیلی.

- خوب تو مدرسه چه کارهایی می‌کنید؟

درس می‌خونیم، بازی می‌کنیم.

- آفرین، درس می‌خونی چه کاره بشی؟

خانوم دکتر.

- خانوم دکتر شدی، چه کار می‌کنی؟

مریضا رو خوب می‌کنم، ولی همیشه مامانم می‌گه باید خانوم دکتر بشی.

- چون مامانت می‌گه باید خانوم دکتر بشی، می‌خوای دکتر بشی؟

اهوم.

- اگه مامانت نمی‌گفت باید دکتر بشی، دوست داشتی چه کاره بشی؟

همون دکتر آخه خیلی کلاس داره، پولم زیاد داره.

- یعنی چی کلاس داره؟

خب وقتی همه بهت می‌گن خانوم دکتر، خیلی خوبه، کلاس داره دیگه.

- برای این که کلاس داره، دوست داری بهت بگن خانوم دکتر؟
اهوم.

- کی بهت گفته اگه بهت بگن خانوم دکتر، کلاس داره؟
مامانم همیشه می‌گه دکتر رو همه دوست دارن، تو هم باید دکتر بشی تا دوست داشته باشن و با کلاس باشی.

- چه کسانی دکترها رو دوست دارن؟

مریضایی که خوبشون می‌کنه دیگه.

- چه طوری خوبشون می‌کنه؟

عملشون می‌کنه، بعدم پول می‌گیره ازشون، پولدار می‌شه.

- اگه دکتر بشی پولدار هم می‌شی؟

آره.

- اگه پولدار شدی، با پولت چه کار می‌کنی؟

لباس و کفش و روسری خوشگل می‌خرم.

- چرا می‌خوای کفش و لباس خوشگل بخری؟

وقتی می‌پوشم همه بهم بگن به، به، به، چه دختری.

- دوست داری همه بهت بگن به، به، به، چه دختری؟

اهوم.

- چرا دوست داری بهت این رو بگن؟

چون می‌فهمم دوسم دارن.

- اگه بهت نگن، یعنی دوستت ندارن؟

آره.

- چه کسانی باید بهت بگن به، به، به، چه دختری؟

همه اونایی که من رو دوست دارن، باید بهم بگن.

- خوب به جز وقت‌هایی که لباس جدید می‌خری، چه وقت‌هایی می‌فهمی بقیه دوستت دارن؟

وقتی خوشگلم دیگه.

- مثلاً وقتی یه کار خوب انجام بدی یا کمک شون کنی، نمی‌گن، به، به؟

چرا می‌گن، ولی اگه خوشگل باشم، بیش‌تر می‌گن.

- آهان، حالا این لباس و کفش و روسری خوشگلی که خریدی رو کجاها می‌پوشی؟

مهمونی، خرید، پارک.

- برای چی این جاها می‌پوشی؟
- چون همه ببینن که خوشگلم و تعریف کنن ازم.
- یعنی چی تعریف کنن؟
- یعنی خیلی بهم بگن تو خوشگلی.
- آگه نگن چی؟
- ناراحت می‌شم و می‌فهمم دوسم ندارن.
- یعنی فقط این طوری می‌فهمی که همه دوستت دارن؟
- آره.
- از کجا فهمیدی اگر از تو تعریف کنن و بگن به، به، چه دختری، یعنی دوستت دارن؟
- آخه اونایی که همه رو دوست دارن، از هم تعریف می‌کنن.
- خوب مثلاً چه کسانی؟
- نمی‌دونم، همه.
- خوب مثلاً تا حالا توی فیلم یا کارتون دیدی آدم‌ها همدیگه رو دوست داشته باشن؟
- آره، باب و پاتریک همه جا با هم دوستن.
- آهان برنامه کودک باب اسفنجی رو می‌بینی؟
- آره.
- دوست داری باب اسفنجی رو؟
- آره خیلی.



- چرا باب اسفنجی رو دوست داری؟
- برا این که باب اسفنجی و پاتریک با هم خیلی خوبن. همه‌اش پیش هم هستن و خیلی هم دیگه رو دوست دارن.
- چرا همیشه پیش هم هستن؟



- چون هم دیگه رو دوست دارن.
- یعنی هر کی همیشه با یکی باشه، دوستش داره؟
 - اهوم مثلاً من مامان و بابام رو دوست دارم، همیشه هم با همیم.
 - ولی اون‌ها هم باید با مامان و باباشون باشن، مگه نه؟
 - اونا که مامان و بابا ندارن، پس باید همیشه با هم باشن.
 - مگه می‌شه کسی مامان و بابا نداشته باشه؟
 - دارن، ولی پیش‌شون نیستن.
 - مگه هرکس مامان و باباش رو دوست داره نباید پیش‌شون باشه؟
 - خب مامان و باباشون رو دوست ندارن.
 - مگه می‌شه آدم مامان و باباش رو دوست نداشته باشه؟
 - آره.
 - یعنی مامان و باباشون چی کار کردن که دوست‌شون ندارن؟
 - خب حتماً بهش گوشی ندادن یا نداشتن بره تولد دوستش. براش باید اسباب بازی زیاد بخرن.
 - تو هم اگر مامان و بابات بهت گوشی ندن، دوست‌شون نداری؟
 - نه، می‌گم من با شما قهرم که نه برام گوشی می‌خرید، نه می‌ذارید با گوشی شما بازی کنم.
 - خوب مامان و بابات هیچ وقت بهت گوشی نمی‌دن؟
 - چرا. وقتایی که می‌ریم مهمونی نمی‌دن. می‌گن برو با بچه‌ها بازی کن، ولی اگه گریه کنم، می‌دن.
 - خوب تو دوست نداری بری با بقیه بازی کنی؟
 - دوست دارم ولی اونا تبلت‌شون رو به من نمی‌دن، منم حوصله‌ام سر می‌ره.
 - خوب گفتی هرکی مامان و بابا نداره، باید با دوستاش باشه؟
 - آره.
 - پس دوست‌ها باید همیشه با هم باشن؟

اگه همدیگه رو دوست داشته باشن، آره باید با هم باشن.

- تو هم دوست داری با دوست‌هات همیشه باشی؟
آره.

- چرا دوست داری همیشه با دوست‌های خودت باشی؟
چون همیشه با هم می‌خندیم.

- یعنی اگر با دوست‌های خودت زندگی کنی، همیشه می‌خندی؟
آره دیگه، تازه، نباید درس بخونم.

- چرا نباید درس بخونی؟

آخه اون جا که مامانم نیست بگه درس بخون، وقتی درس نخونم، مثل باب و پاتریک همیشه با هم هستیم و با هم می‌ریم بیرون و تو یه خونه زندگی می‌کنیم.

- اگه درس نخونی که نمی‌تونی خانوم دکتر و پولدار بشی؟

می‌رم مثل باب اسفنجی کار می‌کنم، اون طوری پولدار می‌شم، خب حالا دکترم نشدم، اشکال نداره، ولی پول که دارم.

- خوب باب اسفنجی چی کار می‌کنه؟

مثلاً توی رستوران آقای خرچنگ کار می‌کنه.

- تو دوست داری توی رستوران کار کنی یا مطب داشته باشی؟

تو رستوران کار کنم که پولدار شم.



- ولی اگه کار کنی فقط پولداری. نمی‌تونی چیزی رو بخونی.

اشکال نداره، من فقط می‌خوام پولدار بشم.

- چرا پولدار شدن این قدر برات مهمه؟

چون با اون هر کاری بخوای می‌کنی.

- حتی کارهایی که خدا دوست نداره؟

نه.

- یعنی کارهایی که خدا دوست نداره رو انجام نمی‌دی؟

نه.

- چرا؟

چون مامانم دعوام می‌کنه.

- اگه مامانم نبینه چی؟

یه ذره انجام می‌دم.

- یعنی مثلاً چه کار می‌کنی؟

نمی‌شه بگم که، رازه.

- خوب منم وقتی اندازه‌ی تو بودم، یواشکی سرکلاس خوراکی می‌خوردم. حالا تو هم به من

رازت رو بگو.

اگه مامانم نباشه، با دوستم ماهواره می‌بینیم. قول بده به کسی نگیا.

- به هیشکی نمی‌گم. حالا چی می‌بینید؟

اسم برنامه‌هاش رو نمی‌دونم خب. فقط یه بار دیدیم یه زنه با لباسای لختی می‌رقصید. دوستم

می‌گه فیلم صحنه‌دار هم داره.

- فیلم صحنه‌دار یعنی چی؟

یعنی توش دوست پسر و دوست دختر داره. همو بوس می‌کنن.

- تو تا حالا فیلم صحنه‌دار دیدی؟

نه، ولی اگه مامانم نباشه، می‌رم خونه‌ی دوستم می‌بینم.

- خوب به نظرت این کارها رو خدا دوست داره؟

نه.

- چرا؟

چون بده.

- خوب چرا بده، مگه چی می‌شه ببینی؟

نمی‌دونم، ولی مامانم دعوام می‌کنه.

- خوب گفتم برای این جور کارها پول لازم داری، مگه نمی‌شه هم درس خونند، هم ماهواره

دید؟

باید پول داشته باشم که یواشکی یه ماهواره بخرم که مامانم ندونه.

- خوب اگه درس هم بخونی، بزرگ شدی کار می‌کنی، پولدار می‌شی.

نه، درس بخونم، شاید بزرگ شدم، کار نبود، پولدار نشدم.

- از کجا می‌دونی درس بخونی، کار نیست؟
- آخه بابام درس خوند، ولی چون بابا بزرگم براش از این ماشین بزرگا خرید، پول در میاره، وگرنه پول نداشتیم.
- خوب بابات هم اول درس خوند، بعد کار کرد.
- ولی چون بابا بزرگم پول داشت، اون تونست کارکنه، اگه بابا بزرگم پولدار نبود، بابامم پول نداشت.
- یعنی هر کی پولداره، نباید درس بخونه؟
- آره پولدار باشی خوبه.
- چرا خوبه؟
- چون همه چی داری، نبایدم درس بخونی.
- آهان پس تو اگر پولدار بشی، درس نمی‌خونی؟
- نه.
- خوب یه آدم پولدار باسواد بهتره یا بی‌سواد؟
- فرقی نداره. سواد فقط آدم رو خسته می‌کنه. کتابامونم بی‌خوده.
- خوب دیگه باب اسفنجی و پاتریک چه کار می‌کنن؟
- هیچی دیگه با همن همیشه و شادن و با همدیگه با ماشین پاتریک می‌رن می‌گردن.
- تو هم دوست داری بری بگردی؟
- اهوم خیلی خوبه.
- با چه کسانی دوست داری بری؟
- با دوستانم.
- چرا با دوست‌هات می‌خوای بری؟
- آخه خیلی خوبه، مثل پاتریک و باب اسفنجی می‌ریم بیرون و با هم می‌خندیم.
- اگه با مامانت اینا بری نمی‌خندی؟
- چرا، ولی با دوستانم بیش‌تر می‌خندم.
- پس دوست داری همیشه با دوست‌هات باشی؟
- اهوم، همیشه‌ام با هم می‌خندیم.
- به جز باب اسفنجی، دیگه چه برنامه کودک‌هایی رو می‌بینی؟
- بره ناقله.



- اون رو هم دوست داری؟
اهوم.

- اون چه طوریه؟

چندتا بره هستند با هم زندگی می کنن، یه سگه هم مواظب شونه. اونا صاحب هم دارن، ولی هی خراب کاری می کنن. یه بره کوچولو هست، خیلی باهوشه، اسم همون ناقلاست، اونا رو نجات می ده.

- چه طوری نجاتشون می ده؟

فکر می کنه. یه فکر خوب پیدا می کنه، نجاتشون می ده.

- فکر یعنی چی؟

یعنی یه کار خوب.

- مثلاً چه فکر خوبی؟

یه بار صاحبشون پیتزا می خورد، اونا هم می خواستن، بعد اون فکر کرد، بعد چندتا از این بره ها روی همدیگه سوار شدن و لباس مترسک رو پوشیدن، رفتن پیتزا گرفتن.



- این می شه یه فکر خوب؟

آره.

- ولی مرضیه به من می گفت گوسفندها کار بدی کردن صاحبشون رو گول زدن.

نه، مرضیه خنگه، می‌خواستن پیتزا بخورن خب.

- حالا کدومش رو بیش تر دوست داری، باب اسفنجی رو یا بره ناقلا رو؟
باب اسفنجی.

- چرا اون رو بیش تر دوست داری؟

چون بیش تر می‌خندم.

- چرا بیش تر می‌خندی؟

آخه پاتریک و باب اسفنجی خیلی باحالن.

- یعنی چی خیلی باحالن؟

چون خراب کاری می‌کنن تو رستوران، آقای خرچنگم دعواشون می‌کنه، خیلی باحالن.

- چه طوری خراب کاری می‌کنن؟

همبرگرا رو تو رستوران بد درست می‌کنه باب اسفنجی، بعدم آقای خرچنگ دعواش می‌کنه.



- تو اگه بری توی رستوران آقای خرچنگ و بهت از اون همبرگر خراب‌ها بدن، چه کار می‌کنی؟
می‌رم یه رستوران دیگه.

- خوب این جووری باب اسفنجی پول درنمیاره که... .

واقعی که نیس. کارتونه.

- می‌دونم. ولی اگه یه باب اسفنجی واقعی تو دنیا باشه، نمی‌تونه پول دربیاره.

خب نباید خرابکاری کنه.

- تو هم خراب کاری می‌کنی؟

یه کم.

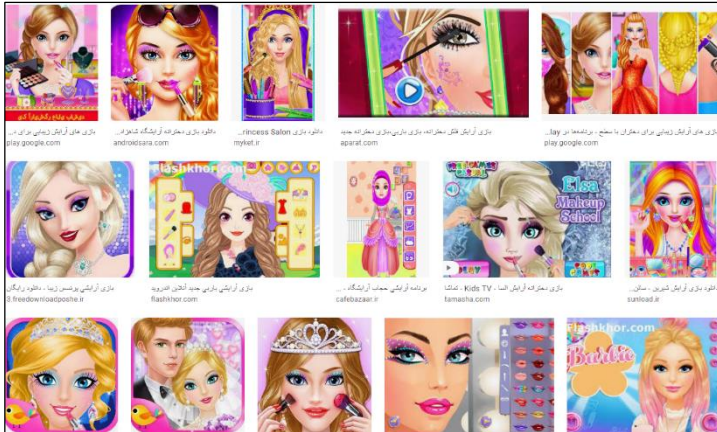
- مثلاً چه کار می‌کنی؟

اتاقم رو جمع نمی‌کنم.

- پس کی اتاقم رو جمع می‌کنه؟

مامانم.

- چرا خودت اتاقت رو جمع نمی کنی؟
- دوست ندارم. دوست دارم بهم ریخته باشه.
- چرا دوست داری بهم ریخته باشه؟
- خب دیگه بهم ریخته رو بیش تر دوست دارم.
- ولی بهم ریخته که خوب نیست؟
- می دونم، ولی اون طوری رو بیش تر دوست دارم.
- اگه مامانت هیچ وقت جمع نکنه و وسایلت گم بشن، چی؟
- من می دونم، مامانم همیشه جمع می کنه.
- باشه. دیگه چه برنامه کودک‌هایی رو می بینی؟
- هیچی، فقط بازی می کنم.
- چه بازی‌های می کنی؟
- آرایشی، آشپزی تو تبلت، بعدم با عروسکام بازی می کنم.
- کدوم رو بیش تر دوست داری؟
- آرایشی.



- چرا اون رو بیش تر دوست داری؟
- چون دختره توش خوشگل می شه، بعدم یه عالمه لباس داره.
- یعنی چی دختره توش خوشگل می شه؟
- وقتی آرایشش می کنیم خوشگل می شه.
- تو آرایشش می کنی؟
- آره.
- دوست داری جای اون که توی بازی هست باشی و همیشه خودت رو آرایش کنی؟

آره خیلی.

- چرا دوست داری جای اون باشی؟

آخه خیلی لباس داره.

- دوست داری لباس‌های اون رو داشته باشی؟

اهوم، می‌دونم هر کی هر جا می‌ره، باید برام لباس بیاره.

- چرا باید برات لباس بخرن؟

چون من لباس دوست دارم.

- خوب این همه لباس رو می‌خواهی چه کار؟

می‌خوام یه عالمه لباس خوشگل داشته باشم، هی لباسام رو عوض کنم.

- برای چی هی لباس‌ها رو عوض کنی؟

خب لباسام مثل هم نباشه دیگه.

- اگه مثل هم باشه، چی می‌شه؟

هیچی، ولی اگه مثل هم نباشه، خوشگل‌تره.

- یعنی آدمی که خودش خوشگله، اگه زیاد لباس نداشته باشه، دیگه خوشگل نیست؟

اممم... هست ولی کم‌تر.

- خوب اگه یه آدم زشت کلی لباس عوض کنه چی، خوشگل می‌شه؟

آره... نه، نه، یه ذره خوشگل می‌شه، ولی زیاد، نه.

- به نظرت آدم‌هایی که مهربون‌تر هستن بهترن یا آدم‌هایی که زیاد لباس دارن؟

اونا که هم مهربونن هم زیاد لباس دارن.

- خوب فکر کن شما یه معلم داشته باشید که لباساش زیاده، ولی بد اخلاقه، یه معلم هم داشته

باشید که یه دست لباس داره، ولی مهربونه، کدوم رو بیش‌تر دوست داری؟

اونی رو دوست دارم که لباساش زیاده، چون مهربون هم هست.

- وقتی اون دختره رو آرایش می‌کنی، خودت رو هم آرایش می‌کنی؟

آره.

- خودت، خودت رو آرایش می‌کنی؟

نه، مامانم، خودم که بلد نیستم.

- مامانت چه طوری آرایش می‌کنه؟

هرجا بخوام برم، برام رژ می‌زنه و موهام رو می‌بنده.

- تو می‌گی مامانت برات رژ بزنه یا خودش می‌زنه؟

بیش‌تر وقتا خودم می‌گم، ولی بعضی وقتا هم خودش برام می‌زنه.

- چه وقت‌هایی خودش برات می‌زنه؟
- وقتایی که می‌خوام برم عروسی و تولد.
- آهان، بعد بابات دعوات نمی‌کنه، رژ می‌زنی؟
- نه، بابام می‌گه همیشه خوشگل باشم.
- یعنی چی خوشگل باشی؟
- خب وقتی رژ می‌زنم و موهام رو می‌بندم، یعنی خوشگل شدم.
- آهان پس این طوری خوشگل می‌کنی؟
- آره.
- اگه بابات بهت نگه خوشگل شدی، تو چی بهش می‌گی؟
- می‌گم بابا ببین چه خوشگل شدم.
- اگه بابات بگه خوشگل نشدی چی؟
- خب نمی‌گه که. بهم می‌گه دختر من از همه خوشگل‌تره.
- خوب چه عروسک‌هایی داری؟
- همه جور عروسکی دارم، ولی یکیش رو خیلی دوست دارم.
- چه شکلیه؟
- یه دختره خوشگله. یه دونه بچه داره. بعد کلی لوازم آرایشی داره و باید به بچه‌اش غذا بدیم و پوشکش رو عوض کنیم.
- تو هم دوست داری بچه داشته باشی؟
- آره. دوست دارم بچه داشته باشم.
- فقط با همین عروسکت بازی می‌کنی؟
- آره.
- چرا با بقیه عروسک‌ها بازی نمی‌کنی؟
- خب این رو بیش‌تر دوست دارم، برای همین فقط با این بازی می‌کنم.
- همیشه تنها بازی می‌کنی؟
- اهوم.
- چرا تنها بازی می‌کنی؟
- خب بقیه میان عروسکام رو خراب می‌کنن، منم تنها بازی می‌کنم.
- از کجا می‌دونی خراب می‌کنن؟
- یه عروسک داشتیم، دوستم اومد با هم بازی کنیم، وسط بازی دستش رو کند.
- خوب چون یه بار عروسکت خراب شده، بقیه هم همین کار رو می‌کنن؟

- آره دیگه، راهشون نمی‌دم.
- خسته نمی‌شی از تنهایی بازی کردن؟
- نه، بعضی وقتا هم که از بازی کردن با عروسکام خسته می‌شم، می‌رم خونه مامان بزرگم، شبم اون جا می‌خوابم که مامان بزرگم تنها نباشه.
- دوست داری اون جا بخوابی؟
- آره خیلی.
- چرا دوست داری اون جا بخوابی؟
- آخه بابا بزرگم مرده. می‌خوام پیش مامان بزرگم بخوابم، تنها نباشه.
- به نظرت مامان بزرگت وقتی تنها هست، غصه می‌خوره؟
- آره. من دلم برآش می‌سوزه.
- وقتی دلت می‌سوزه، چه حسی داری؟
- حس این که می‌خوام برم پیشش که تنها نباشه.
- تو از کجا می‌دونی مامان بزرگت وقتی تنها هست، غصه می‌خوره؟
- همه آدما وقتی تنهان، غصه می‌خورن.
- پس تو هم وقتی تنها بازی می‌کنی، غصه می‌خوری؟
- آره، ولی دوس ندارم به کسی اسباب بازی بدم.
- فکر کنم وقتی تو به دوست‌هات اسباب بازی بدی، اون‌ها هم تبلت‌شون رو به تو بدن.
- باشه، اگه قول بدن خراب نکنن، بهشون میدم.
- خوب ممنون که با من حرف زدی آوا.

۲-۱۶- مصاحبه با فرشته، ۱۰ ساله

بیش‌تر توی خونه خودم رو شبیه سیندرلا می‌کنم، مثلاً تاج و ایناش رو دارم می‌رم می‌پوشم.

- ... فرشته‌جان پس گفتی فیلم‌های ایرانی رو به خارجی ترجیح می‌دی؟

بله.

- چرا؟

برای این که فیلمای ایرانی خوب‌تر از فیلمای خارجی ان.

- از چه نظر؟

از نظر من این که خیلی بده که بچه فیلمای خارجی و بی تربیتانه نگاه کنه.

- فیلمهای بی تربیتی یعنی چی؟

همین که الان گفتم، پسر و اینا دیگه.

- به نظرت دختر خوشگل چه شکلی هست؟

دختر خوشگل کسیه که چادر داشته باشه، نماز خون باشه، بعد به حرفای مامان و باباش گوش بده، خدا رو هم بپرسته.

- اینها رو کی به تو گفته؟

مامان و بابام... .

- شبکه پویا رو می بینی؟

آره.

- شبکه پویا خوبه یا فیلمهایی که گفتی دوستت می فرسته؟

شبکه پویا... .

- تا حالا چیزی بوده که توی گوش بیینی، ولی به مامانت نگی؟

نه، من هیچ وقت دروغ نمی گم.

- چرا دروغ نمی گی؟

برای این که دروغ کار بدیه... .

- اسم برنامه کودکهایی رو که دیدی، یادت هست؟

نه.

- ماهواره بود؟

آره.

- برنامه های ماهواره خوب بود یا تلوزیون ایران؟

تلوزیون خودمون.

- چرا؟

برای این که مثلاً حرکات بد نداره.

- یکی از این حرکات بد رو به من بگو.

اسمشون رو نمی دونم.

- توضیحش بده.

مثلاً خیلی بدآموزی داره که دختر با پسر باشه.

- این رو تو فیلمی تا حالا دیدی؟

آره.

- چه فیلمی؟
نمی‌دونم اسمشو، کوچیک بودم.
- دختره و پسره چه کار کردن؟
دختر تو صورت پسر نگاه بکنه، بخنده، این جور چیزی.
- فقط خندیدن؟
نه، نگاه کردن، بعد دست هم رو گرفتن.
- دست هم رو گرفتن؟
آره، حرکات بدیه.
- مامانت این‌ها رو به تو گفته؟
گفته باید هیچ وقت توی صورت نامحرم نگاه نکنیم.
- تا حالا شده پسری مثلاً بیاد حرفی به تو بزنه؟
نه.
- دوست‌های خودت چی، دوست‌های خودت با پسرها حرف می‌زنن؟
نه.
- هیچ کدام؟
نه، هیچ کدوم.
- ...
- فرشته جان دوست داشتی به یک کشور دیگه بری؟
نه.
- حتی مثلاً کشور سیندرلا که گفتی دوستش داری؟
آره، نمی‌خوام برم.
- چرا؟
من عاشق ایرانم.
- تا حالا فکر کردی ایران چه چیز خوبی داره؟
خب نمی‌دونم، ولی من کشور خودم رو دوست دارم... .
- فرشته جان درباره سردار سلیمانی چیزی می‌دونی؟
آره، سردار سلیمانی مرد خوبی بود، سردار دل‌ها بود، بعد نداشت که دشمنی به ما حمله کنن.
- از کجا این‌ها رو فهمیدی؟
تلوزیون، مدرسه.
- چه کسانی دشمن هستن؟

بیش تر ترامپ.

- ترامپ با ما چه کار کرده؟

ترامپ به ما بمب انداخته، تو کشور ما خیلی از مردم رو کشته... .

- فرشته جان گفתי بازی سیندرلا رو خیلی دوست داری، این بازی رو برای من توضیح می‌دی.

بازی سیندرلا مثلاً خوشگلش می‌کنی، آرایشش می‌کنی بعد این طوری.

- سیندرلا به نظرت خوشگل هست؟

آره.

- چرا؟

برای این که خوشگله دیگه.

- خوب بگو چه چیزش خوشگل هست؟

مثلاً صورتش خوشگله، چشماش خوشگله، موهاش بلنده، همینا.

- دوست داشتی شبیه اون باشی؟

آره.

- دوست داری چه چیزت تغییر کنه تا مثل اون بشه؟

صورتتم، چشمام.

- چشم‌های اون چه جوری هست که چشم‌های تو نیست؟

چشم‌اش آبییه.



- آهان، دوست داشتی چشمات آبی باشه.

آره، رو بالشتم عکسش رو دارم، موهاشم قشنگه.

- موهاش طلائییه، به نظر تو موهای طلائی قشنگه یا مشکی؟

طلائی.

- چرا؟

برای این که خوشگله.

- مامانت خوشگله یا سیندرلا؟

مامانم.

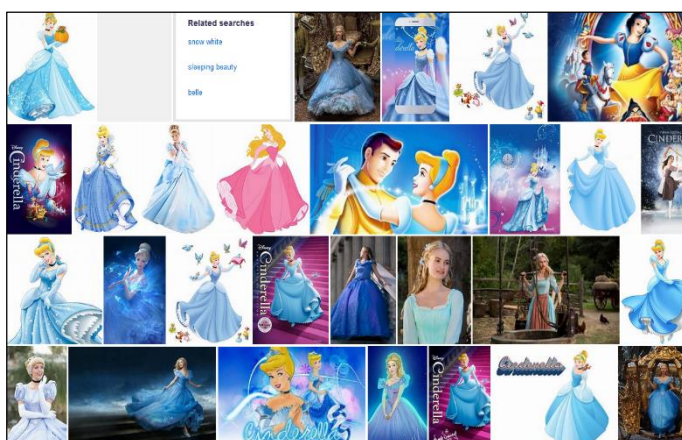
- برای این که بیش تر دوستش داری؟

آره.

- تلاش می‌کنی که شبیه سیندرلا بشی؟

آره.

- مثلاً چه کار می‌کنی که شبیه سیندرلا بشی؟



بیش تر توی خونه خودم رو شبیه سیندرلا می‌کنم، مثلاً تاج و ایناش رو دارم، می‌رم می‌پوشم.

- آرایش هم می‌کنی؟

نه، آرایش نمی‌کنم.

- چرا؟

برای این که برای بچه‌ها خیلی بده آرایش می‌کنن، من فقط توی تولد خودم و عروسیا آرایش

می‌کنم.

- مامانت می‌گه که بد هست؟

آره.

- به چه مدل لباس‌هایی علاقه داری؟

لباس‌هایی که برق بزنن، مثل لباس سیندرلا.



- به مامانت این‌ها گفתי برای من گوشی بخرین؟
آره.
- چرا دیر خریدن؟
- دیگه برای این‌که اصلاً موقعیتش رو نداشتیم بریم بخریم، بابام سر کار بود، بعد شیفت بود.
- وقت نداشتین؟
آره.
- حالا باید پولش هم جور می‌کردین دیگه... .
- آره خب، پولشم باید جور می‌شد، گوشی خیلی گرونه.

۲-۱۷- مصاحبه با امیرحسین، ۱۰ ساله

بعد پویان اومده بود به تتلو فحاشی کرده بود، گفته بود به تو چه آقا؟ زندگی من بووووووق (با خنده) این جاش رو نباید بگم.

- خوب عزیزم گوشی داری؟
گوشی ندارم، آی‌پد دارم.
- روش سیم کارت داری؟
با وای‌فای خونه وصل می‌شم، شماره برای خودم ندارم.
- کلاس‌های مجازیت رو با آی‌پدت شرکت می‌کنی؟

- قبلاً با اون کلاس مجازیام رو می‌رفتم، الآن چندتا برنامه‌اش به روز رسانی می‌خواد که بتونم برم اسکای روم، هنوز انجامش ندادم، با گوشی مامانم فعلاً کلاس رو شرکت می‌کنم.
- خودت به روز رسانی‌های اون رو انجام می‌دی یا کسی این کار رو برات می‌کنه؟ همیشه خودم انجام می‌دم، الآن وقت نداشتم این چند روز.
- خوب چه کارهایی با آی‌پدت انجام می‌دی؟
- آهنگ گوش می‌دم، فیلم دانلود می‌کنم می‌بینم، بازی می‌کنم، کلاس‌های مجازیم رو می‌رفتم.
- مدرسه مجازی چه طوره؟
- زیاد خوب نیست، مثلاً من الآن چشمم ضعیف شده، دوست دارم مدرسه‌ها حضوری شه، بازشون کنن پروتکلای بهداشتی رو رعایت می‌کنیم، چیزی نمی‌شه.
- خوب اگه حضوری بشه، خیلی خطرناکه.
- کلاً من مشکلم اینه از ساعت هفت تا یک و نیم همه‌اش باید سرم تو گوشیم باشه.
- قبلاً که کلاس‌هاتون حضوری بود از ساعت چند تا چند بود؟
- قبلاً که حضوری بود، ساعت هشت تازه می‌رفتیم سر صف، ساعت هشت و نیم این‌ها می‌رفتیم سر کلاس.
- بعد معلمتون اون موقع بهتر درس می‌داد یا الآن؟
- من چن وقت پیش رفتم حضوری پیش معلمم، رفتم مدرسه، حضوری خیلییی بهتر فهمیدم تا آنلاین.
- مگه آنلاین چه طوری درس می‌ده؟
- آنلاین از صبح فقط گوشی یا نمی‌دونم لپ‌تاپش رو گذاشته، بعد فقط درس می‌ده، سوالاتی بچه‌ها رو هم همه رو جواب نمی‌ده که، ولی حضوری خیلی قشنگ‌تر درس می‌ده، خیلی خوب‌تره.
- یعنی توی کلاس مجازی و با گوشی اذیت می‌شی؟
- آره، من چیز می‌شم، وقتی آخرای کلاسه، از اسکای روم میام بیرون، این شقیقه‌های سرم حس می‌کنم دارن منفجر می‌شن، صدا رو هم مجبورم زیاد کنم، چون معلم من گفته همه‌ی نکته‌ها رو بنویسید یاد بگیرید، چون مامانم و رادین صبحا خوابن نمی‌خوام، بیدار شن، باید هندزفری بذارم همه‌اش گوشام درد می‌گیره، میام بیرون حس می‌کنم این کناره‌های چشمم داره منفجر می‌شه.
- واقعاً وضعیت خیلی بدیه، قبل‌ترها که حضوری بودید، بهتون تکلیف بیش‌تر می‌دادند یا الآن؟
- آنلاین بیش‌تر تکلیف می‌دن، قبلاً هر دو ماه یه بار امتحان می‌گرفتن، الآن هر دو سه هفته یه بار امتحان می‌گیرن.
- پارسال از اسفندماه کلاس‌ها مجازی شد، ترم اولتون حضوری بود، ترم دومتون مجازی شد، نمرات ترم اولت و دومت نسبت به هم چه طور بود؟

یه خورده ترم دوم بدتر شد، مثلاً اونایی که همه‌اش رو خیلی خوب گرفتیم، یکیشون ترم دوم خوب شد، فارسیم بود، اونم چون فارسی رو من فقط حضوری فقط خوب می‌فهمم.

- مگه حضوری چه طوری درس می‌دادن؟

حضوری خیلی خوبه، معلم بچه‌ها رو می‌آورد پای تابلو با هم شعر می‌خوندیم، کسی اشتباه می‌کرد، سریع می‌گفت، ولی تو مجازی زیاد توجه نمی‌کرد.

- توی چی؟

توی شاد، معلمون زیاد خوب نمی‌گفت.

- یعنی دیگه اون طوری با هم شعر نخوندین و مثل قبل نبود؟

شعر می‌خوندیم، با هم بازی می‌کردیم، بازی‌های راجع به درس و اینا.

- چه جور بازی‌هایی؟

همین شعر خوندن و بازیای نقشش رو بگو، معلم نقش می‌داد، داستانا و شعرا رو بازی می‌کردیم.

- مجازی شد، چه طور درس می‌داد که تو فکر می‌کنی خوب یاد نگرفتی؟

وقتی مجازی شد، دیگه نمی‌تونستیم این کارا رو انجام بدیم، فقط خودش می‌خوند، اون موقع یه

خرده بهتر یاد می‌گرفتیم، ولی الآن دیگه اون کارا رو نمی‌کنن.

- خوب توی واتساپ با دوست‌ها و هم‌کلاسی‌ها ت گروه داری؟

داشتم، حذفشون کردم.

- چرا؟

معلمون یه روز بحث شده بود، یادم نمیاد دقیقاً، یه گروه زده بودیم، هم‌کلاسیای پنجمی، زده

بودیم همه مدیر گروه بودن، یه خرده با هم چت می‌کردیم. یه شب خوابیدم، کلاسمون بیست و سه

چهار نفره، صبح پاشدم دیدم حداقل صدتا پیام اومده بود تو واتساپ واسم، دیدم اینو، دیگه کلاً

حذفش کردم. یه گروهی هم منو عضو کردن، مال ماشینای باحال با استیکرای باحال، این دوتا

خیلی مزخرف بودن، عکس ماشینای قدیمی و اینا رو می‌داشتن.

- رفیق‌های مدرسه آدت کردن؟

آره، بدم میاد کلاً.

- چرا دوست نداری؟

تفریح کردن دوس دارم، چت کردن دوس دارم، من خودم دوس دارم چت کنم، ولی معلمون

چیز گفت، گفتش که لفت بدید بیاید بیرون.

- معلمتون که تو گروه نبود، چه طور متوجه شد گروه دارین؟

بچه‌ها یه سرپاشون می‌گفتن به معلم، بعد چیز می‌شد، یه سری چاپلوس و خودشیرین داریم تو

کلاس، ازشون متنفرم. گروه ما اصن کاری باهاشون نداره، بچه نرا.

- خوب توی گروه چه چیزهایی می‌گفتید؟
چت می‌کردیم، مثلاً عکس خنده‌دار یا فیلم خنده‌دار می‌فرستادیم.
- مثلاً چه فیلم‌هایی؟
این فیلمای چیز مثلاً، از این فیلم خنده‌داراست، مثلاً که یه بچه و ایناس لیز می‌خوره می‌خوره روی زمین، دیدی؟
- از این‌ها که سوتی می‌دن؟

آره سوتی دادنیا، بعضیاشونم یه چیزایی در مورد بازی می‌داشتن، بازی استقلال پرسپولیس کل کل می‌کردیم. کلاً پنج نفر تو کلاسمون استقلالیه، بقیه پرسپولیس ان. بازی استقلال پرسپولیس بود، اون روز انقد چت کردیم، انقد چت کردیم فک کن شارژ گوشی پر پر بود، ده درصد اینا شد آخرش.



- بعد مامان و بابا گیر نمی‌دادن تو چت می‌کنی؟
نه، درس نداشتیم اون روز، کلاً وقتایی چت می‌کردیم که درس و کلاس نداشتیم.
- توی اینستاگرام هستی؟
اون روز بازی پرسپولیس، بازی فینال آسیا بود. داییم گفت فردوسی پور گزارش می‌کنه، کل اینستا رو گشتم تا پیجش رو پیدا کردم.



- آهان، پیج ای‌اف‌سی بود، بازی رو با صدای فردوسی پور دیدی؟
آره.
- خوب چه قدر فردوسی پور رو می‌شناسی؟

فردوسی پور به گزارش گر خیلی خوب بود، برنامه نودش رو الکی تعطیل کردن، خدای نود خیلی برنامه‌ی خوبی بود.

- خبرداری جریانش چی بود و چی شد که برنامه رو تعطیل کردن؟

کلاً من و بابام و مامان و عمو این‌ها، عادت کرده بودیم به صدای فردوسی پور که با صدای اون فوتبال ببینیم، خیلی هیجانش زیاده، از بقیه خوشمون نمی‌اومد خیلی، مثل ا...، مثل خ...، گزارشاشون اصلاً خوب نیست. م... که دیگه خیلی حال بهم زنه، من خودم تا صدای فردوسی پور رو شنیدم گفتم، خاله‌ام گفت، نه این صدای فردوسی پور نیستا، بعد خود عادل فردوسی پور هم گفته بود که می‌خواد گزارش بده، من صداش رو شناختم، همون اول که گزارش کرد.

- چرا فکر می‌کنی م... حال بهم زنه، یعنی بد گزارش می‌کنه؟

نه گزارشاش... گزارشاشم خوب نیست، ولی پشت کرد به فردوسی پور، فردوسی پور خودش م... رو آورد نود. بعد اون اومد خواست جاش رو بگیره، پرسپولیسیم هست، از استقلال خوشش نیامد، تو گزارشاش تابلوئه عقده‌ای.

- از این که چرا توی تلوزیون گزارش نمی‌کنه، چیزی شنیدی؟

می‌دونم که این شبکه سه، من نمی‌خوام چیز سیاسی بگم، ولی شبکه‌ی سه لیاقت فردوسی پور رو نداشت که واسش گزارش‌گری کنه (با عصبانیت).

- چرا فکر می‌کنی لیاقت نداشتن، مگه فردوسی پور چه قدر خوبه؟

کلاً از فردوسی پور بدشون می‌اومد، الان برنامه نود والا مامان منم که اصلاً فوتبالی نیست، من و بابام که نود می‌دیدیم، خیلی وقتاً با ما می‌نشست برنامه رو می‌دید، مدیر شبکه سه مریض شده بود، فوت شد، پسرش اومده جاش فک کنم، پسرش از فردوسی پور خیلی بدش می‌اومد.

- چرا بدش می‌اومد، تو چیزی می‌دونی؟

من بازم می‌گم، من سیاسی حرف نمی‌زنم، ولی این‌ها چون فردوسی پور از فساد فوتبال حرف می‌زد، دیگه اجازه ندادن برنامه اجرا کنه، اون موقع که نود بود، فردوسی پور می‌اومد برملاشون می‌کرد اونایی که فساد کردن.

- چه فسادی؟

مثلاً مثلاً این‌ها کلی پول جا به جا می‌کنن، مخصوصاً همین پرسپولیس. اصلاً بین استقلال و پرسپولیس دو تا شون تیمای دولتین، پولی هم که بهشون می‌دن باید م‌ت هم باشه، شرایطشون شبیه باشه، ولی کلی پول واسه خرید بازیکن می‌دن به پرسپولیس، مربی خوب براش میارن، اما استقلال نه، تازه بازیکناشم می‌برن، بعد بازیکنای گرون می‌خرن... میلیاردری. پول یه سری بازیکن رو نمی‌دن و به یه سری بازیکن پول می‌دن، مثلاً که گل به خودی بزنن، این‌ها همه‌اش فساده مثلاً.

- بعد تو این خبر که مدیر شبکه سه از فردوسی پور خوشش نیامد رو از کجا شنیدی؟

من علت اخراج و اینا رو تو گوگل سرچ می‌کنم.

- خودت فکر می‌کنی چرا باید بدش بیاد از این که فردوسی پور این مسایلی که می‌گی رو برملا کنه؟

من نمی‌دونم، شاید یه منفعتی چیزی داره براشون، مثلاً هم‌دست باشن با همونایی که انقد پول می‌گیرن و فساد می‌کنن.

- خوب حالا بازی با گزارش فردوسی پور خوب بود؟

آره (خودش ادامه می‌دهد) کلاً از این بدم میاد، داوره به قرآن (با صدای آرام) یه آشغال بود. داور بازی پرسپولیس که خطا به نفع اون کره‌ای‌ها می‌گرفت همه‌اش، زدن پای یارو رو داغون کردن، کلاً هیچ خطاری نداد به اونا.

- گفتی استقلالی هستی، دوست داشتی پرسپولیس ببره؟

استقلالی هستم، ولی پرسپولیس تیم کشورمون بود تو فینال.

- آهان پس چون ایران رو خیلی دوس داری، دوست داشتی پرسپولیس ببره.

من اول دعا می‌کردم پرسپولیس نبره قبل بازی، بعد بازی که شروع شد دیدم نه دلم می‌خواد پرسپولیس ببره، چون تیم ما تو فینال پرسپولیس، بعد دوس داشتم پرسپولیس ببره، همه‌اش می‌گفتم خدا کنه پرسپولیس ببره.

- اهوم، آفرین.

(خودش ادامه می‌دهد) بعد موقع بازی یه پیچی بود مال استقلالیا بود، بعد من قبل بازی رفته بودم لایکش کرده بودم تو اینستا که آرزوی باختن پرسپولیس بود، بازی که شروع شد، رفتم گوشی مامانم رو گرفتم، گشتم پیداش کردم، لایکم رو برداشتم، بعد واسشون نوشتم، آخه شما مگه نمی‌دونی این تیم ملیه، مال کشورمونه، چرا آرزو می‌کنی ببازه، این شکلی می‌کنی، الان پرسپولیس ببره یه افتخاریه برا ایران.

- پس خیلی فوتبالی‌ای، آره؟

آره.

- فوتبال ایران یا خارج رو بیش‌تر پیگیری می‌کنی؟

هر دو، ولی بیش‌تر مال خارج، چون بازیای استقلال این مدت کم بوده، الان بیش‌تر مال اسپانیا و رئال اینا رو دنبال می‌کنم.



- همه‌ی خبرهاشون رو مثل خود اخبار فوتبال یا حاشیه‌ی بازیکنان و تیم‌ها رو دنبال می‌کنی؟
 آره می‌خونم دیگه، تو گوگل سرچ می‌کنم، هم اینستاشون رو میاره، همه چیشون رو می‌نویسه.
 مثلاً رونالدو، مسی، امباپه، نیمار، عکساشون هست می‌بینم، خبراشون. مثلاً عکس خونه‌هاشون که
 چه قددر بزرگه، خیلی خفن (می‌خندد). داییم می‌گفت این‌ها یه اتاقشون از کل خونه‌های ما
 بزرگ‌تره، بهترین بازیکن سال که لواندوفسکی شد و یا اون موقع که استراماچونی از استقلال رفت،
 خبرا رو می‌خوندم که مسوولای باشگاه هی دروغ می‌گن که می‌خوان استرا برگرده، ولی این‌ها
 خودشون بودن که استرا رو فراری دادن. بعد خبرای نیمار، که گفته بودن تجاوز کرده به یه دختره،
 البته رونالدو رو هم گفتنا، ولی ثابتش نکردن، مال نیمارم ثابت نکردن.



- اون قدری که اخبارشون رو دنبال می‌کنی، دوست داری خودت هم بازی کنی؟
 دوس دارم، اگه کرونا نبود، من خودم خیلی فوتبالیم، فوتبالمم خوبه، بازییم خوبه، بازی می‌کردم.
 کلاس فوتبال می‌رفتم، تابستون قبل مدرسه، تو مدرسه هم بازی می‌کردم، بعدشم که کرونا شد،
 دیگه نشد بازی کنیم.

- ورزش مورد علاقه‌ات فقط فوتباله؟

فوتبال رو بیش‌تر از همه دوس دارم، بقیه رو هم دوست دارم، ولی فوتبال رو بیش‌تر.

- الان که کرونا هست، یعنی دیگه کلاً ورزش نمی‌کنی؟

چند ماه اول که کرونا بود رو نه (با خنده ادامه می‌دهد) من و مامان و بابا و رادین چاق شدیم،
 خونه بودیم می‌خوردیم، می‌دونیم که منم چون خیلی فوتبال می‌کردم، ماهیچه داشتیم، اصلاً چربی

- امیرحسین یکی دوبار بین حرف‌ها گفتی نمی‌خوای سیاسی صحبت کنی، هر چند فکر می‌کنم چیزهایی که گفتی اصلاً سیاسی نبودن، چرا نمی‌خوای سیاسی صحبت کنی؟
خب مامان و بابام می‌گن در مورد سیاست با کسی حرف نزن.

- دلپش رو می‌دونی؟

می‌گن برات در دسر می‌شه، مث همین قضیه‌ی مدیر شبکه سه درست نیست و مشکل پیش میاد و نباید مورد چیزای سیاسی حرف بزنیم.

- چه مشکلی مثلاً؟

مثلاً دستگیرت بکنن که حرف سیاسی بزنی، مثلاً به رئیس جمهور چیزی بگی، بگی که مملکت رو خراب کرده.

(یواش ادامه داده و مضطرب می‌پرسد: اسم من رو که نمی‌نویسی؟)

- فقط اسم کوچیکت رو می‌نویسم، کسی متوجه نمی‌شه، خیالت راحت، می‌تونن چیزی که تو ذهنته رو بهم بگی عزیزم.

(ادامه می‌دهد) مثلاً پارسال که مدرسه می‌رفتیم، بچه‌ها همه از رئیس جمهور بد می‌گفتن، جوک تعریف می‌کردن، اداش رو در میاوردن، تو خونه من یه بار تعریف کردم یکی از جوکا رو، مامان و بابا گفتن دیگه هیچ‌وقت پیش کسی این طوری حرف نزنم، من چیزی نگفته بودم، بچه‌ها بودن. بعد مامانم می‌گفت نگو خطرناکه، در دسر می‌شه، نباید در مورد رئیس جمهور پیش بقیه این طوری حرف بزنی.

- چرا بچه‌ها از این مسوول بد می‌گفتن؟

خب این آقا از وقتی اومده، همه چی هی داره گرون می‌شه، مردم فقیر می‌شن، من اون موقع که مدرسه می‌رفتم شیر کاکائو از بوفه‌ی مدرسه می‌گرفتم، فک کنم دونه‌ای دو تومن بود، الان پنج تومنه یه دونه‌ش، بعدشم خیلی پر روئه، هی میاد می‌خنده تو تلوزیون.

- این خبرها رو از دوست‌های خودت می‌شنوی فقط یا جاهای دیگه می‌خونی یا می‌شنوی؟

از دوستانم، از توی اینترنت، بابام... خبری چیزی می‌شه می‌خونه برا مامانم، منم می‌شنوم، ولی خودمم تو گوگل می‌خونم، اصلاً خبراش همه جا هست اصلاً.

- خوب امیرحسین فیلم می‌بینی؟

آره.

- بیش‌تر چه جور فیلم‌هایی می‌بینی؟

اکشن و ماجراجویانه، خشن.

- کارتون و انیمیشن می‌بینی یا غیرکارتونی؟

انیمیشن و اینا می‌بینم، ولی نه به اندازه اون غیرکارتونیا.

- مثلاً چه فیلم‌هایی؟
مثلاً انتقام جویان از یک تا چندش رو دیدم.



- انیمیشن‌ها؟
نه، انسان‌ها توشن.
- دیگه چی؟
باب اسفنجی رو می‌بینم.



- بعد وقتی فیلم‌های اکشن می‌بینی، حس نمی‌کنی مثلاً دوست داری بیش‌تر دعوا کنی؟ مثلاً بزن بزن.
(با خنده) والا بعضی وقتا خودم... راستش رو می‌گم، بعضی وقتا جوگیر می‌شم، خودم رو می‌ذارم جای اون بازیگره.
- (با خنده) خوب بعد کی رو می‌زنی؟
عصبانی می‌شم، دست کشای بوکسمو می‌پوشم، انقد می‌زنم، انقد مشت می‌زنم به کیسه بوکسم تو اتاق تا خسته بشم.
- مثلاً از چی عصبانی می‌شی؟

همیشه هم که عصبانی نه، ولی مثلاً فیلم می بینم مث اون قهرمانا می رم دعوا می کنم، فک می کنم دشمنمه، ولی وقتاییم که عصبانی می شم، مثلاً وقتی که با مامان و بابام دعوا شده یا راد اذیت کرده.

- با خود راد دعوا نمی کنی؟

نه، اگه دیگه خیییلی اذیت کنه، نیشگونش می گیرم (می خندد)، اونم که اصلاً دردش نمی گیره، هیچی روش اثر نداره.

- رابطلهات با اون چه طوره، با هم بازی می کنین؟

خوبه، بازی می کنیم بعضی وقتا، ولی بعضی وقتا بد میاد رو اعصابم.

- نمی گذاره درس بخونی؟

اون روز اوادم بنویسم، داشتم می نوشتم، اومد از وسط برگه رو پاره کرد کامل، دقیقاً یه درس رو نوشته بودم، پاره کرد برگه رو (با عصبانیت)، انقد پیش اومده هی می نویسم، هی اذیت می کنه، مجبورم دوباره بنویسم. دیگه مامانم این طوری که می کنه، مامانم می بردش پیش خودش سرش رو گرم می کنه، منم اتاق رو قفل می کنم، بعد می بینه قفله، اونقد گریه می کنه جیغ می زنه که همون در باز بمونه بهتره.

- دیگه چه طوری می ره رو اعصابت؟

پاره کردن که هیچی، یه بار داشتم فیلم می دیدم، حواسم بهش نبود یه دقیقه، این در زودپز رو آورده بود، کوبوند رو سرم، بعد سی ثانیه، حداقل گوشام داشت سوت می کشید، مامانم هر چی صدام می کرد، من متوجه نمی شدم، دست زد بهم دیدمش، گوشام سوت می کشید، بعدش که شنیدم، گفتم چیه مامان، چی می گی؟

- بعدش تو دعواش کردی؟

دعواش می کنم، داد می زنم سرش، ولی نه اونقد.

- آره عزیزم، هنوز خیلی بچه هست، خیلی متوجه کارهای اشتباهش نمی شه، فعلاً خیلی نمی شه کاری کرد.

- خوب داشتیم در مورد فیلم حرف می زدیم، بیش تر فیلم رو با چی می بینی؟ با تلویزیون، سی دی،

گوشی، چی؟

می بینم کلاً، ولی بیش تر با آی پدم می بینم و سی دی. یه فیلم اکشن ماجراجویانه دیدم، اسمش

سه روز تا کشتار بود، اون رو هم خیلی دوس داشتم، سریع و خشنا رو هم دیدم همه شون رو.



- مثل این که بیش تر خارجی می‌بینی، ایرانی چی؟
بیش تر خارجی می‌بینم.

- چرا ایرانی رو کم تر می‌بینی؟

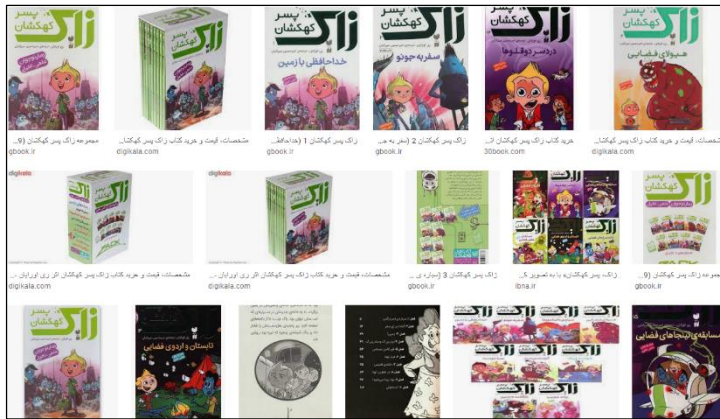
ایرانیا زیاد اکشن ندارن، بیشترشون یه دختر فقیره، مثلاً یه مرده پول داره پیداش می‌کنه (با تمسخر می‌خندد)، ولی خارجیا اصلاً نویسنده‌هاشون خیلی خوبن، داستان پیدا می‌کنن واسه نوشتن، مثلاً انتقام جویان.



- بازیگرتاش رو می شناسی؟
- آره، یکیش تونی استارکه، روبرت چیز بودش، نمی دونم.
- کلاً مری در مورد بازیگرتاشون بیوگرافی و این جور چیزهاشون رو سرچ کنی؟
- نه تو فازشون نیستم، ولی یکیشون رو خیلی دوس دارم، اسمش تونی استارکه، یکی دیگه ام هست، توره اسمش، اسم اصلی بازیگرتاش رو دقیق یادم نیست، ولی خیلی خوبه، دوشش دارم.
- آره، فکر می کنم ثور رو می گی، همون که یه چکش داره، اسمش کریس همسورته، یه موهای طلایی داره، چکش داره.



- آره، آره.
- خوب کلاس زبان می ری، آره؟
- می رفتم، الان نمی رم.
- چرا؟
- چون مدرسه ام شروع شد، نمی تونستم هر دو رو با هم ادامه بدم، حذفش کردم.
- کتاب می خونی؟
- می خونم.
- کتاب محبوبت چیه؟
- کتاب محبوبم، سه کتابن که مورد علاقه منه.
- اسمشون چیه؟
- یکیشون زاکه پسری از کهکشان، بعد شش خلافتار، بعد فرار از مدرسه.



- این کتاب‌ها در مورد چی هستن، خشنن، ترسناکن، عاشقانه هستن؟
 من عاشقانه ماشقانه دوس ندارم، نمی‌خونم زیاد. این شش خلافکار مثلاً شش تا خلافکار بودن
 قبلاً، بعد دارن تصمیم می‌گیرن برن خوب شن. زاک پسری از کهکشانشم یه پسریه که از زمین میاد
 پدرش سازنده موشکه، می‌ره دنیای دیگه زندگی می‌کنه. فرار از مدرسه هم مأموریت خطرناک داره،
 مثلاً وقتی که بعضی معلما دیوونه می‌شن بعضی موقع‌ها و اینا.

- یعنی بیش‌تر سبک کتاب‌های ماجراجویی رو می‌خونی درسته؟
 بله، ماجراجویی و اکشن و ترسناک.

- خودت کتاب خوندن رو دوس داری یا کسی مجبورت می‌کنه، مثلاً مامان، بابا یا معلمتون؟
 نه خودم دوس دارم، الان من کلاً یه پک کامل کتاب زاک پسری از کهکشانش رو دارم، خوندم
 همه‌اش رو، دوس داشتم.

- دوست صمیمی داری؟
 بله.

- صمیمی‌ترین دوست کیه؟

دوستم که نه دوستانم، دوتان. دوقلوان، اسمشون آرمان و آرشامه، همسایه‌مون بودن تو خونه قلیمون، ولی با هم رابطه خونادگی داریم، از پیش دبستانی با هم دوستیم.

- هم سنین؟

بله.

- پس الانم در ارتباطین؟

آره در ارتباطیم، بعضی وقتا تصویری حرف می‌زنیم، زنگ می‌زنیم، بعضی وقتا اونا میان خونه‌مون، بعضی وقتا ما می‌ریم خونه‌شون.

یه دوست صمیمی دیگه هم دارم، اسمش راده.

- هم کلاسیته؟

آره.

- گفتی تصویری حرف می‌زنین یا زنگ می‌زنین، در مورد چی با هم حرف می‌زنین؟

در مورد فیلم و این چیزا مثلاً، یه گروه تشکیل دادم خودم و اوناییم، با هم چت می‌کنیم.

- توی واتساپ؟

اهوم.

- خودت که گفتی شماره برای خودت نداری، واتساپ مامانه؟

آره مال مامانه، من چتای خودم رو دارم، مامانم چتای خودش رو، من پیام و چتای مامانم رو نمی‌خونم، شخصین. به مامانم گفتم، اونم چتای من و دوستانم رو نمی‌خونه، بالاخره شخصیه چتای منم.

- توی گروهتون در مورد چه چیزی چت می‌کنید؟

از فیلما می‌گیم، آهنگ‌ها، فیلم‌هایی که دوس داریم و می‌فرستیم، همون فیلم‌های خنده‌دار و سوتی‌دارا، از این فیلم عجیب‌غریبا، مثلاً آدمه نیروی عجیب‌غریب داره، مثلاً با یه دستش آهن رو خم می‌کنه از اینا، تو اینستام یه دختره هست کلیپ طنز می‌سازه، البته من از گوگل دانلودشون می‌کنم، چون زیاد اجازه ندارم برم اینستا.

- کی هست و چه کلیپ‌هایی می‌سازه؟

پریسا پوربلک (پورمشکی)، کلیپ طنز می‌سازه، انقد خنده داره پریسا، خیلی خنده دارن کلیپاش،

بینی می‌ترکی از خنده.



- بازیگره؟

نه از ایناست که اینستا کلیپ می‌سازه، یه میلیون فالوئر داره، چیزه، شاخای مجازی رو هم تو گوگل نوشته، مثلاً الان تتلو یکیشونه، پویان مختاری هم هست، از پویانم بدم نمیداد.



یه آهنگ پویان رو خیلی دوست دارم، اسمش هیس هیس، اونم خیلی خوبه.

- پیجش و خبرهای مربوط به اون رو دنبال می‌کنی؟

نه.

- یعنی از حرف‌ها و کارهای خبر نداری، چه می‌دونم مثلاً از دعواش با تتلو؟

چرا، خبر دارم دعواش رو با تتلو، همه رو می‌دونم.

- خوب این‌ها دیگه زندگیشه؟

- خوب می‌دونی که سایت شرط‌بندی داره؟

هکش کردن.

- خوب در مورد سایت شرطبندی چی می دونی؟

سایت شرطبندیش یه سایتی بود، بازی می کردن آنلاین، هرکی بازی رو می باخت، باید یه مبلغی

رو به دیگری می داد.

- آهان، یعنی شرط می بستن؟

آره.

- فکر می کنی کار خوبیه؟

نه.

- چرا خوب نیست؟

چون شنیدم می گن خیلیا که بازی می کنن توش، ضرر می کنن، پولشون می ره واسه بقیه، بعد

شرطبندی هم گناهه.

- بعد با این وجود پویان رو دوست داری؟

دوشش که ندارم، ولی آهنگاش رو دوس دارم.

- اگه فقط آهنگاش رو دوست داری، خب چرا زندگیش رو هم دنبال می کنی؟

خب دیگه باحالت، خیلی پول داره، یه خونه ای داره خیلی بزرگه، هر مدل جدید گوشی میاد، اول

اون می خره. ماشیناش خیلییی خفن... یه چیز دیگه هم شنیدم، پویان و نیلی دعواشون شده بود،

بعد تتلو اومده بود، گفته چرا این کار رو کردی، بعد پویان اومده بود به تتلو فحاشی کرده بود، گفته

بود، به تو چه آقا؟ زندگی من بووووووق (با خنده) این جاش رو نباید بگم.



- حرف هاشون رو که یاد گرفتی، استفاده می کنی؟

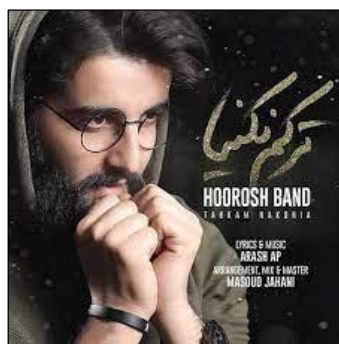
همه جا که نه، (با خنده) پیش مامان و بابا بگم که دعوا می کنن، بعد مامانم اینا فک می کنن،

خیلی چیز بدیه، ولی الان همه می گن دیگه، پیش دوستام بعضیاشون رو می گم، اونا هم می گنا.

- خوب فکر نمی‌کنی چون حرف‌هاشون اشتباهه، مامان و بابا هم روی اون حرف‌ها حساسن؟
- آره بدن، ولی نه اونقد که اونا فک می‌کنن، عادی شده، باور کن.
- پس چرا استفاده می‌کنی؟
- خب، دوستامم استفاده می‌کنن.
- گفتی آهنگ هم گوش می‌دی؟
- بله.
- چه جور آهنگ‌هایی گوش می‌دی؟
- آهنگ‌های قدیمی امیر تتلو رو گوش می‌دم.
- یعنی جدیدی‌هاش رو گوش نمی‌دی؟
- گوش دادم، ولی زیاد به فحشاش دقت نمی‌کنم.
- پس فحش می‌ده؟
- آره، فحش می‌ده تو آهنگاش ولی خب.
- خوب اگه فحش می‌ده، چرا آهنگ‌هاش رو گوش می‌دی؟
- نه، کلاً توجهی ندارم به فحشاش، کلاً من واسم صداس مهممه، فحش دادنش مهم نیست، فقط صدای خواننده مهممه، من فحشا رو اهمیت نمی‌دم.
- به لحاظ فکری و فرهنگی اون رو دنبال نمی‌کنی، مثلاً به حرف‌هایی که تو اینستاگرام می‌زنه، توجهی نداری؟
- چرا، حرفاش رو دنبال می‌کنم.
- خوب اون جا هم کلی فحش می‌ده.
- فحش نمی‌ده اون جا، چیزاش رو من می‌بینم، بعضی از نوشته‌های تو اینستاگرامش هست، اصلاً فحش نمی‌ده.
- یعنی اصلاً فحش نمی‌ده؟
- فوقش از بیست تاش، یکیشون رو فحش بده.
- خوب چه چیز تتلو این قدر برات جذابه؟
- صداش.
- دیگه؟
- آهنگاش هم باحالت کلاً.
- چه طوری با اون آشنا شدی؟
- اولین بار تو خونه مون بودیم شنیدم، از آهنگای جدیدش فحشم توش بود، بعد هی صداش رو تغییر می‌داد، از این تغییر صداش خوشم اومد، از این خوشم اومد.

- کارهاش رو با اینستاگرام مامان چک می کنی؟
- نه، اصلاً اینستا نمی رم. با گوگل سرچ می کنم، پستای اینستا رو هم می بینم.
- تو توی گوگل همه چیز رو می بینی و می خونی؟
- آره، الان مثلاً بعضی از حاشیه‌هاش رو شنیدم، مثل این که گفته تلو با چیز ازدواج کرده، سارا نیکای پایتخت. دیگه این که طعنه بدی زده به سارا نیکا، گفته عمه‌ی من هشتاد سالشه، از این دوتا خوش تیپ تره.
- حرف‌هاش رو قبول داری؟
- نمی دونم والا، من فقط خبرا رو می خونم.
- چه آهنگ‌هاییش رو خیلی دوست داری؟
- چندتا از آهنگاش رو خیلی دوس دارم، اسمش بگو بینم ندیدیش و دختر رشتی رو دوس دارم (با خنده و تردید)، بزمن نفت دربیاد هم جدیده، ولی خوبه، خوشم میاد.
- توی آهنگ جدیده هم حرف‌های زشت می زنه؟
- می زنه، ولی نه خیلی، من که به فحشاش توجه نمی کنم.
- خوب نظر خودت چیه در موردش؟ مثلاً در مورد تلو اگه این صدای خوب رو نداشت، باز هم طرفدارش می شدی؟
- نمی دونم، ازش خوشم میاد. الان به جز این خواننده، دو، سه تا خواننده‌ی دیگه هم دوس دارم.
- چه کسانی رو دوست داری؟
- یکی گروه ماکان بنده، هوروش بند، حمید هیرادم هست، راغیم خیلی قشنگ می خونه.





- تو روز خیلی آهنگ گوش می‌دی؟

آره، هم موقع کارام، هم وقتی که می‌رفتم پیاده روی.

اون روزم مامانم خواب بود، رادین خسته‌اش کرده بود، آهنگ گذاشتم، یه آهنگ تتلو بود، اسمش رو یادم نمیاد درباره‌ی حال گیری و این‌ها شاید بیست بار پشت سر هم گذاشتمش، وقتی مادرم خواب بود، من غذا درست کردم، کیک درست کردم.

- جدی بلدی؟

آره بلدم، تازه عموم و زن عمو هم که شب اومدن خونه، عمو می‌گفت تا حالا کیک به این خوشمزگی نخوردم.

- چه طوری یاد گرفتی؟

خب مامانم درست می‌کنه، منم می‌بینم، ولی چون یه جاهاییش رو یادم رفت تو گوگل گشتم، نوشته بود چه طوری کیک درست کنم، مامان هم خیلی خوشحال شد.

راد مامان رو خیلی اذیت می‌کنه، بعضی وقتا خودم وقتی مامان می‌ره بخوابه، غذا درست می‌کنم، وقتی بیداره نمی‌ذاره، می‌گه گاز و این‌ها خطرناکه (باخنده و خوشحالی)، ولی وقتی بیدار می‌شه، می‌بینه دیگه لازم نیست غذا درست کنه، خیلی خوشحال می‌شه.

- آفرین، پس حسابی به مامان کمک می‌کنی.

بله.

- مرسی عزیزم، واقعاً ممنونم که وقت گذاشتی به سوال‌هام جواب دادی.

خواهش می‌کنم.

۱۸-۲- مصاحبه با آرمیتا، ۷ ساله

والای (دستش را به شکمش می‌کشد) هر وقت یادشون می‌افتم، دلم یه همبرگر گنده می‌خواد.

تذکر پژوهشگر:

آرمیتا هفت ساله است و در کلاس اول دبستان درس می‌خواند و تا به حال مدرسه حضوری را تجربه نکرده است. او تک فرزند است، مادر او بازنشسته است و پدرش به علت شرایط کاری از آن‌ها دور زندگی می‌کند، آن‌ها به تازگی از یکی از شهرهای جنوب کشور به تهران مهاجرت کرده‌اند.

- سلام.

سلام.

- خوبی؟

بله، مرسی.

- آرمیتا جون می‌شه بگی از چه وسایل الکترونیکی استفاده می‌کنی؟

منظورت گوشی و این جور چیزاست؟

بله.

خوب من تبلت دارم، گوشیه مامانم رو هم بعضی اوقات دستم می‌گیرم.

- حدوداً چه قدر در روز از تبلت استفاده می‌کنی؟

(قدری مکث و تفکر می‌کند) یه ذره.

- یک ذره یعنی چه قدر؟

خب مثلاً صبح تا بعد از ظهر.

- این‌که یک ذره نیست، تقریباً نصف روز رو مشغول تبلت هستی.

از صبح تا ظهر با مامان توی واتساپ و شاد هستیم تا من درسام رو بخونم، اما معمولاً بعد از

ظهر، بعد این‌که درسام تموم شد، مامانم اجازه می‌ده، کارتون نگاه می‌کنم توی تبلت.

- تا حالا شده مامانت به شما اجازه نده؟

آره، اما اگه تکلیفم رو انجام بدم، همیشه اجازه می‌ده، مامانم همیشه بهم می‌گه، به قولت عمل

کن.

- شب‌ها معمولاً چه ساعتی می‌خوابی؟

خب دیگه تا دوازده خوب می‌خوابم.

- قبل خواب چه کارهایی انجام می‌دی؟
بازی می‌کنم، با بابا حرف می‌زنم، مسواک می‌زنم، مامانم برام قصه می‌گه.
- چه طوری با بابات حرف می‌زنی؟
بابام بندره، باهاش ویدیوکال (تماس تصویری) دارم.
- یعنی شب کارتون نگاه نمی‌کنی تا خوابت ببره؟
نه، مامانم برام قصه کارتونی که دوست دارم ببینم رو تعریف می‌کنه، فقط بعضی شب‌ها که اصلاً خوابم نیامد، مامان اجازه می‌ده با تبلت هم بازی کنم که اونم نه خیلی زیاد.
- چه قدر خوب، پس مامان خیلی دوستت داره.
منم همین‌طور.
- چه کارتون‌هایی رو بیش‌تر نگاه می‌کنی؟
کارتونی هلو کیتی رو عاشقشم، دختر کفشدوزکی، اون دختر پرنسس... اممم الان اسمش یادم نمیاد.



- خوب می‌شه موضوع کارتون هلو کیتی رو برای من توضیح بدی؟
خوب تیکه تیکه است، مثلاً امروز که یکیش رو داشتم نگاه می‌کردم، کلویی که یه قورباغه هست، یه گلدون رو می‌شکنه، اما به کسی نمی‌گه، بعد مارو که یه پنگوئنه، می‌بینه می‌ره به آقای معلم می‌گه، آقای معلم هم نقش‌هایی می‌کشه و جلوی کلویی، مارو رو دعوا می‌کنه که چرا گلدون رو شکستی، مجبورش می‌کنه که کل اون‌جا رو تمیز کنه، بعد کلویی ناراحت می‌شه، پشیمون می‌شه از مارو معذرت خواهی می‌کنه، راستش رو می‌گه، بعدشم آقای معلم به بهشون یاد داد که هیچ‌وقت نباید دروغ بگن.

- چه کارتون فشنگی، تو هم یاد گرفتی که هیچ‌وقت دروغ نگی؟
بله.

- یعنی هیچ‌وقت دروغ نگفتی؟

خب، نه (نگاه کردن به اطراف و یک لبخند کوچک حکایت از عدم صداقت وی دارند).
- خوب دیگه چه کارتون‌هایی رو جدیداً نگاه کردی؟
مثلاً بچه رییس و باب اسفنجی.



- چرا بچه رییس رو دوست داری؟

چون خیلی کیوته.

- کیوت چی هست؟

یعنی خیلی کوچولو و بامزه است.

- خوب از بچه رییس چه چیزهای خوبی یاد گرفتی؟

هیچی.

- یعنی هیچ چیز خوبی توی کارتون نبود؟

خب بودش، مثلاً بچه تونست به تمام آرزوهاش برسه، یا مثلاً اونا دوتا داداش بودن با همدیگه همه‌اش بازی می‌کردند.

- تو هم دوست داری خواهر یا برادر داشته باشی؟

آره، خیلی.

- خواهر یا برادر؟

هر جفت‌شون، دلم می‌خواست یه شرکتی مثل شرکت بچه سازی بچه رییس باشه، بعد بره دو، سه‌تا خواهر و برادر برای خودم انتخاب کنم، با خودم بیارم خونه از صبح تا شب با هم بازی کنیم.
- شنیده‌ام کارتون بچه رییس خیلی خنده داره، می‌شه یک تیکه از قسمت خنده دارش رو برای من تعریف کنی؟

خب آخه همه جاش خنده داره، من که کلی خوشحال می‌شم وقتی این کارتون رو می‌بینم، اما مثلاً یه قسمتی هست که داداش کوچیکه باس* خودش رو سمت داداش بزرگه می‌کنه، بعد بهش می‌گه اصلاً بیا برو توی کوچه، خیلی بامزه و خنده‌دار، اما من وقتی یه بار این کار رو جلوی بابام انجام دادم، یه روز باهام قهر کرد.

- کارتون باب اسفنجی را هم دوست داری؟

آره، اما خیلی کم نگاه می‌کنم.

- چرا؟

خوب بیش‌تر از همه هلو کیتی رو دوست دارم، اما باب اسفنجی هم بعضی اوقات نگاه می‌کنم، اونم به خاطر همبرگرهای خرچنگیه خوشمزه‌اش، وای (دستش را به شکمش می‌کشد) هر وقت یادشون می‌افتم دلم یه همبرگر گنده می‌خواد.

- تا حالا شده بعد دیدن کارتون باب اسفنجی مامانت ببرتت همبرگر بخوری؟



آره، اما بیش‌تر اوقات خودش برام درست می‌کنه، از اون لیوان قرمزا با نی (ظرف مخصوص نوشیدنی که در کارتون باب اسفنجی نشان می‌دهد) هم داریم، توی اون برام نوشابه نارنجی شیرین درست می‌کنه.



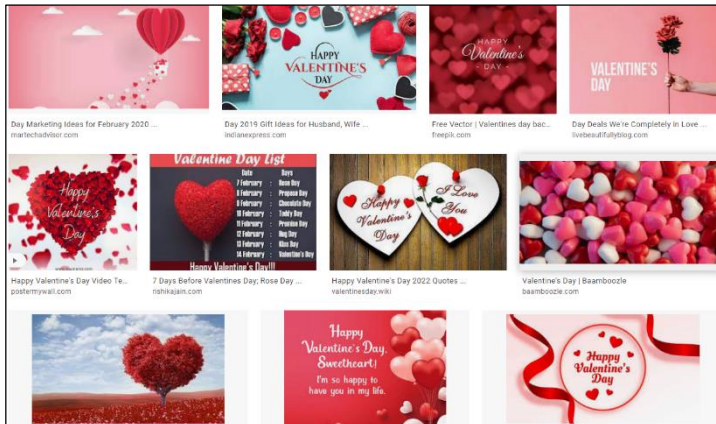
راستی کارتون ناستیا رو هم خیلی دوست دارم، اسمش ناستیا با پدر یا ناستیا و استیسیه.



- خوب می‌شه توضیح بدین چه جور کارتونی هست؟
ناستیا یه پرنسسیه عین من، من کلی چیز ازش یاد گرفتم، مثلاً به من یاد داد که اگه تکالیفم رو به موقع انجام ندم، هیچ شغلی بعداً به دستم نیما، یا مثلاً نباید جایزه بقیه دوستانم رو ازشون بزدیم، مثلاً روزایی مثل ولنتاین باید به دوستمون هدیه بدیم تا دوستمون هم به ما هدیه بده.



- می‌دونی ولنتاین چه روزی هست؟
بله، یه روزیه که همه دوستا به همدیگه کادو می‌دهند.
- یعنی فقط دوستان می‌تونن به همدیگه کادو بدهند؟
نه، کلاً مامان و بابا و یا حتی خاله‌ها، هر کسی که کس دیگه‌ای رو دوست داشته باشه، روز ولنتاین بهش کادو می‌ده، اما روز ولنتاین که دیگه گذشت.
- دوست‌های خودت هم می‌دونن ولنتاین چی هست؟
آره بابا، همه به هم تبریک گفتیم.



- روز اسپندگان رو بلدی؟

نه!

- روز عشق (روز گرمی داشت زن و عشق در تاریخ ایران باستان که در ۲۹ بهمن ماه جشن گرفته می‌شود) ایرانیاست.

آهان (باحالتی از بی تفاوتی و عدم توجه).



- خوب کارتونهای پرنسسی و کارتون باریبی چه طور، اون‌ها رو دوست داری؟
وای آره، عاشق شونم، اسمش کارتون باریبه، یعنی همیشه توی تبلتم توی گوگل می‌زنم باریبی،
همه‌ش رو واسم میاره بعد من انتخاب می‌کنم.



- خوب در مورد کارتون باری به من بگو.
- خب دختر خوشگل و خوش‌هیكلیه که همه‌ش لباسای صورتی قشنگ می‌پوشه، می‌ره خرید می‌کنه، بعد عروس می‌شه، دسته گل می‌گیره دستش، آرایش می‌کنه، موهاش رو خوشگل می‌کنه.
- تو هم دوست داری مثل اون بشی؟
- نه! (اخم می‌کند).
- واقعاً؟
- آره، من از شوهر کردن متنفرم.
- چرا؟
- چون اونا همه‌اش می‌خوان با آدم دعوا کنن، هی خودشون رو لوس کنن، هی به حرف آدم گوش ندن، چیه بابا.
- اما اکثر باری‌ها و پرنسس‌ها شوهر یا دوست پسر دارن، مگه نمی‌خوای مثل اون‌ها بشی؟
- فعلاً که دلم نمی‌خواد شوهر و این چیزا توی زندگیم باشه.
- خوب پس تو دوست داری ملکه بشی، اما شوهر نکنی؟
- آره، دوست دارم یه باری بشم که شوهر نمی‌کنه هیچ‌وقت.



- به نظرت شما الان شبیه باری‌ها هستی؟
- آره، اما نه، خیلی باید یه کم بیش‌تر تلاش کنم.
- منظورت از تلاش چی هست، تا حالا کاری انجام دادی که بیش‌تر شبیه باری‌ها بشی؟
- باید کم‌کم ورزش کنم، چون یه کوچولو شکم دارم، باید مثل باری‌ها لاغر بشم و شکمم تخت تخت باشه.
- تا حالا شده برای این که لاغر بشی، رژیم بگیری؟

من کلاً کم غذا می‌خورم و رژیم هم نمی‌گیرم، چون هیچ‌وقت مامانم بهم اجازه نمی‌ده، با ورزش کردن می‌تونم خوش‌هیكل بشم.

- چه ورزشی رو بیش‌تر دوست داری؟

رقص باله.

- باربی‌ها هم باله می‌رقصن؟

وای آره، توی یه قسمتش باربی توی مرکز خرید باله رقصید و همه تشویقش کردند.



- راستی رنگ مورد علاقه‌ات چی هست؟

صورتی، من کلی پیراهن خوشگل و پفکی صورتی دارم.

- خیلی خوبه، تا حالا پیراهن‌های صورتی رو تنت کردی و شروع کنی قدم زدن و فکر کنی که

ملکه هستی؟

آره، خب مامانم و بابام آروم برام دست می‌زنن، منم عین ملکه‌ها راه می‌رم، روی مبل می‌شینم،

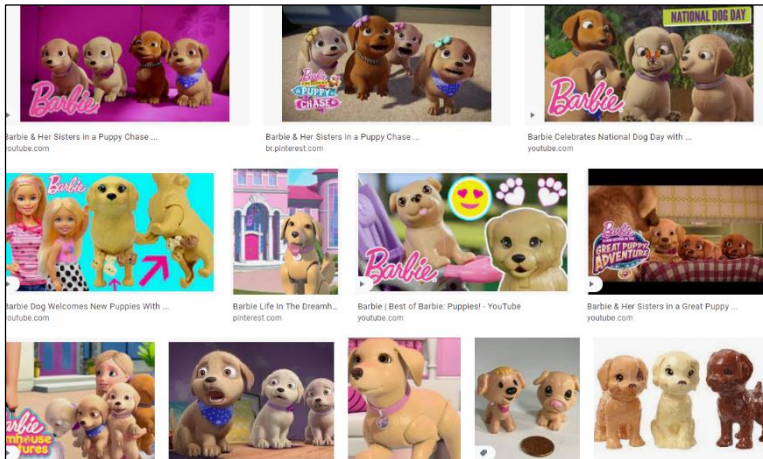
به همه لبخند می‌زنم، همه از دور به من نگاه می‌کنن، راستش خیلی این کار رو دوست دارم.

- چرا ملکه شدن رو این‌قدر دوست داری؟

تاج گذاریش خیلی برام باحاله، چون اون‌موقع همه دارنند به من توجه می‌کنند.

- باربی حیوون خونگی هم داره؟

آره، خرگوش دارنند، گربه، پاپی (استفاده از واژه رایج در کارتون).



- پاپی دیگه چی هست؟
- همون سگه، اما من بیش تر از همه خرگوش دوست دارم.
- حاضری به جای این که نی نی داشته باشی فقط یک دونه خرگوش داشته باشی؟
- نه، هر جفتش رو می خوام.
- نمی شه دیگه، یک کدومش رو انتخاب کن؟
- خوب خرگوش بهتره، آخه نی نیا کلی دردسر دارن، گریه می کنن، باید پوشک شون رو عوض کنی، باید ببری شون حموم.
- خوب خرگوش ها هم دردسر دارند.
- نه، اونا خودشون خیلی عاقل اند، براشون غذاشون رو می ریزم، خودشون می رن می خورن، جای دستشویی رو بهشون نشون می دم، خودشون می رن دستشویی می کنن، بعد خودشون رو تمیز می کنن، میان می چرخند با همدیگه بازی می کنیم، خرگوشا اصلاً دردسر ندارد.
- تا حالا شده به خاطر دیدن یک کارتون یا فیلم، با مامان دعوات بشه؟
- من که فیلم نگاه نمی کنم، آخه دوس شون ندارم، خیلی حوصله سر برن، اما یه بار به خاطر این که می خواستم یه کارتون خیلی ترسناک ببینم با مامانم دعوام شد، چون بهم اجازه نمی داد.
- خوب بعدش چی شد؟
- من مامانم رو به زور هلش دادم اون ور، تا یواشکی اون صحنه ی ترسناکش رو ببینم که اون هیولا دختره رو خورد، اما واقعاً ترسناک بود، ووالای (دستش را جلوی صورتش گرفت)، خیلی می ترسم.
- چرا دوست داشتی اون قسمت کارتون ترسناک رو ببینی؟
- آخه یه حسی داشتم، یه جوری می شدم، خیلی باحال بود.

- می‌شه بیش تر توضیح بدی؟

خب نمی‌دونم، انگاری داشتیم قایم‌باشک بازی می‌کردم.

- دوست‌های خودت هم به اندازه تو کارتون نگاه می‌کنند؟
فکر نمی‌کنم.

- چرا؟

آخه اونا همه‌ش به من زنگ می‌زنن، صورت‌های نازشون رو نشون می‌دن، منم باهاشون حرف می‌زنم، دیگه وقتی واسه کارتون ندارن.

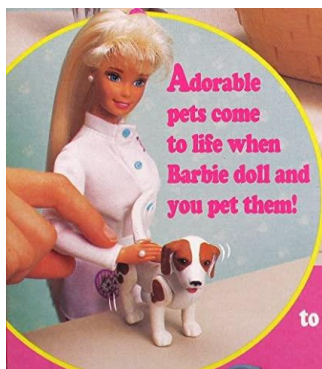
- آرمیتا بزرگ شدی دوست داری چه کاره بشی؟
دامپزشک.

- چه خوب! چرا؟

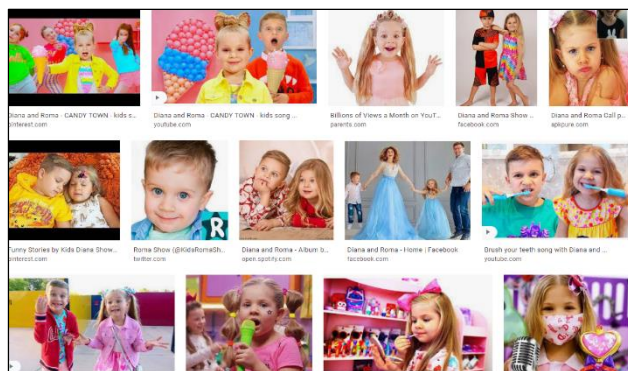
به خاطر این که حیوونا خیلی بامزه‌ان، بعد این که عمه من یه دونه گربه داره که من هر بار می‌رم خونه‌شون با وسایل دکتری واقعی معاینه‌اش می‌کنم، به پاش چسبه زخم می‌زنم تا حالش خوب بشه.



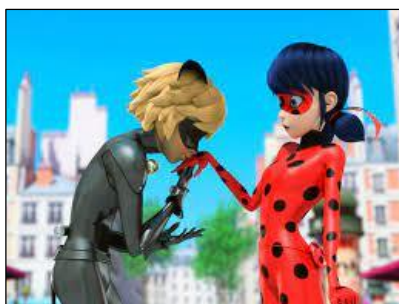
- شما توی کارتون‌هایی که نگاه می‌کنی کسی هست که دامپزشک باشه؟
آره، باربی معروف‌ترین دامپزشک شهرشون هستش.



- شما هم می‌خوای مثل اون بشی؟
آره، اون خیلی ماهره.
- می‌دونی که باید کلی درس بخونی تا بتونی دامپزشک بشی؟
بله، من همه نمره‌هام رو خیلی خوب می‌گیرم.
- تا حالا شده به خاطر کارتون دیدن از درست عقب بمونی؟
آره.
- به نظر تو این خوب هست؟
نه، باید عوضش کنم، البته یه هفته‌ای هست که با کمک مامانم عوضش کردم.
- خیلی عالی، همین‌طوری ادامه بده. آرمیتا جون آگه از شما بپرسم دوست داری ایران زندگی کنی یا خارج، چی می‌گی؟
ایران.
چرا؟
- چون مردم ایران خیلی مهربونن، من همه دوستانم این‌جان، این‌جا هیشکی هیشکی رو هل نمی‌ده و همه به هم احترام می‌ذارن.
- یعنی توی خارج کسی به کسی احترام نمی‌گذاره؟
نه، اون‌جا هم به همدیگه می‌گن برید اون‌ور، هم رو هل می‌دهند، با آدم بد حرف می‌زنند.
- این چیزها رو از کجا می‌دونی؟
از توی روحم.
- مردم عرب که توی جنوب پیششون بودید، چه طور بودند؟
نه، اونا خیلی مهربون، اونا آدم رو بغل می‌کنن، با آدم بازی می‌کنن، تازه برای آدم ماهی کباب هم درست می‌کنن.
- ماهی کباب چی هست؟
غذای مورد علاقه‌ی منه، هر وقت بندر بودیم، کلی از اینا می‌خوردیم.
- دوست داری زبان عربی هم یاد بگیری؟
آره، اما یه کوچولو سخته، هاتلا بلانو (ادای عربی صحبت کردن را در می‌آورد)، اما من اول از همه عاشق چینم.
- چرا؟
به خاطر غذاهاشون، با اون چوب نازکا.
- از کجا مدل غذا خوردن‌شون رو دیدی؟
توی کارتونه دیانا و روما، یه بار براشون مهمون چینی میاد، از اون چوبا استفاده می‌کنن، خیلی بامزه است.



- خوب برگردیم سر کارتون، دیگه چه کارتونی نگاه می‌کنی؟
- دختر کفشدوزکی و گربه سیاه را هم قبلاً خیلی نگاه می‌کردم، الانم بعضی اوقات نگاه می‌کنم.
- موضوع این کارتون چی هست؟
- دختر کفشدوزکی و گربه‌ی سیاه جفت‌شون قهرمان ان، بعد شهر رو از دست یه آدم بد نجات می‌دن، تازه با همدیگه خیلی دوست ان.
- یعنی همدیگه را دوست دارند؟
- آره، فکر کنم می‌خوان با همدیگه ازدواج کنن.
- تو اسباب‌بازی دختر کفشدوزکی رو داری؟
- نه، اما لباسش رو دارم، یه کم که کوچیک‌تر بودم مامانم نقاب دختر کفشدوزکی روی صورتم نقاشی کرد، من هم لباسش رو پوشیدم، اشکان دوستم لباس گربه سیاه پوشید، مامانم نقاب گربه سیاه رو روی صورتش نقاشی کرد، ما با همدیگه کلی بازی کردیم.



- شما هم دوست داری با اشکان ازدواج کنی، مثل دختر کفشدوزکی و گربه‌ی سیاه؟
خوب آره فکر کنم، آخه یه بار خواب دیدم که اشکان برای من دسته گل آورد، دادش به من، بعد من رو بغل کرد و بعد بوسم کرد، ما با هم ازدواج کردیم، البته همه چی خواب بود (این صحبت‌ها را با صدایی آرام بیان می‌دارد).
- اما تو که گفتی عمراً ازدواج کنی.
خوب منظورم با آدم بزرگ بود، آخه اشکان باهاشون فرق داره، اما خب، من هنوزم شاید نخوام ازدواج کنم.

- دوست داری مثل دختر کفشدوزکی قهرمان بشی یا مثل باربی ملکه بشی؟
آره.
- اما قرار بود دامپزشک بشی.
خوب اول ملکه می‌شن، بعد یه مدت دامپزشک می‌شن، بعدشم قهرمان می‌شوند.
- توی کارتون که نگاه می‌کنی از خدا هم صحبت می‌کنند؟
خب نه، حرفی نمی‌زنه.
- تو خودت خدا رو می‌شناسی، در مورد دین چه چیزهایی می‌دونی؟
بله، من خدا را می‌شناسم، خدا همیشه توی قلب منه، دین خب اونم مال خداعه.
- آرمیتا جون، خوب حرفی مونده که بخوای به من بزنی و نپرسیده باشم؟
من یه حرفی دارم، شما حرف من رو به تلویزون ایران می‌گی؟
- تلاشم رو می‌کنم که بگم عزیزم. چه طور مگه؟
لطفاً برامون کارتونای قشنگ بذارید که ما دوس شون داشته باشیم، من کارتونای قدیمی واسه زمان مامان و باباهامون رو اصلاً دوس شون ندارم.
- مثلاً دوست داری کارتون‌ها چه طوری باشن؟
رنگی‌تر و شادتر، مثلاً توش آهنگ بخونن و برقصن و شاد باشن، نه این که همه‌اش توی بدبختی باشن و هی گریه کنن.
- ممنونم بابت هم‌کاریت.
خواهش می‌کنم!

